

چه کنیم؟

این گفتگوی مفصل در قالب ۳۰ قسمت به صورت پست وبلاگی در این نشانی منتشر شده است: <http://rastan.parsiblog.com/Posts/502>

دوستی طلبه

از شهری غیر قم

ایمیلی و گفتگویی

حرف‌هایی که شاید مفید باشد برای مان، شاید!

دو سؤال داشتم:

1. در مورد وضعیت امروز حوزه، دانشگاه، نهادهای اجرائی و فضای عمومی جامعه؛ به نظر شما در زمانی که ما نتوانسته ایم راه کارهای اداره ی مطلوب هر کدام از این بخش ها را بریزیم، باید چه کنیم؟ در نوشته های قبلی شما با استفاده از تمثیل استاد، در مورد ساختن پی سه شهرک علمی و نه حتی کف آن فرمودید: نباید مردم را از خانه هاشان بیرون برد. یادم هست که فرمودید باید بر آن تولیدات استاد اضافه کنیم. اما تا آن زمان چه؟
2. در مورد سازمان مدیریت و برنامه و توسعه ی غربی شما تحقیقات و یا دارید؟

وقتی که جنگ آغاز شد

جنگ تحمیلی

دفاع مقدس

خب یک عده باید می رفتند خط مقدم

باید دست به اسلحه می بردند

ولی کدام اسلحه؟

اسلحه های سبکی که در اختیار داشتند

پس موشک و تانک و توپ چه؟

قطعاً یک عده ای در وزارت دفاع مشغول تولید باید می شدند

چند سال گذشت؟

ده سال؟

بیست سال؟

امروز ما موشک های شهاب را داریم

موشک های بالستیک

که تا اسرائیل هم می رسد

خودمان تانک هم تولید کردیم
و حالا دیگر مجبور نیستیم از روسیه اس سیصد بخریم مثلاً

آیا درست بود که در این بیست یا سی سال
دوستانمان را در نظام اجرا
توییح کنیم که چرا از روسیه و کشورهای دیگر سلاح خریداری می‌کنید؟
اما امروز می‌توانیم توییح کنیم
اگر بار دیگر بودجه مملکت را خرج خرید سلاح کنند!

سخن آقای احمد توکلی بسیار جالب بود به نظر بنده
ایشان در مصاحبه‌ای چند وقت پیش
فرمودند که: من به دنبال مدل اقتصاد اسلامی هستم
ولی فعلاً هیچ مدلی ندارم که ارائه کنم
اما یک راه حل موقت دارم
مدل‌های غربی را بررسی کرده‌ام
یکی از مدل‌هایی که کمترین مخالفت و ضدیت را با اسلام دارد
و نزدیک‌تر به عدالت به نظر می‌رسد انتخاب کرده‌ام
معتقدم فعلاً باید از آن مدل استفاده کنیم!

جامعه متشکل از آحاد است
افراد زیاد و بسیار
تفاوت جامعه با فرد در همین است
فقه فردی هم از همین رو با فقه حکومتی متفاوت شده
در فقه فردی تکلیف متوجه فردیست
که در هر زمان تنها قادر به انجام یک فعل واحد است
یا صلاة
یا انقاذ غریق

اما در فقه حکومتی مکلف جامعه است
فقه حکومتی درصدد بیان احکام افعال متعدد برای افراد متکثر است
در حکومت می‌توانند عده‌ای اصلاً مستقلاً به انقاذ غریق مشغول باشند
و عده‌ای نیز در مسجد مشغول عبادت
در چنین فضایی لازم نیست همه در نظام اجرا قرار بگیرند
گروهی باید مدیریت اجرایی را بر عهده داشته باشند
گروهی در نظامات غربی و شرقی به دنبال نزدیک‌ترین نظریات به اسلام
مانند روشی که امام(ره) در انتخاب گزینه «جمهوری» داشت
و گروهی هم البته
در سطوح بنیادین

مشغول تولید تئوری و نظریه برای صد سال بعد
شاید هم دویست سال

مگر اقتصاد امروزِ غرب محصول دست نامرئی آدام اسمیت قرن ۱۸ میلادی نیست؟!



300 سال پیش

غرب مگر بیش از صد سال است که دنیا را گرفته این طور؟
مگر لیبرالیسم سیاسی غرب محصول امثال جان استوارت میل نیست
با آن رساله آزادی شگفتش
که برای من عجیب بود وقتی کلمه قرآن را (Koran) در متن اصلی انگلیسی آن مشاهده کردم!
میل مربوط به قرن ۱۹ است
دویست سال پیش

غرض این که امور بنیادین زمان بر است
چیزی که نیاز دارد نیروی انسانی ست
آدم‌هایی که همه عمر خود را صرف نمایند
و محصولات پژوهش و مطالعات خود را با دقت ثبت و ضبط کنند
تا به نسل بعد تحویل دهند
چند نسل باید روی هم سوار شوند
تا به دستاوردی قابل اتکا برسند
چند سال طول کشید تا سایه اخباری‌گری از ساحت تشیع کنار رود
و علم اصول به جایگاه خود باز گردد؟!!

اما درباره سازمان مدیریت
البته که غربی ست
به قولی، همان اصل چهار ترومن است
آقای روغنی زنجانی بیشترین اقامت را در این سازمان داشته
در نقش مدیریت
شما اگر یک نگاهی به ابتدای انقلاب بیافکنید
هر سال یک مدیر عوض کرده است
و جالب این که
همه مدیران آن تحصیل کرده خارج از کشور بوده‌اند
هر کدام یک دکتر از یک کشور خارجی
وقتی به روغنی زنجانی رسید
ایشان با سه رئیس جمهور کار کرد
خیلی زیاد ماند بر سر این سازمان
این مطلب نمی‌تواند اتفاقی باشد
بعد از تعویض پشت به پشت هر چند ساله و چند ماهه مدیر
یک‌هو این سازمان به چنین ثباتی برسد
در هر صورت
ایشان بعد از تبدیل شدن سازمان به معاونت
یک مصاحبه‌ای کرد
در آن مصاحبه به همین غربی بودن سازمان اشاره کرد
به ادعای غربی بودن آن
همان مصاحبه‌ای که انتقادهای تند علی‌ه احمدی‌نژاد در آن هست



می‌گویند همیشه با کسانی مواجه بوده که سازمان را غربی پنداشته‌اند
و ایشان می‌گفت با آغوش باز با این افراد برخورد کرده
و گفته: گر تو بهتر می‌زنی، بستان بزن!
اما هیچ کسی راهی نشان نداد
که بهتر از روش‌های بین‌المللی، یا همان غربی باشد

تحقیقات مشخصی نکردم
که به محصولی منتهی شود
ولی برای اطلاع خودم پی‌گیری کردم
مدتی نیز فیلم‌هایی را از هاروارد اکستنشن (<http://www.extension.harvard.edu>) گرفتم
واحدی در تاپ‌ترین دانشگاه دنیا
که در سایت‌های رتبه‌بندی جهانی دانشگاه‌ها
چند سال است رتبه یک را دارد
این دانشگاه یک بخش مجازی دارد
به نام اکستنشن
که کلاس‌های رسمی دانشگاه را فیلم گرفته و روی اینترنت می‌گذارند
بخشی از این فیلم‌ها رایگان است
من هم بخش رایگان آن را که درباره اقتصاد کلان بود گرفتم و دیدم
چند وقتی هم هست که با <http://www.coursera.org> آشنا هستم
این‌جا هم محلی است
که درس‌های مجازی دانشگاه‌های دنیا را ارائه می‌کند
بخشی از درس‌های اقتصاد را گرفتم
بعضی را مشاهده کرده
و البته مقداری هم مانده که در فرصت مقتضی ببینم

اقتصاد در غرب بارها و بارها متحول شده است
اقتصاد کلاسیک اسمیتی به بن‌بست خورد
نئوکلاسیک‌ها آمدند
و اصلاً پول را از «بازار مبادله» تبدیل کردند به «کالا»
امروز پول یک کالا محسوب می‌شود در غرب
نئوکلاسیک‌ها هم چندین فرقه شده‌اند
تا همین چند وقت پیش کینزین‌ها بودند
امروز مانیتارین‌ها (Monetary)
شاید فردا هم یک گروه دیگر قدرت را بگیرند
سازمان مدیریت ما چه می‌کند؟!

در به کارگیری همین روش‌های نوظهور غربی هم درمانده است
وضع امروز کشور ما از نظر اقتصاد غربی دچار یک بحران استگفلیشن (Stagflation) است
بحرانی عجیب
که برخلاف منحنی فیلیپس
که حاکی از نسبت عکس میان «بی‌کاری» و «تورم» است



در اثر شوک ناشی از تحریم
و افزایش ناگهانی نرخ‌ها
هر دو عنصر «بی‌کاری» ناشی از «رکود» را با «تورم» جمع کرده است
این اتفاق در دهه‌های پیش در آمریکا روی داد
و سبب کنار گذاشته شدن کینزین‌ها شد
سازمان مدیریت ما چه می‌کند؟!
بنده گمان می‌کنم حتی اگر همین سازمان، غربی بود
بهتر بود از وضعی که الآن داریم
یعنی حتی غربی هم نیست!
غرب رفت
و این سازمان همچنان در گذشته باقی مانده
در گذشته غرب

ما به اقتصاد اسلامی نیازمندیم
چیزی که نداریم
و کسی هم مدعی نیست که داریم
ولی در ارائه راهکارهای موقت هم دچار مشکل هستیم
زیرا اشکال اصلی در سازوکار مدیریت کشور است
مشکلی در سازماندهی نیروهای انسانی
که اجازه نمی‌دهد نیروهای «قادر» بالا بروند
این تصور یا شاید توهم حقیر است

و ادامه داد:

در مورد فعل حکومت نظر شما درست است که چند کار باهم انجام شود.
سؤال حقیر متوجه فعل افرادی است که امروز را باید اداره کنند و نه افرادی که باید موشک‌های دور برد بسازند.
و البته تفاوتی بین مثال موشک و فرهنگ قائل هستم.
در مثال موشک غرض تامین میشود، اما در فرهنگ جامعه بعید میدانم.
به نظرم میرسد هر روز که می‌گذرد،
شاید هم هر ساعت
ما داریم اسیر و جانباز و شهید میدهیم
و این همه به دست نیروهای خودی است.
چون داریم با ابزار غربی‌ها کار میکنیم.
رسانه یکی از مهم‌ترین‌هاست.
آموزش عالی و دانی هم اضافه کنید. و.....
این همه به علاوه ناکارآمدی
استفاده از موقوفات، کارکرد تربیتی - تبلیغی حوزه‌های علمیه
و.....



جمله ای از استاد حسینی خواندم:
بعید میدانم دوری ما از اسلام بیش از یهود و نصاری باشد.
یعنی اگر بخواهیم، دفع افسد به فاسد کنیم، چه؟
ضمن آنکه همان طور که فرمودید:
همه مشکلات امروز ما خلاء تئوری و نظریه نیست که اگر قرار بود باشد،
اول انقلاب

اولی به مشکلات بود تا الان.
اگر ما این سخن را که وضعیت موجود
به قول فرهنگستانی ها
نیاز به دوران گذار دارد،
و این همه
-گزینش در حال، طراحی دوران گذار، تولید فضای مطلوب-
بدون برنامه ی جامع اتفاق نمی افتد.
بدون مدیریت جامع اتفاق نمی افتد.
نیروهای انقلاب به دنبال چه باشند؟
به نظر شما کسی یا جایی در حال حاضر دغدغه این را دارد که ما-همه جامعه- به کجا میرود؟
تا تقسیم کاری صورت گیرد.
مثلا شبیه یک اتاق فکر که رصد کند و کارها را نیز واگذار کند.

جمله استاد حسینی (ره) خطاب به دفتر تبلیغات است
در همان جلسات مشهد
ایشان توصیه می فرماید که بیایید و پروژه های پژوهشی مشترک بگذاریم
و شما حرف های ما را بشنوید
و روی مطالب ما دقت علمی کنید
در کار گروه های علمی خودتان
و بعد فرمودند شما به منابع علمی غربی ها که یهود و نصاری هستند مراجعه
می کنید
و مطالب آن ها را می خوانید
دوری ما از یهود و نصاری که به اسلام بیشتر نیست
یعنی فرض که ما حرف مان خیلی بد باشد
از یهود و نصاری بدتر نیست
پس حرف ما را هم بخوانید و قضاوت کنید
و بعد بگویید خوب است یا نه!

لذا به نظر نمی رسد فرمایش ایشان این باشد
که با ابزار فرهنگستان
امروز به سراغ جامعه برویم

اما نسبت به امروز
این که چه می شود کرد



شاید دلیل این که من هفت سال چشمم را بسته بودم
و از همه مهم‌تر عقلم را
و کلاً فقط تبدیل به تاپیست و ویرایستار و فهرست‌زن شده بودم
دلیلش همین بود
شاید

چون نمی‌خواستم درگیر این پرسش شوم
چون یک نفر بود که مدعی بود جواب این پرسش را دارد
چون یکی بود که می‌گفت امروز تکلیف این است
چون می‌خواستم از تکلیفی که بر دوش داشتم فرار کنم
از تکلیف «تشخیص تکلیف»!
و عادت کردم
عادت کردیم همه‌مان که تکلیف را بهمان بگویند
و ما فقط انجام دهیم
و نفهمیم اصلاً که آیا واقعاً تکلیف این است یا خیر
و چقدر خوشحال بودم آن وقت‌ها
و چقدر راحت
هر چقدر هم که سخت می‌گذشت، شانه‌هایم آرام بود
زیرا می‌گفتم حجت بر فلانی تمام می‌شود
و بر من، فقط با کلام او
وقتی می‌گویند امروز باید برویم و با معاون رئیس جمهور جلسه بگذاریم
و او را وادار کنیم واردات را کنترل کند
و افزایش تعرفه‌های گمرکی یا تحریم ورود بعضی کالاها
امروز راه حل مشکلات نظام است
اصلاً دیگر فکر نمی‌کردم درست می‌گویند یا خیر
خیالم راحت بود که حتماً حجتش را تمام کرده است
اما وقتی فهمیدم حجت تمام نکرده پیش می‌رود
وقتی حجت از دست رفت
کار سخت می‌شود
درست وقتی که می‌فهمد این مطلب را
این که «تشخیص تکلیف» خودش یک تکلیف است
تکلیف همه آدم‌ها
همه‌مان

فرمایش شما کاملاً صائب است
واقعاً امروز تکلیف من چیست؟
من که با صحبت‌های آسیدمنیرالدین اندکی آشنایی دارم
چه تکلیفی دارم؟
اصلاً دوران گذار چیست؟
در دوران گذار تکلیف چیست؟



ما باید امروز چه کنیم؟
آیا برویم سراغ مسئولین نظام و آنها را تحریک کنیم که کاری کنند؟
چه کاری کنند؟
به روش‌های اسلامی عمل کنند؟
کدام روش‌ها؟
برویم و اتاق فکر تأسیس کنیم؟
این همه نهاد پژوهشی در کشور اتاق فکر دارند
مگر در اتاق‌های فکرشان اتفاق مهمی می‌افتد؟
از کجا معلوم در اتاق فکر ما بیافتد؟

اگر شما راه‌حلی یافتید مرا هم مطلع سازید
البته نه از روش استخاره
تشکر

و بعد:

منظورتون از راه استخاره چی بود؟
به نظرتون اصلاً این سؤالات درسته؟
تا در پی جواب بگردیم.
در مورد اتاق فکر هم آری.
یه چیزی بدست آوردم که هنوز کاملاً مطمئن نیستم
اگر اتاق فکری جدا از بالا ترین نهاد اداره کننده تشکیل شود، فقط محکوم به فکر کردن است ولا غیر.
یعنی باید اهرم اعمال قدرت (فکر) داشته باشد.
که البته همه جا مدعی هستند که دارند.

مطایبه بود
این که عرض کردم
به غیر راه استخاره!
یعنی اگر راه حلی را به روشی علمی یافتید
روشی منطقی
روشی هماهنگ با داشته‌های مان
نه ناهماهنگ با تمام تلاش‌های گذشتگان مان
بفرمایید تا بنده هم استفاده کنم!

این سؤالات قطعاً درست است
دغدغه بنده هم هست
بوده است از ابتدا
اصلاً اگر نبود، مگر مسیر صاف و مستقیم حوزه را رها می‌کردم
مسیر هموار و کاملاً همگانی



و به چالش اندیشه‌های متفاوت گرفتار می‌شدم؟
امام (ره) انقلاب کرد
جامعه دگرگون شد
به حدی که فهم عوام از خواص فزونی گرفت
عوام پیش تاختند
و بعضی خواص جا ماندند
این را که یقین داریم
این که نظام در آستانه یک تحوّل بزرگ است
این که سال‌هاست همه‌مان منتظر این تحوّل هستیم
این که قرار بود زندگی ما اسلامی شود
سبک زندگی
نشد اما

هیچ‌کسی تردید ندارد که نشد
پس این سؤالات بی‌تردید درست است
بحث در شیوه رسیدن به جواب است

قدیم‌ترها راحت بودم
جواب را گذاشته بودم بر عهده دیگران
مانند کوهنورد آماتور
طناب را می‌گیرد و دنبال می‌کند
راه را دیگری انتخاب کرده
میخ‌ها را کوبیده
طناب را هم آویزان کرده
تنها زحمتی که می‌کشی بالا رفتن است

اما وقتی متوجه نادرستی مسیر می‌شوی
باز هم مشکلی نیست
زیرا یکی از راه‌های موجود را برمی‌گزینی
طناب‌های زیادی که آویزان است
طناب درس خارج را می‌بینی که به کجا می‌رود
طناب فرهنگستان را می‌گیری
تا این‌جا هم باز بحث انتخاب است
این که کدام طناب را برگزینی
و در چه زمانی مسیر را تغییر داده
بهتر را انتخاب کنی

سختی کار درست در مرحله بعد است
وقتی بفهمی که همه این طناب‌ها که می‌بینی
هیچ‌کدام به راهی درست نمی‌روند
این‌جا آدم خلأ امام معصوم(ع) را درک می‌کند



تازه می فهمد که غیبت یعنی چه
 غیبت و نبودن حجت در میان مردم
 عدم دسترسی مستقیم به حضرت (عج)
 این که طنابی دیگر نیست
 دو مشکل روی می دهد؛
 نه مسیر معلوم است
 زیرا قرار است مسیری را انتخاب کنی که طنابی آن را ترسیم نکرده
 نه یاری گری
 طنابی اصلاً در کار نیست
 طناب را تو باید بیاندازی
 میخ را تو باید بکوبی
 این جا اصل قصه تغییر می کند
 «تشخیص تکلیف» می شود خودش تکلیف
 این جاست که خدا باید کمک کند
 باید جهت را بگیری
 این که قرار است به قله برسی
 سفت و محکم همت کنی
 و خدا کمک کند
 تا کم کم مسیری را بشود پیدا کرد
 میخ ها را کوبید
 و طناب را انداخت
 بعدی ها قرار است از همین مسیر بالا بیایند
 آویزان بر طناب تو
 اگر البته مسیر تو درست تر باشد
 حکایت اگر چنین شود کار سخت می شود
 غرض این که شما اگر دنبال آن برادر نروید
 دنبال که می خواهید بروید؟
 دنبال آن یکی آقا نروید
 دنبال که می روید؟
 راه ها مگر چند تا هستند؟
 دانشگاه می روید؟
 حوزه را تا انتها بر سیل اجتهاد؟
 درس خارج می روید؟
 در مراکز حاشیه حوزه داخل می شوید؟
 تخصصی کلام؟
 تخصصی فقه؟
 تخصصی فلسفه؟
 به فرهنگستان می روید؟



بالاخره طناب‌ها همین‌ها هستند
طناب‌هایی که به جهت الهی می‌روند
و می‌توانند انقلاب را نجات دهند
که از غرب نمی‌آیند
باید در همین ایران باشند
مرکز دینی ایران هم مگر غیر از همین حوزه‌هاست؟!

حدیث نفس کردم
این‌ها حرف‌هایی‌ست که مرا هم مشغول داشته
اگر هیچکدام از طناب‌ها را حجت ندانم
باید دست به میخ شوم
چکش بردارم
باید طناب بر شانه افکنم
و این کوه را گز کنم تا قله
آیا می‌توانم؟!

این فرمایش شما که طرح تأسیس یک اتاق فکر است
در بالاترین نهاد اداره‌کننده کشور
اگر چنین چیزی تأسیس شود
آن را بالاترین آدم‌های کشور پر می‌کنند
تصور می‌فرمایید جایی به شما می‌دهند؟!
اگر راهی دارید که چنین اتاق فکری تأسیس کنید
و جای خود را در آن محکم نمایید
تا با طرح شما تا پایان پیش روند
نعم المطلوب
طوبی لکم و حسن مآب
چه نیک اندیشه‌ای
و چه نیک ترفندی
ولی زعم بنده جز این است
اهرم‌های قدرت در کشور ما
به نحوی توزیع می‌شود
که مبتنی بر...
گسترش نیروی انسانی به گونه‌ای نیست که نخبه‌گرا باشد
باید راهی دیگر جست

اگر بتوان کار کرد
در کنار هم و در جهت واحد
خیلی هم خوب
ولی با هم کار کردن
نیاز به هم‌فکری دارد



نمی‌شود یکی فکر کند و دیگران کار!
بدون هم‌دلی و هم‌فکری و هم‌کاری پیش‌روی میسر نیست ظاهراً

التماس دعا

و سپس:

پس واقعا اوضاع نا مناسب است.
فکر میکنم. این سخنان آن زمان که امام پیشنهاد قیام، انقلاب و... را به علما میداد،
دائماً توسط ایشان- علما را میگویم- تکرار میشد.
مثلاً خاطره ای که آقا از علامه طباطبائی نقل میکنند. و...
اما امام بزرگوار به نحوی دیگر عمل کردند.
ایشان در قید این تحلیل‌ها نماندند.
نمیدانم موافق هستید یا خیر؟
شما فکر نمیکنید امام راحل به گونه ای دیگر مسئله را تحلیل و سپس حل کردند؟
شاید اگر ما هم با منطقی مانند او بیاندیشیم،
بتوانیم این موانعی که شما بهتر از بنده میدانید را پشت سر بگذاریم.
آیا موافقت میکنید؟
البته بنده توصیفی از منطق امام ندارم.

آنچه من از امام (ره) یاد گرفتم
فارغ از حرف‌های دیگران
سایر تحلیل‌ها
خیلی سخن‌ها که تا به حال به گوشم خورده

کتاب کشف الاسرار را خواندم
خاطراتی که از امام نقل شده
من این را فهمیدم
امام با ترسی در حوزه مواجه بود
ترسی بازمانده از دوران آخوند خراسانی
فتوای آخوند را درباره شیخ فضل‌الله ببینید
هر دو هم شاگرد میرزای شیرازی
درگیری آخوند با صاحب عروه را مشاهده کنید
این‌ها امثال مرحوم بروجردی و بازماندگان ثلاث آیت‌الله مؤسس را
نگران کرده بود
این‌که قادر نیستند به هماهنگی دست یابند
و نتیجه ورودشان به عرصه حکومت
سبب ناهماهنگی اجتماعی می‌شود
نه هماهنگی



همه‌شان اما این را می‌دانستند
که نخبه هستند
که خواص هستند
که مردم به حرف‌شان قیام می‌کنند
ولی می‌دانستند که خواص دیگری هم هستند
و قادر نیستند خود را با آن خواص دیگر هماهنگ کنند
پس ناهماهنگی رخ خواهد داد

شما یک مطالعه اجمالی بفرمایید
بینید قدرت یافتن انگلیسی‌ها بیشتر نتیجه چیست؟
نادانی شاه قاجار
یا عدم هماهنگی صاحب کفایه با صاحب عروه؟
جامعه شیعه را دوپاره کردند
و همه را به حلقوم استکبار ریختند
آیا به عمد این کار را کردند؟
قطعاً خیر

امام صبر کرد
نکرد؟
چرا؟

امام رمز کار را دریافت
این فهم من است از امام
امام صبر کرد تا شیخوخیت زعیم وقت حوزه پایان یابد
به سراغ تک‌تک بزرگان رفت
مثل آخوند یا سید یزدی بی‌گدار به آب نزد
رفت پیش حکیم و گفت تو قیام کن من پشت تو هستم
پیش تک‌تک علمای بزرگ رفت
در جهت هماهنگی خواص گام برداشت
نه مثل سیدجمال به سراغ دربار شاهان رفت
و نه چون شیخ فضل‌الله خود را به فهم عمومی مردم سپرد
و با لایحه و بیانیه دادن علیه «آزادی» خود را بد نام کرد
کاری که شیخ نوری کرد
و نه مانند مدرس و پیروان سیدنورالدین شیرازی
خود را به چارچوب دموکراسی و پارلمانتاریسم محدود کرد
و به کادر مجلس اکتفا نمود
حتی به مطبوعات هم پناه نبرد
تا چون شریعتمداری و تا حدی بروجردی
به دارالتبلیغ ساختن و چند نشریه مثل مکتب اسلام درست کردن راضی شود
که مثلاً جامعه را فرهنگ‌سازی نماید



امام تجربه همه آنان را داشت
زندگی همه‌شان را مطالعه کرد و بررسی
و طرحی نو در انداخت

امام به گمان من صداقت را مبنای قیام قرار داد
و با تمام علما و خواص صادقانه رفتار کرد
امام مثل موسی صدر در لبنان
اعتماد خواص را جلب کرد
تا حدی که نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها و پاره‌ای لائیک و کمونیست هم به او اعتماد کردند
و علیه استبداد متحد وی شدند

ولی امام برای رسیدن به این همگرایی میان خواص
سال‌ها صبر کرد
این صبوری از درون، اسباب «اعتبار» او شد
استادی از حوزه علمیه
عالم و دانشمندی فرهیخته
ریش و محاسنی سفید
ایمانی راسخ و اعتقادی استوار
اخلاقی پایدار و مناسب برای رهبری
از بیرون نیز
همین صبوری برای او «اعتماد» ساخت
ابتدای هر تلاشی
اطرافیان تردید در هوای نفس فرد می‌کنند
ولی با گذشت زمان
سیر حرکت ثابت می‌کند که صداقت مبناست
یا بر اساس ریا

امام وقتی خیالش از خواص راحت شد قیام کرد
وقتی دانست حکیم چگونه رفتار خواهد کرد
وقتی از سکوت مرحوم خوبی مطمئن شد
وقتی دانست مراجع قم موضعی خلاف وی نخواهند گرفت

آن بخش از حوزه که روبه‌روی امام ایستاد
عددی نبود

پاره‌ای اساتید سطح پایین
شما یکی از مراجع بزرگ را نمی‌بینید که با امام مخالفت آشکار کند
شیخ مرتضی و برادرش
پسران آیت‌الله مؤسس بودند
صاحب نام و قدرت
آقای خوانساری



و شاید بسیاری دیگر که با امام همراه نشدند
حکومت اسلامی به این معنا را در دوران غیبت نپذیرفتند
ولی پرچم مخالفت برنیافراشتند
امام سنگر آن‌ها را خالی کرده بود
با تواضعی که نسبت به آن‌ها به خرج داده
و اعتمادی که در طی سال‌ها جلب نموده بود

امام سنگر خواص را که فتح کرد
از سکوت آنان که مطمئن شد
به سراغ مردم رفت
اگر یکی از این خواص بزرگ
نه آن نوچه‌های کم‌ارزشی که خواستند سروصدا کنند، ولی هضم شدند
اگر یکی از این بزرگان
علیه امام حرف صریحی می‌زد
یا مانند فتوایی که آخوند خراسانی علیه شیخ داد
و شیخ فضل‌الله را رسماً «مفسد» نامید
اگر مثلاً خویی یا حکیم چنین مطلبی علیه امام می‌گفت
کار امام تمام بود
نبود؟
انقلاب مسیر مشروطه را می‌رفت
نمی‌رفت؟

امام سنگر خواص را خالی کرد
آن‌ها را موافق
یا مخالف آرام و ساکت نمود
با اتمام حجّت
زیرا اول با آنان اتمام حجّت کرد
و به آن‌ها فهماند به دنبال دنیای خود نیست

بعد به سراغ مردم رفت
مردم عوام
مردمی که دغدغه‌هایی داشتند
دغدغه دین
و البته دغدغه آزادی از استکبار شاهی
و امپریالسیم غرب

حالا وقت این بود که مردم را آگاه کند
سفت و سخت
یک موضع واحد گرفت
و آنقدر بر آن پای فشرد



تا ابتدا سطوح آگاه جامعه
خواص
مانند مبلغین و طلبه‌ها و منبری‌ها و دانشگاهی‌ها و اساتید آگاه شدند
و سپس مردم
فرهنگ را تغییر داد
الفاظ و کلمات جدید وارد جامعه کرد
و توانست به «هماهنگی» دست یابد
و این خیلی مهم است
با این «هماهنگی» توانست انقلاب کند
هماهنگی یعنی «سیل»
وقتی همه قطره‌ها به یک جهت حرکت نمایند

آسیدمنیرالدین هم به شدت قائل به ضرورت هماهنگی ست
در همان سخنرانی مشهد
ایشان تصریح دارد به روش و شیوه ادامه راه فرهنگستان
و دستیابی به انقلاب فرهنگی
ایشان به شدت بر این جمله تأکید دارند:
«اگر نتوانستی هماهنگ‌کننده باشی، نباید ناهماهنگی ایجاد کنی»

سؤال مهم پیش‌روی ما این است
امروز یا هر روز دیگر
اگر امروز فرهنگ نظام را به چالش بکشیم
دولت را با نسخه‌های «استخاره‌ای» و «تخمینی» خود به تغییر جهت واداریم
چقدر قادر به هماهنگی جامعه خواهیم شد
من مثلاً

اگر خودم شروع کنم به منبر رفتن
مثل آن برادر
مثل آن یکی برادر
مثل خیلی از برادران دیگر
و جامعه را متشنج کنم
چقدر می‌توانم هماهنگی را به دست آورم؟
آن برادر عزیزم چند دانشگاه در کشور رفت و سخنرانی‌های کوبنده کرد
همان اوایلی هم بود که به فرهنگستان رفت و آمدی داشت
یکی از مبلغین از فلان شهرستان
از فلان دانشگاه در کرمان
با من تماس گرفته بود
مثلاً به عنوان فردی از فرهنگستان که در اینترنت خیلی تابلوست
سایت دارد و وبلاگ و رسماً از آسیدمنیرالدین نام می‌برد
شکایت:
فلان آقا آمده در ذهن دانشجویان شبهه وارد کرده



بعد هم گفته جوابش در فرهنگستان است و رفته!
به من می گفت: این درست است؟! انصاف است؟

خب این بر هم زدن هماهنگی ست
فراموش نکنیم
اگر نمی توانیم هماهنگ کننده باشیم
نباید ناهماهنگی ایجاد کنیم
حتی اگر ما برویم و نمایم و انقلاب فرهنگی را نبینیم
ناهماهنگی فقط یک جا جایز است
وقتی دولت جور بر سر کار است
قیام کنی تا در اوج تشنج شهید شوی
تا «پیام» باقی بماند
و ناهماهنگی نظام جور با جهت الهی را به رخ کشد

اما وقتی نظام اسلامی بر سر کار است...
گمان می کنید علامه مجلسی کم آدمی بوده است
کم صاحب فضل و علم
کم دانشمند
چرا نصف یک صفحه از کتاب خود را
مرآة العقول
آغاز کتاب

چه تمجیدها و توصیفات شگفتی از یک شاه می کند؟!
آیا این ها از سر هوای نفس است؟
می شود این را به مجلسی نسبت داد؟
یا این ها از باب «هماهنگی اسلام» است
جهت اصلی این است
که اسلام «بماند»

و این ماندن نیازمند «هماهنگی» ست
و هر تحوّل و تغییر مقیاسی
نباید با تشنج و ایجاد ناهماهنگی صورت پذیرد

این مطلب کار را دشوار می کند
که خار در چشم و تیغ در گلوی حضرت امیر(ع) می شود
من گمان نمی کنم با استناد به خط امام(ره)
و تشبیه کردن آدم های این زمانه به مخالفان او
به سادگی بشود کشور را خط کشی کرد
و هماهنگی فعلی نظام را
که در پناه هدایت رهبری پایدار و برقرار مانده
نفی کرد و شکست



و یک روز دیگر:

منظور بنده از منطق امام لزوماً آن صلابت و روحیه مبارزاتی امام عزیز نبود،
که شما این گونه برداشت کردید که ممکن است تصمیم به برهم زدن هماهنگی جامعه بگیریم.
گرچه واقعا امروز در جامعه ما هماهنگی وجود دارد؟

به قول مولی: اجتمعوا علی الفرقه.

اما اصل فرمایش شما درست است.

منظور بنده از منطق امام راحل، نوع رفتار ایشان برای حل مسائل است.
فی المثل:

همین بحثی که شما فرمودید، به نظر حقیر اگر بدون دیدن این روش امام
به عالمی در حد مرجعیت یا اجتهاد بگوییم در چنین شرایطی چه کنیم؟
شرایط امام را عرض میکنم.

ایشان یا توصیه میکنند که کاری نکنید، چون نمیشود اجماع ایجاد کرد.
یا اینکه توصیه به بحث علمی اعم از مناظره، مکاتبه، مباحثه و... میکنند.
شما نظر دیگری دارید؟

اما همان طور که فرمودید: امام عظیم الشان به نحو دیگری عمل کردند.

که به قول یکی از دوستانم

ایشان مبتنی بر عقل عمل تصمیم میگرفتند، حتی صحبت میکردند و نه عقل نظر.

حال مسئله ای که حقیر عرض کردم

این است که با این منطق امام در شرایط کنونی چه باید کرد؟

به تعبیر شاید کلیشه ای:

اگر امام جای ما در این زمان بود، چه میکرد؟

یا چه پیشنهادی به ما میکرد؟

برای من با این اطلاعات اندک

و تجربه ناچیزی که دارم

سخت است پاسخ به این پرسش

این که بگویم اگر امام راحل (ره) تشریف داشتند چه می کردند

اما یک مطلبی هم هست

اگر حتی بدانیم به یقین

که امام در صورت بودن حضرت شان چه می کردند

باز هم تکلیف ما را نمی تواند روشن کند

به دو دلیل:

1. این که ما جایگاه امام را نداریم

و اعتبار آن بزرگوار را

نه سابقه چنین انقلابی در ما هست



و نه چنان اعتباری که به تدریج و مرور زمان حاصل شده
و نه مقام و منزلت ایشان در حوزه علمیه

2. حتی اگر آن خصوصیات را هم داشتیم
همین که امروز امام تشریف ندارند
شرایط متفاوت است

حتی اگر خود ایشان را تصوّر نماییم
با همان صلابت و همان باورها و همان قدرت ایمان
اگر امروز ایشان در چهره‌ای دیگر حاضر می‌شدند
مثلاً با نامی دیگر و عنوانی متفاوت
همین که انقلاب به مرحله‌ای دیگر منتقل شده
آیا خود ایشان همان نسخه‌های قبل را تجویز می‌فرمودند؟

استاد حسینی هدایت جامعه را به روش عرفا و اساتید اخلاق تشبیه می‌کنند
ایشان کار اجتماعی را نوعی «نسخه دادن» می‌دانند
نسخه باید متناسب با شرایط بیمار باشد

از این رو،
آنچه به عقل کوچک من می‌رسد
این است که ما از رفتار امام نمی‌توانیم الگو بگیریم
بلکه ما از «اصول حاکم» بر رفتار ایشان باید الگو بگیریم
یعنی باید ابتدا رفتار ایشان را تحلیل کنیم
در شرایط مختلف
تا بتوانیم اصولی که ایشان بر مبنای آن رفتار خود را نظم می‌دادند بیابیم
و سپس با آن اصول
رفتار مناسب برای شرایط حاضر را محک بزنیم
البته با لحاظ این احتمال
که همین اصول حاکم بر رفتار ایشان نیز ممکن است در شرایط متفاوت اندکی مختلف شوند

استاد حسینی (ره) قواعدی را برای برنامه‌ریزی نظام اجتماعی پیشنهاد کرده‌اند
شاید بشود «جدول مدل برنامه» ایشان را چنین چیزی دانست
ابزاری برای تولید نسخه در هر عصر

آیا شما پیشنهادی تحلیلی از اصول حاکم بر تصمیم‌گیری‌های حضرت امام (ره) دارید؟
اگر بتوانیم یک چنین فهرستی تهیه کنیم
که اصول و قواعد تصمیم‌گیری ایشان را نشان دهد
توانسته‌ایم خط امام را بشناسیم
و بر اساس همان اصول برای امروز راه حل پیدا کنیم
به نظرم مقام معظم رهبری در این مقوله عمل می‌کنند
یعنی در بعضی فرمایشات‌شان گاهی که به امام ارجاع می‌دهند



سعی دارند این اصول را تبیین نموده
و تصمیمات خود را با آن توضیح دهند

نظر شما چیست؟

از کجا و چگونه باید شروع کرد؟
بنده تقریباً هم به همه مباحث علاقه دارم و هم نیاز آن‌ها را احساس میکنم.
از علوم انسانی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت، روانشناسی و...
تا علوم دینی مانند فقه، اصول، منطق، فلسفه و مخصوصاً مباحث کلامی
اینهمه را کنار تحول‌های لازم در این عرصه‌ها
و نیازهای شدید جامعه به مجموعه‌ای منظم از همه آنها
باعث شده به همه بپردازم و
به هیچ کدام نپردازم.

از دو منظر می‌شود به پاسخ این پرسش نگریست
به نظر حقیر؛
نخست از منظر اهمیت علوم
و دیگر از منظر کارکردی

اگر به سراغ طبقه‌بندی علوم برویم
آن دسته‌بندی که استاد حسینی (ره) دارند
«فلسفه منطق» را حاکم بر تمامی مباحث می‌دانند
طبیعی‌ست اگر این علم در فرهنگستان
زیربنای تمامی بحث‌های دیگر باشد
ناگزیر باید متناظر با آن مطالعه داشت
طبیعتاً آشنایی با نحله‌های فلسفی لازم است
از مشائی و اشراقی گرفته
تا حکمت متعالیه
و نسبت به مکاتب غربی
مطالعه فلسفه غرب نیز لازم است
هگل و نیچه و هیوم و کانت و دکارت و راسل
و حتی متأخرتر از آنها
و جدیدی‌ها
تافلر و هانتینگتون و فیخته و فوکویاما و اینگلهارت و...

اما از نگاه کارکردی
اگر به دنبال بهره‌مندی بیشتر از دانش باشیم
باید به سه عنصر: پیشینه مطالعاتی خود، علاقه شخصی و نیاز فوری اجتماعی نظر افکنیم



فردی که مثلاً سه سال در موضوع الف مطالعه داشته
اگر همان را مبنای ادامه مطالعه قرار دهد
از دیگران سه سال جلوتر است!

فردی که به موضوع ب علاقه وافر دارد
اگر در همان به مطالعه پردازد
مسیری که دیگران در سه سال طی می کنند را
یک ساله خواهد پیمود
سازگاری محتوا با روحیات و علایق سبب این شتاب می شود

اگر نیاز جامعه به موضوع جیم باشد
آن که به این موضوع پردازد
وقتی به دانش دست یافت
حضور پررنگتری در خدمت به انقلاب دارد
تا آنان که در موضوعات دورتر فعالیت کرده اند

اگر با این شاخص ها بنگریم
گمان می کنم می توانیم فضاهای متنوع تری را مشاهده کنیم
اگر مباحث استاد حسینی (ره) را معتقد باشیم
می توانیم فهرستی از بحث های ایشان را ملاحظه کنیم
و بر آن اساس
کارکردی ترین را برای مطالعه برگزینیم
و در سمت مقابل
همه متون منبع که در همان موضوع سخن گفته باشند
در کمتر از چند سال
در موضوعی متخصص خواهیم شد
که تخصصی در آن حضور ندارد

این گمان بنده است
نظر شما چیست؟

در همایش سه سال پیش
یک فهرستی از مباحث استاد حسینی (ره) منتشر کردند
که به پیوست تقدیم می کنم
برای بررسی علاقه و سلیقه و نیاز اجتماعی

ممنون از فایل که ضمیمه فرمودید. حتما مطالعه میکنم. اما در مورد جمع بندی شما از میزان پیشرفت مباحث استاد
حسینی، به نظر حقیر با آشنایی که از بحث های یکی از آقایان پیدا کرده بودم، نظر شما درست است. تا کنون اشکال
را از ایشان می دانستم. اما اکنون دانستم که شاید اصل این فکر هنوز توسعه نیافته است.

سؤال مهم:

1. بنده در گفت و گو های زیاد با یکی از برادران بارها این جمله را از ایشان شنیدم که بحث ها در حال تولید و

تکامل است. به عنوان مثال ایشان در حال تبیین جهت حرکت انقلاب اسلامی بودند و ابتدا مبنای انقلاب را شرح میدادند. در یک دور مبنای انقلاب را تحقق شاخصه های هویت اسلامی بیان کردند و در دوری دیگر نظام سازی اسلامی و در دوری دیگر ارتقای ظرفیت.

آیا در مباحث استاد حسینی و یا استاد میر باقری اینچنین است؟

2. اساساً ایشان استاد حسینی به عنوان سرچشمه این جریان فکری، تولیدات خود را برچه اساس انجام دادند؟ با مثال عرض میکنم: آن آقا مدعی بودند که در حال تولید مبنایی عظیم تر و کارآمدتر از مبنای فرهنگستان هستند. و به شدت تلاش میکنند این نکته را بیان کنند که وابستگی فکری به فرهنگستان گذشته و حال ندارند. اما وقتی از چگونگی تولید سؤال میشود، جوابی نمیشنویم.

در هر دو سؤال بنده شاهد

جسارتا

جهل گوینده از مباحث حوزوی هستم.

به عنوان مثال: وقتی ایشان در پی نقد نظر زبان شارع در حوزه- تاسیسی و امضائی- بودند، بنده سؤال کردم این عنوان ذیل کدام بحث از علم اصول است؟

بازهم جوابی نشنیدم.

در مباحث فرهنگستان دیدم که استاد فرموده بود: تعلق به هدف، تحمل ابهام و گمانه زنی. اینها شاید اخلاق تولید باشد، اما روند تولید یا حقیقت تولید چیست؟

آیا خواب و استخاره و ریشه بحث بوده است؟

سؤال مهمی که متوجه فرمایش شماست این است

اگر بحثها در حال تولید و تکامل باشد

این تولید و تکامل به دست کیست؟

چه اندیشمندی در حال حاضر در حال تکامل مباحث است؟

یا چه گروه و دسته ای؟

آیا هر فردی میتواند تکامل یک اندیشه را به دست بگیرد؟

آیا سازمان متوالی تکامل اندیشه است؟

یا یک هیئت علمی نشسته اند و درباره هر تکاملی قضاوت می نمایند؟

قطعاً استاد تا در قید حیات بودند

مدام در حال تکامل بحثها

هر جا مشکلی ایجاد می شد

کاستی اگر احساس می گشت

هر بخش که نیاز داشت

نظریات جدید ارائه می نمودند

البته نه به این معنا که هر روز حرف تازه زده شود

مثلاً فلسفه

چند سال طول کشید

تا مبنای فلسفی استاد حسینی (ره) به نظام فاعلیت منجر شد

ختم شد

و سیر تحول فلسفی پایان یافت



دیگر این طور نبود که مدام بحث فلسفه ارتقاء یابد
در مباحث دیگر نیز وقتی قرار بود از فلسفه بهره برده شود
همان آخرین دستاورد بود
و به سراغ علم دیگر
مثلاً اصول فقه می رفتند
مفهوم تکامل علم این نیست که ما هر روز به فراخور شرایط اجتماعی
بستر پذیرش پروژه ها
یک نظریه جدید ارائه نماییم
بدون این که تلائم و هماهنگی آن با نظریه قبلی ملاحظه شده باشد

اتفاقاً بالعکس

استاد به شدت معتقد به فلسفه تاریخ بود
حتی در برنامه های پژوهشی خویش نیز
اگر چه سیر اجمال به تفصیل را قبول داشت
ولی همیشه اجمالی از مسیر پیش رو در اختیار می نهاد
این که چه اتفاقاتی باید بیافتد
تا بحث به کمال نسبی خود
متناسب با شرایط فعلی برسد
و به شدت ایشان معتقد بود
هیچ تفصیلی نباید اجمال خود را نفی نماید
یعنی نمی تواند اصلاً
اگر شما مسیر صحیح را رفته باشید
جمله معروفی از ایشان در خاطر هست
می فرمود:

اگر امروز گفتیم مهم ترین مطلب الف است و فردا گفتیم مهم ترین مطلب ب هست، این
می شود ناهماهنگی، نمی شود ناهماهنگ حرف زد، با ناهماهنگی «نظام» درست نمی شود!

این که ما متناسب با ضعف خود
مطالب پراکنده می گوئیم
از قضاوت نادرست خودمان نسبت به شرایط اجتماعی
و دانشی ست که در اختیار داریم
این پراکندگی ناشی از ناهماهنگی ساختارهای علمی ست
این که من خودم یک مطلبی دیشب به خاطر می بیاید
امروز خدمت شما عرض نمایم

نه سندی

نه مدرکی

نه مستندی

نه حتی استدلالی

این می شود تحمیل ذوق و سلیقه بر علم

این نمی شود علمی



علم اگر چه طبق نظریه استاد نیز از یک جرعه آغاز می‌شود
که البته این جرعه تصادفی نیست
قطعاً تابع ولایت و تولی‌ست
تابع این است که نماینده چه جریانی در جامعه باشی
اما پس از ابتهال عاجزانه پیدا می‌شود
و حتماً باید مقنن شود
زبان‌دار

یعنی تبدیل شود به ادبیات علمی
مستدل و مستند
و در نهایت است که اگر به تفاهم اجتماعی رسید
و مسیر «تعبّد، تقنین، تفاهم» را پیمود
قابل اتکا می‌گردد

اگر این سیر را در نظر بگیریم
تولید مبنا که کاری ندارد
شما صبح از خواب بیدار می‌شوید
به آسمان می‌نگرید
از خود می‌پرسید: آیا ممکن است بتوان با شمردن تعداد ابرها
پی به تعداد آدم‌هایی برد که هم‌اکنون به مسافرت رفته‌اند؟!
فوراً می‌توانید یک مبنا ایجاد کنید:
تمام عالم بر محور تعداد ابرهایی که در آسمان دیده می‌شوند مدیریت می‌شود
پس مبنای من ابرمحوری‌ست
و از امروز پاسخ تمامی پرسش‌های خود را بر این اساس محاسبه می‌کنم
زیرا معتقدم «هستی» به ابر تعریف می‌شود و تابع تعداد ابرهاست!

بنده همین الان
و در حال تایپ این سطور
یک نظریه جدید ارائه کردم
و یک مبنا پایه‌گذاری نمودم
خیلی سخت نبود
راحت‌تر از آن‌چه که تصور بفرمایید

سخت‌ترین و دشوارترین بخش یک نظریه
تولید آن نیست
بلکه تفاهم آن است
به تفاهم رساندن
به پذیرش
مثلاً پائولو کوئیلو واقعاً به نظر می‌رسد همین‌طور عمل کرده
یک نظریاتی از خود درآورده
اما با قدرت ادبیات



با اتکا به الفاظ و استعارات و خیال‌پردازی‌ها
با ثروتی که به پای نشر آثارش ریخته شده و برندسازی‌هایی که نموده
بله
توانسته نظریات سخیف خود را به خورد بعضی بدهد

اما مسیر تولید یک نظریه
فقط تولید و پذیرش هم نیست
بلکه
قطعاً یک حلقه واسطه می‌خواهد
تقنین
باید نظریه قابل استدلال باشد
باید علمی باشد
باید بتوان نسبت آن را با سایر نظریات به نحوی تبیین کرد
که برتری آن را نشان دهد
برتری یعنی چه؟
یعنی توانمندی در تحلیل بهتر پدیده‌ها
و تحلیل هماهنگ تعداد بیشتری از پدیده‌ها
یعنی هم کمّاً و هم کیفیاً ارتقائی را نشان دهد
این نظریه و مبنا نسبت به سایر مبانی و نظریات موجود
اگر چنین نشود
نظریه فوق قابل توجه نیست
و اگر هم به پذیرش برسد
با قدرت و ثروت و فریب
بین اندیشمندان جا باز نمی‌کند
زیرا دانشمندان با تقنین سر و کار دارند
با علم
نه با تبلیغ و ترویج و زبان‌بازی

اما از کجا می‌توان به مبنایی رسید که قابل تقنین باشد
تا قابل تفاهم گردد
نیاز به تعبد است
تعبد یعنی قرار دادن عقل خود در مسیر اطاعت از فاعل مافوق
این که سلوک و رفتار فرد
کاملاً به نیت طاعت باشد
و تمام توجه خود را به اراده ربوبی نماید
تا مشمول عنایت و توجه قرار گرفته
و علمی برتر به او اعطا گردد

از نظر استاد حسینی (ره) همه انسان‌ها در این دنیا «نماینده» هستند
نماینده جریان‌های حقیقی قدرت



نماینده افرادی که خودشان در بین ما نیستند
ولی ما انسان‌ها به واسطه تمسک به ادبیات آن‌ها
ادامه‌دهنده مسیر حرکت‌شان می‌شویم
باید پیدا کنیم که نماینده چه کسی هستیم
و نماینده چه کسی می‌خواهیم باشیم
[گاهی بدون التفات نماینده جریان‌هایی می‌شویم
که نمی‌خواهیم نماینده آن‌ها باشیم]*
ایشان انسان را نماینده می‌داند
جریان ولایت حق در مقابل جریان ولایت باطل
با تمام انشعابات و شعوب

تولید لازم است
خیلی هم آسان به نظر می‌رسد
اما دشواری آن در تلاطم است
در هماهنگی آن محصول علمی با سایر محصولات
و قدرت برتر در نقد و نقض آنان
یعنی تقنین

اما از باب جهالت
ما دوستانی که در فرهنگستان رفت و آمد داشتیم
معمولاً از سطوح دانشی پایین وارد مباحث استاد شدیم
(غیر از چند نفر خاص)
لذا اطلاعات دیگرمان اندک است
و بیشتر کلام استاد را یاد گرفتیم
این است که شما کاملاً به حق می‌یابید
که مثلاً فلان مطلب را می‌گوییم که از نظر فلان علم نادرست است
اما اطلاع اندک ما از آن علم
سبب خنده حضار می‌شود:!)
این یک نقص است
البته که یک نقص است
برای نقد و نقض یک مبنا
باید کاملاً به آن مسلط بود
نمی‌شود پنداری از یک مبنای علمی داشت
و آن پندار را نقد کرد
این در رفتار ما بسیار دیده شده است
و بنده خود شاهد بر این مطلب بوده و هستم

امید که توانسته باشم پاسخ دهم
هر جای مطلب که واضح نشد
بفرمایید تا در حدّ توان



توضیح بیشتر ارائه شود
سؤالات دقیق‌تر و ریزتر برسید
اگر بنده جواب داشتم می‌دهم
اگر نداشتم

خوشحال می‌شوم که بر بانک پرسش‌های خود بیافزایم
تا دنبال جواب آن‌ها نیز بگردم

*این مطلب را از خود اضافه کردم، در بحث استاد ندیدم!

بنده سؤالات و یا بهتر بگویم بسته سؤالات و مباحث زیادی دارم.
البته بهتر میدانم که اولاً میزان اطلاع خودم از مباحث فرهنگستان رو بگم تا بهتر بتوانید کمک کنید.
از مباحث مرحوم استاد معرفی فرهنگستان به زبان خودشان را خواندم (همان سخنرانی‌ها ی مشهد)
از مباحث استاد میرباقری، چند سخنرانی و دو کتاب ولایت الاهیة و اصلاحات، دین و...
از استاد صدوق، بروشور معرفی فرهنگستان و چند سخنرانی
بنده نیت این را دارم که به قدر توان اسلام شناس شوم،
سپس در مسیر تحقق این اسلام قدم بردارم. البته اکنون جمع بندی بنده امداد انقلاب اسلامی است.
و آن را طریق تحقق میدانم، حال چه بتوان نمونه ی اسلام را در دوران غیبت محقق کرد و چه آن که این حکومت
زمینه ساز ظهور امام عصر ارواحنا له فداء باشد.
البته مانعه الجمع نیستند.
اولاً پیرامون مسئله اسلام شناس شدن که اصطلاحاً فقیه شدن میگویند بفرمایید. مرحوم سید منیر یا خودتان چه نظری
دارید؟ از مفهوم آن، مراحل رسیدن به آن و یا...
ثانیاً سیری همراه با منابعش برای شناخت و یا تسلط بر تولیدات مرحوم سید منیر پیشنهاد بدید.
ثالثاً سؤالاتی پیرامون مباحث درونی تر فرهنگستان دارم که در مراحل بعدی عرض میکنم.
رابعاً حرفهایی هم در مورد مباحث امروز انقلاب هست که آن هم خدمتان عرض خواهم کرد.

مهم‌ترین دستاوردهای استاد حسینی (ره)
در دوره‌های پژوهشی ایشان ثبت شده است
نوارهایی که سلسله‌وار ضبط گردیده
و گروه‌ها موظف بودند به صورت منظم همه را پیاده و ویرایش نمایند
و به صورت جزوه درآورند

مهم‌ترین مطلبی که در نخستین آشنایی با دفتر باید انجام شود
درک و فهم جدول طبقه‌بندی آموزشی‌ست
این آخرین دستاورد استاد حسینی (ره) بود
چند ماه قبل از رحلت
و یک فهرست است از کل مباحث دفتر
سه جدول دارد

اما ربط این سه جدول شاید مانند سایر جداول ایشان
کاملاً منطقی و روشی به نظر نرسد

جدول اول «روند» است



مسیری که طی شده و بحث به این نقطه رسیده است
از اصول انکارناپذیر و مسائل اغماض ناپذیر
و در نهایت
مراحل اجتناب ناپذیر

جدول دوم ارکان مدل نظری است
تولید اصطلاحات و تکثیر آن‌ها و تعاریف و معادله در این جدول فهرست شده‌اند

جدول سوم نیز بحث اجرای مباحث است
روشی که در نهایت به وسیله آن
نظام اجتماعی بر مبنای نظام ولایت مهندسی خواهد شد
بحث فعالیت‌های حوزه و دانشگاه و دولت یا همان نظام اجرا
در این جدول نمایش داده شده

قبل از تولید این جدول
چند سال پیش از آن
استاد حسینی (ره) جدول دیگری برای گزارش فعالیت‌های دفتر
به مقام معظم رهبری در نمایشگاه دستاوردهای حوزه
تهیه فرموده بود
آن جدول نیز سه تایی بود
بخش اول مبادی، دوم مبانی و سوم مقاصد
در سه ردیف: حوزه، دانشگاه، اجرا
یک‌جور جدول روند محسوب می‌شد کل آن
کارهای انجام شده با یک پروگرس‌بار در ذیل هر خانه از جدول مشخص شده
و مقدار باقی‌مانده نیز معلوم بود تقریباً
این‌ها به شما یک تسلط عام و کلی می‌دهد
به تمام مباحث استاد حسینی (ره)

بعد از آشنایی با این دو بحث
باز هم نیاز به یک نگاه کلان است
استاد یک جدول جامعه‌شناسی دارند
که شامل سه سرفصل عمده سیاست، فرهنگ و اقتصاد است
که ابعاد جامعه را در عناصری لحاظ کرده است:
گرایش، بینش، دانش
توسعه، کلان، خرد
جهانی، بین‌المللی، ملی
این جدول بارها و بارها اصلاح شد
سیر تطوّر عجیبی دارد
از مهم‌ترین و کلان‌ترین جداول ایشان است



زیرا تمام موضوع فعالیت فرهنگستان را که جامعه است
در این جدول باید پوشش بدهد

از منظر استاد ما با سه موضوع کلان مواجه هستیم
تکوین، تاریخ و جامعه
مدیریت بخش اول و دوم به ما مربوط نیست
زیرا تحت تصرف ما قرار ندارد
تنها جامعه است که در دوران غیبت در اختیار ماست
و باید برای آن برنامه‌ریزی نماییم
لذا در یک نگاه کلی
شامل‌ترین موضوع نظام ولایت «جامعه» است
پس این جدول مهم‌ترین جدول خواهد بود
باید آن را به خوبی فراگیرید
و بر روی تمام اصطلاحات آن کار کنید و آشنا گردید

اگر بخواهیم به عنوان سیر مطالعاتی به این بحث نظر اندازیم
پس از دستیابی به یک نگاه اجمالی از طریق جدول طبقه‌بندی آموزشی
و سپس جدول جامعه به عنوان شامل‌ترین موضوع
وقت آن است که با سه متد اصلی استاد آشنا شوید

ایشان یک روش و متد برای حوزه قائل است
همان اصول فقه احکام حکومتی
ایشان دو دوره بحث اصلی اصول دارند
و سه چهار تا شاید بحث‌های فرعی و کوتاه مدت
آن بحث‌های اصلی شاید روی هم به تقریباً دویست جلسه برسد
مبادی و مبانی این علم بررسی شده است
بیشتر بحث ضرورت‌ها
بحث یقین در آن مطرح می‌شود
بحث یقین اجتماعی

چگونگی دستیابی به حجیت از طریق تفاهم اجتماعی
امکان تحول و ارتقاء درک از مفاهیم و حیانی
از طریق رشد و تغییر مفاهیم ابزاری و نظام ارتکازات اجتماعی متشرعه
این‌ها سرفصل‌های اصلی این مباحث است

روش دوم ایشان که برای دانشگاه تدوین شده
برای تولید تعاریف کاربردی
و تولید معادلات

بحث آزمون عینی و تجربی و انواع پیمایش‌ها
این جاست که روش تعریف را بر مبنای ایشان باید فرا گرفت
و این به نظر حقیر



از سخت‌ترین و دشوارترین مباحث استاد است
زیرا عمیق‌ترین مباحث فلسفی تولیدی ایشان را به کار می‌گیرد
در ساختن ابزاری که با آن بتوان «واقعیت» را شناخت
شناختی نسبی

که از یک‌سو از مطلق‌انگاری منطق صوری و انتزاعی رهاست
و از دیگرسو

دچار هرج و مرجی که در نسبیت غربی پدید آمده نمی‌شود
و پایگاهی برای حجیت خود پیدا می‌کند
اگر چه این پایگاه را به هیچ وجه به ثبات باز نمی‌گرداند
ثباتی که اگر ذره‌ای از آن وارد روش شود
روش تعریف

تمام تعاریف را دچار آسیب و مشکل خواهد کرد

یک نظام سیال و در تغییر

که در عین سیالیت دارای پایگاهی قابل اتکاست

این از عجایب است

همه شاهکار بحث فلسفه همین است

که بتوانیم نسبیت غربی را که یک واقعیت غیرقابل انکار است بپذیریم

و در عین حال مسلمان باقی بمانیم

و از اعتقاد به خدا دست برنداریم!

استاد نام «نسبیت اسلامی» به این نظریه خود داده است

منطق سوم هم منطق اداره است

بحث مدل‌سازی

و تولید برنامه

اما در نهایت یک بحث فلسفه می‌ماند

استاد فلسفه را با نفی اصالت وجود و ماهیت آغاز می‌کند

که آن‌ها را اصالت ذات می‌نامد

اصالت ربط را بنیان می‌نهد

و بعد با ذکر اشکالات آن به اصالت تعلق می‌رسد

همین تعلق را وقتی تبیین می‌نماید

و اشکالات آن را می‌گیرد

می‌شود اصالت فاعلیت

که نام آن را نظام ولایت می‌نهد

این بحث فلسفه را اگر آشنا نباشید

خیلی از ریزبحث‌های اصول فقه قابل فهم نخواهد بود

و درباره روش تعریف

اصلاً هیچ چیز از روش تولید تعاریف کاربردی و معادلات نمی‌شود فهمید

گمان می‌کنم این‌ها مباحث اصلی باشد



غیر از این بحث بسیار است
بحث ناهنجاری‌ها
تحلیل آسیب‌های اجتماعی نظام اسلامی
مباحث اقتصادی
خیلی بحث‌های پراکنده
ولی همه آن‌ها یک‌جور به کارگیری همین مفاهیم اصلی‌ست
در موضوعات مختلف

امیدوارم فهرست فوق به کار شما بیاید
اگر چه بدون مراجعه به اسناد و فهرس
و با سرعت نوشته شده است
امید که به لطف یزدان
عاری از غلط و اشتباه باشد
بنده آنچه می‌دانم عرض کردم
خیلی از جزوات ایشان را هنوز توفیق مطالعه نداشته‌ام
حدود هفت هزار جزوه به نظرم موجود باشد
البته نه این‌که در هر جزوه تمام مطالب گفته شده جدید باشد
بعد از مدتی که مشغول مطالعه شوید
ملاحظه خواهید کرد که مثلاً از ۱۴ صفحه یک جزوه
شاید یک یا دو صفحه آن مطلب جدید دارد به طور میانگین
باقی در تکرار و تبیین مفاهیمی‌ست که قبلاً بیان شده
البته این مطلب متناسب با مباحث مختلف فرق می‌کند
موفق باشید

با تشکر فراوان از وقتی که صرف فرمودید و فهرستی از مباحث استاد ارائه کردید. بنده اجمالاً مطلع بودم البته نه
به این منظمی که شما فرمودید.
البته نکاتی هم پیرامون ادامه دادن مباحث استاد در ذهنم هست. مثل تاسیس، تطبیق و که اگر اشتباه نکنم در چشم
انداز فرهنگستان دیدم. حال سؤال این است که:
1. قسمت اول درخواست بنده صحبت پیرامون اجتهاد و تفقه بود، در این فهرست جامع شما، ظاهراً سؤال بنده در
بخش اصول فقه احکام حکومتی قرار می‌گیرد؟
یا شاید در بخش فلسفه نظام ولایت؟
2. بنده چگونه میتوانم این مباحث را اعم از جزوه، کتاب و ملاحظه کنم؟
3. اگر برایتان مقدور است، برایم ارسال کنید.
در آخر نکته ای را صمیمانه عرض میکنم:
4. بنده به هر سه بسته بحث علاقه مند هستم.

اگر از حقیر برسید
اصلاً در شرایط حاضر



نمی‌شود

نباید هم

که فردی تنها یکی از مباحث را برگزیند

و مثلاً بخواهد فقط در روش تولید تعاریف کاربردی

یا فقط در مباحث اصولی استاد ممحّض شود

بنده گمان نمی‌کنم

چنین چیزی میسر باشد

اندیشه استاد حسینی (ره) در مراحل آغازین پیدایش است

جایی ست که تک‌تک عناصر شاخه‌های مختلف آن

به هم پیوسته

متصل است

قطعاً و بی‌تردید

اگر شما ربط و تعلق و فاعلیت را ندانید

و روش تولید تعاریف کاربردی را نفهمیده باشید

در مبادی و مبانی اصول فقه احکام حکومتی نیز اسیر خواهید شد

حتی جالب‌تر

شما در بحث اصول هم که باشید

یک‌هو در مثلاً جلسه ۲۰ الی ۳۰ دور دوم

متوجه می‌شوید استاد می‌رود در بحث روش

چند جلسه مباحث تولید تعاریف بیان می‌شود

این اتفاقات می‌افتد

لذا علاقه‌مندی شما به تمام مباحث بی‌وجه نیست

زیرا تمام مباحث اساساً یک مشرب واحد دارد

و در ارتباط تنگاتنگ با هم هستند

اگر چه ترتیب در فراگیری آن‌ها می‌تواند یاری برساند

الحمدلله در خصوص جزوات و نوارهای استاد

اهتمام بسیار خوبی از سوی دوستان دفتر بوده

گروهی که اصلاً مدتی فقط کارشان همین بود

نوارهایی که جزوه نشده جزوه کردند

جزوات قدیمی را بیرون کشیده

دوباره ویرایش

فهرست زدند و طبقه‌بندی کردند

برنامه‌نویس تمام‌وقت آوردند و یک نرم‌افزار داخلی برای دفتر نوشت

اکنون سال‌هاست که تمام جزوات در یک بانک اطلاعات نگهداری می‌شود

تحت شبکه

که از داخل فرهنگستان در دسترس است



عنوان دوره را انتخاب می‌کنید
عنوان جلسه را برمی‌گزینید
و تمام متن را برای شما نمایش می‌دهد
به همین سادگی

اما این سامانه در اختیار شما نیست
که در دفتر تشریف ندارید
در اختیار بنده هم نیست
که پنج سال است به دفتر نرفته‌ام
از آن روزی که یکی از اعضای گروه سابق‌مان رفت و گفتند تمام اعضای مرتبط با فلان آقا
ممنوع‌الورودند!
نگذاشتند داخل دفتر شود
بنده هم از همان وقت دیگر دفتر نرفتم
شاید سی‌چهل بار همان زمان
تماس گرفتم و از رئیس دفتر حاج‌آقای میرباقری خواستم
یک وقت ملاقات با ایشان برایم بگیرد
و امروز و فردا کردند
و در آخر هم گفتند دیگر تماس نگیر
خودم اگر وقت جور شد خبر می‌دهم!
از آن زمان بنده هم به سامانه مذکور دسترسی ندارم

ولی به حسب نیاز خود
آن‌زمان که دفتر می‌رفتم و مشغول مطالعه بودم
بخشی از مباحث را دارم
بعضی از جزوات را
اما این‌که چقدر به کار شما بیاید را نمی‌دانم
اجالتاً چند جلسه از دوره اول اصول فقه احکام حکومتی
که بحث مبادی اصول است
برای شما ارسال می‌نمایم
فقط برای آشنایی
که فضای بحث را ببینید

اما اگر خواستید دسترسی پیدا کنید
دوره‌های آموزشی را شرکت کنید
قدیم‌ها یکی از دوستان مسئولیت آموزش دفتر را بر عهده داشتند
امروز را نمی‌دانم
دوره‌های آموزشی به نظرم امکان رفت و آمد به شما بدهد
و امکان استفاده از بانک اطلاعات را

استاد حسینی (ره) در مسأله فقه



بحث سلبی دارند
مثلاً کتابی که با عنوان «اجتهاد ترجیحی یا تخریجی» منتشر شده
اما بنده از بحث اثباتی در فقه بی‌اطلاعم
جز مطالبی که شاید پراکنده
در تصوّر و گمانه‌زنی این‌که فقه حکومتی چیست
بیشتر بحث منظم ایشان در این حوزه
متوجه اصول فقه است
که آن هم کامل نیست
یعنی به یک اصول فقه نرسیده است
یک علمی که بشود نام آن را اصول گذاشت
بلکه تنها
در مبادی اولیه آن
مباحثی مانند تعریف حجیت، یقین، درک، فهم، مفاهمه، ارتکاز اجتماعی و...
و در طرح ایده‌های جدید در تعریف این مبادی
سخن گفته شده
آخرین جلسه اصول موجود نیز
چند روز پیش از فوت ایشان است
یعنی بحث اصول به یک علم منتهی نشد
در گمانه‌زنی برای تولید یک علم اصول فقه جدید باقی ماند
اگرچه بحث‌های بسیار خوبی طرح شده است
لذا اگر از بنده پرسید
نه از آقایان دیگر
چون بعضی معتقدند علم اصول فقه احکام حکومتی
بر مبنای استاد حسینی (ره) تولید شده است
اگر از بنده جويا شوید
عرض خواهم کرد
با اطلاعات اندکی که دارم
ندیده‌ام جایی یک چیزی که بتوان نام آن را علم اصول گذاشت
فقط مباحث اولیه و نظریاتی که می‌تواند
برای تولید یک علم اصول مورد استفاده قرار بگیرد
فقه را هم که اصلاً نباید نزدیک شد
بدون اصول نمی‌توان فهم صحیحی از فضای علم فقه حکومتی داشت
ولی مباحث آقای میرباقری خوب است
ایشان تلاش کرده نظریات شهید صدر و امام راحل (ره) را هم بیاورد
و نزدیک به مباحث استاد حسینی (ره) طرح نماید
بنده خلاصه‌ای از سیزده جلسه بحث خارج آقای میرباقری در وبلاگ گذاشته‌ام
(در این نشانی <http://rastan.parsiblog.com/Posts/283> :)
شاید ملاحظه فرموده باشید



نگاه اولیه و خوبی به فقه حکومتی می‌دهد
همه را هم با دقت خلاصه کردم و سعی کردم چیزی را جا نیاندازم

شما مسیر تولید علم را فرمودید:

1. جرعه اولیه به دلیل حضور در نمایندگی جریان حق

2. تولید ۳. تقنین ۴. تفاهم

اگر شما هم مانند دیگر فرهنگستانی‌ها فلسفه صدرایی را یونانی و.... بدانید.

این به اصطلاح علم

همه ی این مسیر را طی کرده است. حتی توانسته برای خود عقبه اجتماعی تهیه کند.

آیا حال میتوان آن را پذیرفت؟

قطعا میدانید که مثلا در اسفار مرحوم ملا صدرا به آیات و روایات استشهاد میشود. و در خیلی کتب فلسفی و عرفانی دیگر.

حتی این بزرگواران علاوه بر تفسیر قرآن شروحي بر کتب معتبر حدیثی مثل کافی دارند.

میدانید سخن حقیر این است که خدایی نکرده؛ نرویم راهی را که عده ای رفتند و صدها سال عده ای را به دنبال خود کشاندند. و بعد آشکار شد که ای کاش نمیرفتیم، ای کاش بر قرآن وقت میگذاشتیم و ای کاش های دیگر.

سخنی هم پیرامون تعبد فرمودید:

قرار گرفتن در مسیر اراده مافوق- نیت طاعت و...

قطعا منکر تاثیر آن ها نیستم

اما هذا اول الکلام که این ها حجیت آور هستند؟ کلمات بالا که ضمیمه آیات و روایت- اسلام مالی کردن- هم حجیت آور نیست.

روزی به ضرورت وجود بعض علوم فکر می‌کردم، مثل فلسفه، اصول فقه، منطق و...

گمانه های متفاوتی به ذهنم رسید. کمی تحقیق کردم. از تعریف علوم تا غایت و فائده و خلاصه رئوس ثمانیه هر علم.

بعضی گمانه ها تقویت شد. به عنوان مثال در علم اصول، قرار است که این علم ما را در مسیر استنباط یاری کند.

یاری کند که فهمی نزدیکتر از وحی داشته باشیم.

اما به نظرم بخشی از این علوم کمک میکند که قاعده مند اقوال و افعال معصومین را تحریف و یا تحمیل کنیم.

«به عنوان مثال وقتی عالمی مبنایی برای خود انتخاب میکند، در واقع دارد عینکی با شیشه ای رنگی- آن رنگی که

میخواهد- برای دیدن برمیگزیند. یا در فلسفه، برای شناخت وجود و هستی، قواعدی را با عقل- به اصطلاح

خودشان-تنظیم میکنیم که مراد خودمان را محقق کند. ریشه فلسفه موجود-صدرایی- فتوحات مکيه است که جنس

آن عقلی نیست، بلکه شهود است. یا در منطق تصمیم به تعریف اشیاء میگیریم، در حالی که به چه حجتی لازم است

ما بتوانیم اشیاء را به وسیله جنس و فصل تعریف کنیم. که بعد سلسله اجناس بسازیم.»

برگردم به موضوع؛ چرا تولید؟ تولید چه؟ و چگونه؟

آیا تولید یعنی از خودمان حرف در بیاوریم؟ مثلا یک روز بگوییم: اصالت ماهیت؟ یک روز اصالت الوجود؟ یک روز

اصالت الملکوت؟ و.... تا برسیم به فلسفه نظام ولایت.

بنده در موضع نقد یا نقض نیستم.

عرضم این است که به چه حجت ما در موضع حرف زدن از خود هستیم؟ شما -به نقل از

استاد سخن از اعطاء علم فرمودید: سخن خودتان در بروشور مغالطات: معتقد بود هرکه در حال درگیری با جبهه کفر

است و یا ولایت فرهنگی بر عهده هر کس هست. آیا اینها ملاک حجیت است؟ حتی تفاهم؟ و تقنین؟

این سخنان مرا یاد فرقه های عرفانی می اندازد.

میخواهم سخنی شاید بی ادبانه و بگویم:

آیا این گونه اقدامات ما را از در خانه اهل البیت (ع) دور نکرده است؟
شما و برخی دیگر چنان از تولید علم سخن فرمودید که گویی این اقدام بدیهی است.
شاید منظورمان از علم متفاوت است.

بهتر بگوییم: وحی کجای تولید جای دارد؟ بنده در بعضی مباحث استناد به آیات و روایات را دیده ام. اما ظاهراً از
روش معمول در استناد استفاده نمیشود. پس باید ابتدائاً آن روش استناد اثبات شود، که به نظر میرسد، حتی جمع بندی
هم نشده است؛ چه برسد به اثبات.

بگذریم از اینکه اساساً روش فهم را باید ساخت یا از روایات آنگونه که خودشان فرموده اند استفاده کرد؟
پس سؤال اول چرایی تولید علم است؟

تبصره: از مناقشات لفظی و یا فلسفی که بعد از تولید علم- که مقام رهبری سفارش فرمودند- مطلع هستم.
اما روایت صحیح السند از مولی:

العلم نقطه کثره الجاهلون.

نظرتان چیست؟ آیا ما چنین نمیکینم؟

بسیار عالی

شما به شبهه بسیار مهمی اشاره فرمودید

که زندگی بشر امروز را مشحون نموده

بسیاری از فلاسفه غربی به آن اشاره کرده اند

و بعضی از اندیشمندان مسلمان نیز به آن تردیدها کشیده شده

سؤال بسیار مهمی هم هست

برای روزگار ما

تمام فرمایشات شما را

شاید بتوانم در همان عبارت شما خلاصه کنم:

چگونه از شرّ عینکمان خلاص شویم؟!

این که از آیات و روایات

از استناد به کلام معصوم

از حاکم شدن پیش فرضها و پیش داوریها

از همه این مطالب که سخن گفتید

ته کلام شما یک چیز بیشتر نیست:

«از کجا بفهمیم «ما» درست می گوئیم؟!»

یعنی در حقیقت «ملاک» حق و باطل چیست

ملاک صحیح و خطا

درست و غلط

اصلاً آیا ما راهی برای شناخت واقعیت داریم؟

آیا دستیابی داریم به اصل حقیقت هستی

چطور بدانیم «ما» یافتیم و دیگران نیافتند

شاید «ما» پرت شدیم و دیگران رسیده باشند؟!

چه کسی باید قضاوت کند؟

اصلاً با چه ابزاری؟

گفتیم اصول فقه می سازیم که در فهم وحی خطا نکنیم



امروز عده‌ای می‌گویند همان اصول فقه خطا بوده!
گفتیم منطق بسازیم که در تفکر اشتباه نکنیم
حالا می‌گویند همین منطق به غلط ساخته شده
فلسفه را که ایجاد کردیم
بنا بود موجود را از غیرموجود برای مان باز بشناساند
حالا آمده‌اند و گفته‌اند اصلاً تمام این فلسفه تخیلات بشر بوده
آن هم بشر یونانی!
از کجا که همین حرف‌های جدید هم
دو سال دیگر نه
دویست سال دیگر
به ما بخندند و بگویند: این‌ها هم خطا بوده!
چه کنیم؟!

نمی‌خواستم این قدر شبهه را تقویت کنم
ولی حالا که بحثش پیش افتاده
اجازه بدهید ته کلام را عرض نمایم
ته ته چیزی را که بشر امروز توانسته تشکیک نماید
در قالب دو مثال عرض می‌کنم
یک مثال را شاید در فیلم‌هایی مانند: ماتریکس، اینسپشن، سورس‌کد دیده باشید
و یک مثال از راسل است

«مغز در خمره»

کافیست عبارت Brain in vat را جستجو بفرمایید
غوغا کرده است
عرصه اندیشه را به چالش کشیده
البته کمتر در ایران
بیشتر در غرب
طرح شبهه چنین است:

چطور می‌توانیم اثبات نماییم که ما در حقیقت یک مغز درون یک ظرف شیشه‌ای آزمایشگاهی نیستیم که با سیم‌هایی
که متصل نموده‌اند تمام این تصورات را برای مان ایجاد می‌کنند و ما تنها و تنها خیال می‌کنیم که در مثلاً فلان باغ
هستیم و مشغول خوردن میوه!

«بوقلمون راسل»

راسل از فلاسفه انگلیسی معاصر است
همان‌که علامه جعفری نیز مکاتباتی با وی داشته
او رابطه علیت را قابل اثبات نمی‌داند
و در قالب یک مثال چنین علیت را استقرایی و استقرا را بر باد هوا می‌نمایاند:

هر شب ساعت ۹ به یک بوقلمون غذا داده می‌شود. او پس از چند روز و چند ماه کاملاً به یقین می‌رسد و با خود می
گوید: من هر روز ساعت ۹ غذا برای خوردن دارم. ولی ناگهان شب سال نو ساعت ۹ او را سر می‌برند، کباب می‌کنند
و می‌خورند! هیچ دلیلی وجود ندارد تا تمام آن‌چه که تا امروز اتفاق می‌افتاده فردا هم اتفاق بیافتد!



خب این‌ها چه ارتباطی با سؤال شما داشت؟
این‌ها حداکثر تردید در علم است
اگر باب تردید در علم باز شود
در نقطه‌ای که شما اشاره کردید متوقف نمی‌شود
اصلاً اگر به آیه و روایات هم مراجعه کنیم
از کجا معلوم که آن‌ها را بفهمیم
همان‌طور که معصوم می‌خواسته بیان کند؟
چه کسی می‌تواند مدعی شود قرآن را فهمیده
وقتی من خوطب به آن حاضر نیست
و مفسران آن نیز همه شهید شده
آخرین هم در پرده غیبت
آیا به کسانی که مدعی‌اند با وی در ارتباطند اعتماد کنیم؟
چه کسی می‌تواند اثبات کند که آن‌ها دروغ نمی‌گویند
یا اصلاً خودشان در این ارتباط دچار توهم نشده؟

من شبهه شما را بسیار بزرگ‌تر می‌دانم
شبهه هم مربوط به عصر ماست
امروز همه درگیر این بحث هستند
و شما نخستین فردی نیستید که بنده سر این موضوع با او بحث می‌کنم
پس نگران نباشید
این شبهه پاسخ دارد
پاسخی از سنخ خودش
نه پاسخی از مبنایی که پذیرش خود آن مبنا در تردید باشد
نمی‌شود به کسی که می‌گوید من خدا را قبول ندارم
بگویی خدا گفته است که باید او را قبول داشته باشی:!

ولی اجازه بدهید فعلاً پاسخ این شبهه را ندهم
فرصتی بدهم شما بیشتر بکاوید
اینترنت را
و دنیای اطلاعات و علم را
و اساتیدی که می‌شناسید
در حوزه علمیه خودتان
این‌که چطور می‌شود حجیت خود علم اصول فقه را اثبات کرد
تا در مرحله بعد
علم اصول حجیت فهم ما از کلام شارع را اثبات کند؟!

هر انسانی می‌گوید من درست می‌گویم
هر اندیشمندی یعنی
صاحب نظریه‌ای



چطور می‌شود
و با چه ملاکی
گفت کدام درست است و کدام غلط؟
اصلاً آیا درست و غلطی وجود دارد؟
به چه معنا؟
مطابقت با واقع؟
کدام واقع؟
ما هر چه تصور می‌کنیم یک صورت ذهنی‌ست در نفس ما منقش
چه دلیلی داریم که مطابق با واقع باشد
ملاک چیست؟
ملاک واقعی بودن کجاست؟
امروز حادثه بزرگ تحوّل در علوم غربی
همین «ملاک» است
دعوا اصلاً سر ملاک واقعی بودن است
بین فلاسفه و عرفا و فقها و محدثین و همه و همه
شرقی و غربی

إن شاء الله الرحمن
پاسخ این شبهه را آن‌گونه که یافته‌ام خدمت شما ارائه خواهم کرد
بعد از این‌که البته
شما گزارشی ارائه نمایید
که:

1. وسعت این شبهه و مانند آن در جامعه چقدر است؟
2. چند نفر از نزدیک‌ترین افراد به شما درگیر همین شبهه هستند ولی پنهان داشته و بروز نمی‌دهند؟
3. آیا استادی در مدرسه علمیه خود می‌یابید، یا پیرامون خود، تا پاسخی قانع‌کننده به آن بدهد؟

موفق باشید

متشکرم، البته بنده قصد نداشتم شما رو وادار کنم مباحث را تا این سطح ریشه‌یابی کنید. اما راضی هستم که
پیرامونش کار کنیم. بنده چون اهل صحبت کردن با دوستانم هستم جواب شما را از مشاهدات خودم میدهم.
1. فقط یک نفر را سراغ دارم که این سؤال برایش وجود دارد. البته نمیدانم بنده موفق شدم در ذهنش ایجاد کنم یا
کس دیگری. البته او این مسئله را کاملاً ساده حل کرد. فقط با این جواب که در دوران غیبت ما بی‌صاحب هستیم.
بنابر این همه چیز نسبی است.
3. در حوزه خودمان هم یکی از اساتید است که بنده فقط با ایشان بحث میکنم. معمولاً میتواند سؤالاتم را جواب دهد.
البته بگویم که از اخباری‌های شهر ما است. تا کنون در این موضوع با ایشان صحبت نکرده‌ام.

پاسخ این دوست
آیا شما را قانع ساخت؟
و به نظر شما
آیا این مطلب شبهه مهمی به نظر می‌رسد یا خیر؟



و آیا بنده پرسش شما را به درستی متوجه شدم؟
یعنی اگر ما بتوانیم ملاکی برای «علم» ارائه نماییم
آیا به نظر تان می‌توانیم مسأله فلسفه و چالش‌های آن را
و عدم استفاده از آیات و روایت و نقل را برطرف کنیم؟
کمی نیز شما آراء تان را بفرمایید
تا با یک همفکری بتوانیم موضوع را مورد دقت قرار دهیم
تشکر

بنده وقتی در مباحث نظری با اختلاف آراء بسیار مواجه شدم، این گمانه که شاید فعلاً نتوان به معنای واقعی
حقیقت را دریافت بیشتر معتقد شدم. و تصمیم گرفتم بیشتر بر انجام قدر متیقن‌ها متمرکز شوم. اما نه مانند دوستم که
همه چیز را خوب و درست میدانند. -پوزیتیویست-
اما در مورد سؤال اصلی که شما آن را ارتقاء دادید.

1. سؤال بنده به صورت مشخص این بود که در حال حاضر روشی برای استناد به وحی وجود دارد که با در نظر
گرفتن تفاوت‌هایشان حجیت دارد. اگر چه وحدت نظر وجود ندارد. اما در فرهنگستان از این روش‌های معمول
استفاده نمیشود. حال باید ایشان اول چگونگی استناد را بررسی کنند و سپس از آن استفاده کنند. سؤال بنده این بود
که این استناد کجاست؟

چرا که غالباً این تصور برای بنده حاصل میشود که مباحث فرهنگستان شبیه مباحث فلسفی است که در اوایل دوران
ظهور فلسفه طرح میشده است. البته بنده جمله بسیار جسورانه استاد هاشمی را که در مورد توجه به سخنان کفار و
عدم توجه به سخنان ایشان خوانده‌ام.
اصل کلام:

بنده بر مسئله تشکیک در همه چیز مشکلی ندارم. به نظرم بخشی از آن جواب‌ها را در مباحث شناخت فلسفه آقای
مصباح خوانده باشم.

البته مشتاقانه از جواب‌های شما بهره می‌برم.

اما سخن بر سر بافتن‌های بشری است. سؤال این بود که تولید علم بافتنی است؟
آخه علم را از کجا در می‌آورد؟

این آیه و روایت؛ بفرمایید چگونه این برداشت‌ها را کرده‌اید، تا دیگران هم بفهمند. چگونه برداشت کردید که با
حضور در نمایندگی ما فوق به شما علم اعطاء میشود؟

جالب آن است که اول گمانه‌ای شکل می‌گیرد و بعد -بر فرض تلاش برای استناد- روایات مویید گزینش میشود.
درحالی که برای استنباط باید اول چاه خانه را پر کرد و بعد به افتاء نشست.

راستی این را هم عرض کنم که بنده به دنبال کشف واقع و یا حقیقت نیستم، بلکه به دنبال حجت هستم. فقط

تشکر

با این توضیح شما

مشخص شد که بحث در فلسفه نیست

شما مشخصاً در علم اصول پرسش دارید

علم اصولی که استاد حسینی مدعی‌ست

باید روشن شود چگونه ایشان در اصول فقه مدعی تولید علمند

و از کجا اصلاً قرار است این علم بیاید

این پرسشی بسیار روشن است



و پاسخ بسیار روشنی هم دارد

ایشان از ابتدای سال ۱۳۷۳
تعداد ۹۵ جلسه بحث در علم اصول دارند
با عنوان «مبادی اصول فقه احکام حکومتی»
مسیر بحث این طور است
که ابتدا به «حجیت»ی که در حوزه مطرح است
در نظریات اصولیون
اشکالات جدی ای وارد می کنند

شما احتمالاً چیزی از حلقات شهید صدر (ره) خوانده اید
حلقه اول را مطالعه بفرمایید
در مقدمه نسبتاً مفصلی که شهید دارند
سیر پیدایش و تطوّر علم اصول فقه را خوب بیان می نمایند
از زمان شیخ مفید
که تحت تأثیر استاد خویش بود
ابن جنید اسکافی
و تغییری که در معنای «اجتهاد» داد
و البته که اجتهاد مصطلح
فتح باب تعریف «حجیت» در فقه شیعه بود

این را هم حتماً شنیده اید و مطلع
جریان اخباری گری استرآبادی
که اشاره هم به آن فرموده بودید
اخباریون در قید حجیت و تعریف آن نبودند
به ظن خود عمل می کردند
و همان را کافی می دانستند

پس حداقل دو طیف از علما در تاریخ شیعه برتری داشته اند
در تشخیص احکام شرعی
و تکلیف مکلفین

استاد حسینی همین طور نیامده اند به تولید علم اصول دست بزنند
ابتدا با اشکالاتی در اصول موجود برخورد کردند
اشکالاتی در فهم کلام شارع
که حجیت استدلالات فقهی را مخدوش می نماید
این اشکالات را به تفصیل بیان کرده
و عدم وجود پاسخ روشنی برای آنها
در مبانی رایج را اذعان نموده اند
بعد از آن است که تلاش کرده اند



مقدماتی را بیان نمایند
که با توجه به آن‌ها بشود نواقص مذکور را بر طرف نمود

مهم‌ترین اشکال «تعریف حجیت» است
تعریفی که از حجّت در علم اصول می‌شود
منجزیت و معذرت
به تبعیت از یقینی که در منطق تعریف می‌شود بیان گردیده
این تعریف حتی مورد اشکال شهید صدر هم بوده
لذا «نظریه حق‌الطاعه» را طرح فرموده

اجمالاً عرض می‌شود که تولید علم از نقد آغاز می‌گردد
نقد یعنی ارزیابی آنچه موجود است
و یافتن خلأها

خلأ هر آن‌چیزی است که نیاز به آن هست
ولی خود موجود نیست
مثلاً ما با نقد یک نظریه
متوجه می‌شویم که نیاز به ۵ عنصر مفهومی در آن هست
ولی تنها ۳ تای از آن‌ها وجود دارد
پس در این مرحله
یعنی مرحله نقد

متوجه این می‌شویم که نیاز به ۲ مفهوم دیگر داریم
2 مقوله دیگر که مغفول مانده

در روش‌های سنتی علمی
دانشمند مزبور

بعد از یافتن این خلأها

یعنی درست پس از پایان نقد

شروع به طرح می‌نماید

طرح نظریاتی که مورد نیاز است و جای‌شان خالی است

اما استاد حسینی مرحله «نقض» را ضروری می‌دانند

زیرا به نظریه سیستمی وفادارند

نقض کارش این است که ۳ مفهوم موجود را هم ارزیابی می‌نماید

و بیان می‌کند که با موجود شدن ۲ مفهوم ناموجود

چه تغییری باید در ۳ مفهوم دیگر حاصل شود

یعنی صرف پر کردن خلأ کافی نیست

و باید همراه با طرح تعاریف جدید و نظریات تازه

تعاریف موجود و نظریات فعلی نیز تغییر یابند

پس از مرحله نقض است که به طرح می‌رسند

نقض اضافه‌ای است که استاد حسینی به روش تولید علم دارند
اما این که تولید علم چگونه است



هزاران سال است که بشر در حال تولید علم است
و روش آن را می‌داند
نقد تمامی آراء علمی موجود
و ارائه آراء جدید متناسب با نیازهایی که پیدا شده
و قبلاً مورد توجه نبوده
مثلاً استاد جوادی
در حال تفسیر که هستند
تسним

به مطلبی برخورد می‌فرمایند
که در تفاسیر گذشته نمی‌یابند
فکر می‌کنند و یک تحلیل جدید می‌یابند

اما سؤال شما باید این‌جا مطرح شود
که از کجا ایشان می‌فهمد این نظریه صحیح است؟
با چه ملاکی؟
دعوی تمام تولیدکنندگان علم بر سر «ملاک» است
در علم اصول هم
اختلاف بر سر حجیت نیست
بر سر ملاک آن است

یعنی باید معلوم شود ملاک صحت یک نظریه علمی چیست
زیرا خود حجیت هم بر اساس یک نظریه علمی تشریح می‌شود
بحث بر حجیت نمی‌آید
زیرا با حجیت وقتی سراغ کاربرد برویم مواجه می‌شویم
باید قبل از آن را حل کنیم
چطور نظریه شیخ مفید درباره اجتهاد و حجیت را بپذیریم؟
چرا باید حرف او درست باشد؟
چرا نظریه مرحوم آخوند مقبول شده؟
چرا ادله شیخ انصاری در رد انسداد باب علم و علمی را می‌پذیریم؟

این‌ها مباحث معرفت‌شناسی است
و به فلسفه علم کار دارد
ریشه پرسش از حجیت باید به این‌جا بازگردد
اگر نتوانیم ملاکی برای صحت گزاره‌های علمی بدهیم
اصلاً به مرحله حجیت نزدیک هم نمی‌شویم
همین است که مکاتبی چون پوزیتیویسم در غرب پیدا شده!

موفق باشید

بحث مفیدی بود.



اشاره شما به سیر تطور علم اصول خیلی خوب بود..
بحث استاد را پیرامون روش تولید علم-نقد، نقض و طرح-پسندیدم
در مورد علم اصول فقه سیر تطور از فقه آغاز شد و مباحثی که در فقه جنسی متفاوت داشت در علم اصول تجمیع شد.

پس لوازم و یا برخی اجزاء فقه جدا شد. نکته ای که باعث شد بنده آنگونه بحثی طرح کنم، چاق شدن این علم است. به گونه ای که فقه به حاشیه می‌رود، به عبارتی دیگر در مورد علوم آلی سخن درست است. اما علوم اصالی چه؟ مثلاً فلسفه.

چرا فلسفه؟

به نظرم این مباحث در فلسفه فلسفه طرح می‌شود. که نامشان فلسفه مضاف است.

قبل از اینکه سؤال جدیدم را پیرامون مباحث استاد بپرسم

همان طور که قرار بود

لطفاً آن سؤال که خودتان در پی سؤال حقیر طرح کردید پاسخ دهید.

منظورم

چگونه بفهمیم چی درست است؟ چی واقعیت دارد؟

از کجا بفهمیم کی درست می‌گه؟

و....

همان که گفتید دنیای امروز با آن درگیر است.

شهید صدر (ره) با این نظر موافق نیست

این که «جنس» مباحث اصول و فقه متفاوت است

ایشان توجه مخاطب کتاب خود را به «قواعد فقهی» جلب می‌نماید

تصور بفرمایید قاعده «لاضرار» یا قاعده «حلیت»

این‌ها را شهید صدر از همان جنس قواعد اصولی می‌داند

و لذا شاخص دیگری برای افتراق اصول و فقه بنا می‌نهد

ایشان معتقد است که اساساً فقه و اصول یک چیزند

اما «عناصر مشترکه فقه»

یعنی آن دسته از قواعد و مباحثی که در تمامی ابواب فقه کاربرد دارند

فقط برای مراعات زمان

برای اصطلاحاً فاکتورگیری

در یک کتاب دیگری به نام اصول فقه بررسی می‌شوند

البته ایشان «اصول» را بمثابة «منطق» برای «فقه» می‌دانند

اما این تفاوت

شاید لزوماً به معنای تفاوت «جنس» اصول و فقه نباشد

اگر از این منظر نگاه کنیم

اصول هر چقدر که چاق شود

فقه چاق شده است

این‌ها یک علم هستند

در هم تنیده

بخش‌های تکراری را جدا کرده‌اند



مثلاً باید در هر باب فقهی دوباره از حجیت خبر واحد سخن می‌گفتند
یک‌بار قال قضیه را کنده‌اند
همان اول

در علم اصول
به این معنا انگار که وقتی اصول می‌خوانید
در حال تعلّم فقه هستید

اشکال در چاق شدن نیست
چاق شدن علم نتیجه قهری رشد علم
و تطوّر آن در زمان است
هر اندیشمندی مطلبی تازه اضافه می‌کند
فیزیک هم در غرب چاق شده است
لذا به چندین شاخه منقسم گشته: مکانیک، الکترونیک، مکانیک سیالات، نور و...
اشکال شما متوجه «بیهوده چاق شدن» است
یعنی ورود مطالب بی‌فایده و بی‌اثر
از آن دسته قواعدی
که با ادبیات طنزگونه و کنایه‌آمیز استاد حسینی:
یظهر اثره فی‌النذر!
فقط اگر یکی نذر کند که مثلاً فلان و فلان و فلان شرایط را مراعات کنم
حالا آیا این‌ها تأمین می‌شود تا نذر عمل شده باشد یا خیر
یعنی اثر عملی در زندگی معمولی مردم ندارد
ایراد این جاست

اما «فلسفه مضاف» قطعاً «فلسفه فلسفه» نیست
فلسفه مضاف نام جدیدی‌ست
که به «مبادی تصوّری و تصدیقی» یک علم داده می‌شود
قدمای ما «رئوس ثمانیه» را مقدم بر علم می‌کردند
ضرورت علم، نام آن، مؤسس آن، هدف و غایت آن، متد و شیوه آن و...
این‌ها امروز به فلسفه مضاف موسوم شده
اما فلسفه فلسفه چیست؟!
بنده نمی‌دانم

شاید رئوس ثمانیه علم فلسفه را بشود «فلسفه فلسفه» نامید!
این البته در حدّ اطلاعات حقیر است
شاید نکته‌ای باشد که بنده خبر ندارم

خب
ظاهراً شما در نهایت جدی بودن شبهه «مغز در خمره» را پذیرفتید
وقتی فرمودید درگیر واقعیت نیستید و به حجیت کار دارید
گفتم شاید این مسأله اصلاً به کار شما نیاید
این مطلب از پیچیده‌ترین مباحث فلسفی امروز است



و چالش برانگیزترین
 تمایل داشتم ابتدا برای این که یک ارزیابی داشته باشم
 نسبت به فضای فکری
 از شما خواهش نمایم این زحمت را متقبل شوید
 شما پاسخی برای این پرسش بیابید
 در گوگل جستجو بفرمایید
 سایت‌ها را بکاویید
 از دوستان و اساتید پرسید
 شاید کسانی یافت شوند که علاوه بر پاسخ دوست شما
 که همه چیز را به «عصر غیبت» برگرداند و صورت مسأله را پاک کرد
 پاسخی قابل پسندتر ارائه کنند
 متشکر می‌شوم اگر ابتدا
 شما تلاشی در این زمینه مصروف فرمایید
 و این شبهه را
 شما به عنوان یک طلبه کوشا و فعال بیابید
 اگر در نهایت نیاز شد
 بنده در خدمت هستم

پیرامون نکته ای که فرمودید، قدری تأمل کردم.
 به نظر شباهت زیادی با آن سخن استاد که عرض کردم داشت.
 ایشان می‌گفت: در دوران غیبت زمان رسیدن به لب و حقیقت دین نیست.
 بلکه فقیه‌ای که می‌تواند استنباط کند و فتوا بدهد، باید بیافتد جلو و بقیه پشت سر او.
 این سلسله تا ورود به عصر ظهور. یعنی دوران، دوران اضطرار است.
 شما نظرتان همین است؟ یا تفاوتی دارد؟

شاید این‌طور بگوییم صحیح‌تر باشد
 که مسأله مزبور
 ارتباطی با دوران غیبت یا حضور یا حتی ظهور ندارد
 علی فرض این که اکنون دوره ظهور هم باشد
 یا حتی دوره حضور رسول مکرم اسلام (ص)
 همین پرسش به نحو دیگری متجلی می‌گردد
 از کجا بدانیم این فرد از انسان‌ها معصوم است؟
 یا فرستاده پروردگار است؟
 از کجا بدانیم اصلاً پروردگاری وجود دارد
 وقتی حتی در شناخت اصل وجود خودمان هم محتاج سنجش آثار هستیم
 مگر پیامبر دروغین کم در تاریخ بوده است؟
 ما با یک پرسش بسیار مهم مواجه می‌شویم
 شبیه به آن‌چه شما فرمودید



وقتی حضرت تشریف بیاورند و قیام کنند:
 آیا این خود حضرت حجة است
 یا یک مدعی دیگر؟!
 مگر مدعیان امام زمانی کم بوده‌اند تا کنون؟!
 اگر ما امروز نتوانیم پاسخی برای پرسش حاضر پیدا کنیم
 آن روز هم از خطر انحراف دور نخواهیم بود
 قطعاً و قطعاً افرادی پیدا خواهند شد که در اصل قیام ایشان تردید کنند
 شبهه‌افکنی نمایند
 مگر در اصل نبوت حضرت رسول (ص) نکردند؟
 مگر در امامت مولای متقیان (ع) و خلافت ایشان شبهه نکردند؟
 پیدا خواهند شد افرادی
 که صیحه آسمانی را فوراً به فوران‌ها و انفجارات خورشیدی متصف کنند
 و طلوع خورشید از مغرب را به برخورد فلان شهاب‌سنگ با زمین
 و ظهور سفیانی را...
 مگر همین الان داعش ظهور نکرده است؟
 بعد هم می‌گویند این سفیانی همان بقایای داعش است و جزء علائم قطعی ظهور نیست
 ما چه کنیم؟
 مگر نشانه‌های حضرت جز همین علائمی است که برای ما نقل شده؟
 در گذشته هم همین‌طور بوده
 حضرت رسول مکرم اسلام (ص) وقتی دعوت خود را آغاز می‌فرمایند
 با چه جمله‌ای مردم را جذب می‌نمایند؟
 با «صداقت»
 با «امانت»
 از مردم می‌پرسند: اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمن سنگر کرده و قصد حمله دارد می‌پذیرید؟
 گفتند: آری!
 رسول خدا (ص) به عنوان رسول ظاهری
 با بخشی از وجود مردم ارتباط برقرار کرد
 که همان رسول باطنی باشد
 همان عقل
 اما نه به روشی که می‌پنداریم
 نه به روش برهان نظری
 و استدلال عقلی
 بلکه به روش سلوک عملی
 و راهبرد اعتمادسازی
 در دوران غیبت هم همین است
 مراجع ما چطور مردم را به اسلام دعوت کردند
 چطور آنان را جمع نمودند
 با بحث‌های فقهی؟!



مردم چگونه می‌توانند بفهمند فلان آقا فقه را بهتر فهمیده یا فلان آقای دیگر؟!
 خیر
 مردم به پابره‌نه راه رفتن مرجع نظر می‌کنند
 در روز عاشورا
 یا ایام عزای اهل بیت (ع)
 مردم به استقامت آقایان مراجع در مسیر حق و عدالت اتکا می‌کنند
 و تشخیص می‌دهند فلانی بر حق است
 یا نیست
 این همان رسول باطنی‌ست
 همان که امام حسین (ع) نیز با لشکر انسانی خود
 با خانواده و یاران وفادار
 و آن نحوه شهادت
 با آن ارتباط برقرار نمود
 استاد حسینی (ره) حفظ جهت را
 و استقامت بر آن
 منضم به تفاهم اجتماعی
 یعنی کیفیتی از قانون‌مندی که قابل ارزیابی باشد
 دلیل حجیت می‌داند
 یعنی همان سیر و روشی که همواره انسان‌ها بر طریق آن رهبران خویش را شناخته‌اند

حوالت دادن مشکلات به پس از ظهور چه معنا دارد؟
 آیا ممکن است نوعی شانه‌خالی کردن از وظایف راهبری باشد؟
 یا به نوعی اعتراف به ناتوانی؟
 ما اگر نمی‌توانیم وحدت‌ساز جامعه باشیم
 و یقین اجتماعی مردم را
 باورهای آنان را
 ایمان و اعتقادشان را که امروز به دست این شبهه‌ها نابود می‌شود
 و با ماتریکس و اینسپشن و چند فیلم دیگر هالیوودی
 و ماهواره‌ها
 و اینترنت که به پستوی خانه‌ها وارد شده
 در معرض خطر قرار گرفته است
 نجات بخشیم
 و تحکیم نماییم
 نباید این را به گردن «غیبت» بیاندازیم
 و دوران غیبت را دوران عدم تکلیف بپنداریم
 گویا خداوند در این دوران رفع القلم نموده
 ترخیص صادر کرده
 و عهدی را که حضرت امیر (ع) به سبب آن خلافت ظاهریه مردم را پذیرفت
 عهد خداوند از آگاهان و عالمان



برای هدایت عوام
از گردن اندیشمندان برداشته است

شاید بعضی این گونه بیندارند
ولی امام خمینی (ره) این گونه نمی‌پنداشت
و به همین دلیل قیام کرد
او انقلاب اسلامی را تأسیس نکرد که مردم را بفریبد
اگر باور نداشت اسلام قابل پیاده شدن است
عوام‌فریبی بود اگر مردم را به انقلاب دعوت می‌نمود
امام یقین داشت می‌شود
زیرا امام زمان (عج) را حاضر و ناظر بر اعمال خویش می‌دید
و هدایت ایشان را
و امداد دائمی پروردگار
همراه آنان که برای احیای دین قیام نمایند
مقام معظم رهبری نیز با تأکید بر «ایجاد تمدن اسلامی در منطقه‌ای از عالم»
و نشان دادن مصداقی واحد از شعاری که هزار و اندی سال بر زبان مسلمانان است
ولی همچنان بدون مصداق باقی مانده
عدالت اسلامی علی (ع)
که در زمان خود ایشان نیز در شرف تحقق شهید شد
ایشان نیز مصرّ هستند که «می‌شود»
و لو می‌پذیرند که در تمام عالم خیر
دنیا را حضرت (عج) اسلامی خواهد نمود
ولی در قلمرو ایران را
تکلیف ماست
تکلیف نظام
که بشود

بخشی از احیای دین همین عرصه اندیشه است
اگر ما نتوانیم «ملاک»ی برای صدق و کذب ادراکات عقلی خود بیابیم
و نتوانیم گزاره‌های صحیح را از ناصحیح متمایز کنیم
اگر حتی نتوانیم قضاوت نماییم که امروز چه کسی درست
و چه کسی نادرست می‌گوید
پس چگونه قادر به گرفتن «تصمیم» خواهیم بود؟
و بدون «تصمیم» چگونه می‌شود نظام را اداره کرد؟!
نظام قطعاً با تصمیمات پیش می‌رود
اگر اسلام «مدل تصمیم‌گیری» نداشته باشد
در موضوعات کثیر
و به تأکید استاد حسینی (ره) در ارتباطی نظام‌مند با هم، چون شبکه و منظومه‌ای از موضوعات
روش‌های غیر اسلامی هست
تصمیمات را جهت خواهد داد



و به تعبیر امام راحل (ره)
بر سر اسلام و مسلمین همان خواهد آمد که در پنجاه سال سیاه ستمشاهی آمد) صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۳۲۳

بر این مبنا بود که آسیدمنیرالدین قیام کرد
قیام در عرصه اندیشه
او می دانست که «باید بشود»
و اگر «نمی شود» از ضعف ماست
نه ضعف دین
نه ضرورت غیبت
نه عذاب الهی
که مثلاً بخواهد امت پیامبر محبوب خود را رها نماید
و به امان کفار بگذارد!
غیبت دوران امتحان ماست
نه دوران تنبلی و رها شدن
و همه را بر عهده امام غائب، پس از ظهور نهادن!
اگر چه عده ای بر چنین طبلی می کوبند
اما استاد حسینی (ره) به شدت مصرّ بود که این گمان نادرست است
و راه امام (ره) را
بدون تحقق تحولات عمیق در عرصه اندیشه
علوم انسانی
با این التفات که همه علوم، انسانی هستند
غیر قابل تداوم می دانست
اگر عرض بنده خلاف این را متبادر نموده
بگذارید به حساب ضعف بیان
و کاستی در قدرت ادبیات و زبان
و الا سیر اجمال به تفصیل
بنا بر آن چه استاد حسینی (ره) بنیان نهاده
«تناقضی» نیست
یعنی مراحل بعدی از ادراک
نافی مراحل قبل نمی باشند
بلکه تکمیل کننده اند
مثلاً این که یک روز اخباری گری در فقه شیعه رایج شد
از ملزومات شرایط عصر خود بوده
از ملزومات حفظ دین در آن دوران
و البته وقتی آن ضرورت ها رفع شد
شیعه دوباره به اجتهاد بازگشت
این دلیل نمی شود که بگوییم یک عده به بیراهه رفتند
و راه دوباره بازگشت
زیرا آنان که اخباری شدند نیز



در جهت تحقق عبودیت گام بر می‌داشتند
و از حرکت در مسیر اهل بیت (ع) روی نگردانند
لذا مورد امداد بوده
و آنچه متناسب زمان و مکان‌شان بود را در اختیار گرفتند

موفق باشید

لطفا اگر اشکالی در حرفای بنده هست و یا باید تکمیل شود، بدون تعارف بفرمایید
در مورد فهم مراد متکلم، نظر بنده با مباحث هرمنوتیک یکی نیست.
بلکه عرض بنده این است که در حال حاضر نمیتواند به صورت صد در صد گفت که شارع مرادش در استعمال
همانی است که ما میفهمیم. البته ما بیش از آنچه در ظاهر کلام است، تکلیفی نداریم.
نکته دیگر در مورد شنیدن کلام معصوم بدون واسطه و اشکال شما:
خیلی از مسائل در زمان معصوم طرح نشده، در حالی که بعد از ایشان به دلایل مختلفی طرح گردیده است.
مثلا در خطبه غدیر کسی مدعی نشده بود که مولی یعنی دوست ولی در زمان های بعدی این گمانه
که شاید انگیزه های مختلفی داشته باشد
مطرح گردید.
بنابراین بخشی از این اشکال در زمان حضور حل میشود.
اما بخشی از آن هم باقی می ماند. یعنی خوب نفهمیدن کلام شارع و معصومین حتی در خطابات رو در رو نیز ممکن
بلکه واقع است.
به نظر میرسد، آنچه موجب عدم پذیرش این نکته است، توجه به منشا این مسئله است.
که آیا علت این کج فهمی ها متکلم است یا مخاطب و یا عوامل دیگر؟
این مسئله در زندگی روز مره ما هم وجود دارد.
این جمله بسیار استفاده میشود: نه منظورم این نبود.
اما منشا آن:
قطعا و قدر متیقن مخاطب یکی از این موارد است. که عوامل گوناگون از جمله
عدم آشنایی به کلام
حواس پرتی ها
پیش زمینه ها
و....
در آن موثر است.
متکلم نیز به نظر شما در کلام بستگی دارد که عصمت در ائمه را در چه حدودی بدانید.
به نظر میرسد این عبارت که فتاوی غیر معصومین بر اساس ظن معتبر است، پاسخ خوبی باشد.
و اشکال به اصل این سخن و دفع دور نیز در اصول موجود پاسخ داده شده است.
اولا لطف بفرمایید نظرتان را بفرمایید.
ثانیا؛ اگر تا اینجا بحث مورد تفاهم باشد، دو سؤال مطرح میشود:
آیا مرحوم سید منیر مدلی برای فهم بهتر و نزدیکتر وحی داشتند؟ یا به دنبالش بودند؟
به نظرتان در چنین شرایطی که اختلاف در فهم دین بسیار زیاد است، حتی در مسائل اساسی مثل عقائد و فقه، چگونه
میتواند به وسیله تحقق مدلی کوچک در گوشه ای از عالم زمینه ظهور را فراهم کرد؟
شاید از آن به مدل تفاهم و یا ایجاد وحدت بتوان نام برد



فرمایش شما در این مورد صحیح است

که مردم

به صورت روزمره که با یکدیگر سخن می‌گویند

کثیراً می‌گویند: منظورم این نبود و آن بود!

استاد حسینی (ره) یک احتمالی را مطرح می‌فرماید

این که آیا معصوم (ع) علم لدنی مگر نداشته است؟

او با یک انسان عادی تفاوت می‌کند

زیرا او وقتی این حدیث یا آن حدیث را بیان می‌داشته

همان لحظه می‌دانسته که در طول تاریخ چه شبهاتی مطرح خواهد شد

و چه نقل‌ها در معانی رخ خواهد داد

و چه اشتراک لفظی‌ها پدید خواهد آمد

و حتی دقیقاً می‌دانسته چه افرادی در چه دوران‌هایی چگونه حرف او را تحریف خواهند کرد

استاد حسینی (ره) معصومین (ع) را مدیران تاریخ می‌نامد

و معتقد است «خاتم» بودن دین اسلام

مستلزم این است که پیامبر (ص) آن

با «تاریخ» سخن گفته باشد و نه تنها با امت هم‌عصر خود

اگر این فرمایش ایشان را صحیح بدانیم

معنای آن این است که ضرورتاً معصومین (ع) قرائنی را در کلام خود چیده‌اند

که تا پایان دوران غیبت

هادی و راهنمای شیعیان باشد

در تشخیص و فهم صحیح کلام متکلم

فهمی که در هر زمان معتبر باشد

و در هر عصری بتواند مشکلات همان عصر را مرتفع نماید

البته قطعاً این یک بحث اعتقادی‌ست

و اگر در علم کلام نپذیریم که «مخاطب پیامبر خاتم ما هم هستیم»

ناگزیر می‌شویم که «عرف زمان مخاطب» را ملاک فهم کلام ایشان بگیریم

و الفاظ و معانی را به آنچه در عصر خود فهمیده می‌شدند

فروبکاهیم

بله

استاد حسینی (ره) اساساً تقریباً نیمی از بحث اصول خود را

همان دوره ۹۵ جلسه‌ای که به دوره مبادی اصول فقه مشهور است

به همین نکته پرداخته‌اند

این که چطور می‌شود متناسب با نیازهای امروز

فهم جدیدی از کلمات شارع داشت

بدون آن‌که این فهم التقاطی باشد

یا بدعت شود



یا کج‌فهمی و تحمیل اراده خود بر متن باشد
فقط و فقط باید فهم مراد متکلم باشد
ولی با دستگاهی قوی‌تر
با متد و روشی قدرتمندتر اگر به سراغ کلام شارع برویم
می‌توانیم عمق بیشتری از آن را بفهمیم

به تاریخ هم اگر نظر افکنیم
در هر دوره‌ای یک یا چند تفسیر برای کلام وحی نوشته شده است
هر تفسیر هم تقریباً نکات و مطالب جدیدی را کشف کرده
تا می‌رسد به همین عصر خودمان
ظاهراً بسیاری از علما معتقد باشند که علامه طباطبایی (ره) در المیزان
مطالب ناب و جدید و تازه تفسیری طرح نموده است
که در گذشته مورد توجه نبوده
پس با رشد عقل بشر
یا خصوص عقل علمای شیعه
و فهم آنان نسبت به حقایق عالم
به نظر می‌رسد که طبیعی باشد اگر فهم بهتری حاصل شود

استاد حسینی (ره) این ادعا را دارد
که اگر روش و متد کاوش در کلام وحی را
که همان علم اصول باشد
ارتقاء دهیم و دقیق‌تر کنیم
با حفظ «حجیت» و عدم خروج از تعبّد
می‌توانیم آن‌چیزهایی را بفهمیم که برای ما گذاشته‌اند
این حرف ایشان بر این اعتقاد استوار است
که لزوماً در همین مقدار حدیث و روایت که به دست ما رسیده است
و در همین قرآن
حتماً تمام آن‌چه ما برای هدایت خود و جامعه در همین عصر فعلی نیاز داریم
موجود است

و غیر این نمی‌شود
زیرا مولای ما حکیم بوده
و همان زمان که سخن می‌گفته
تمام راویان سخن خود را تا انتها در نظر داشته
و می‌شناخته است
و حتی مخاطبین آن را که علمای امروز ما باشند

یکی از مثال‌های استاد حسینی (ره) این است
در زمان صدر اسلام
روابط اجتماعی در جامعه مبتنی بر نوعی تحکم و قدرت ریاستی بود
نظامی که از آن با عبارت «عبد و مولا» یاد می‌شود



در چنین نظامی «امر» معنای خاصی داشت
و تا مولا امر نمی‌کرد
تکلیفی بر دوش عبد نمی‌آمد
امروز اما نظام اجتماعی تغییر کرده است
امروز سازمان‌ها و تشکیلات‌های اداری بزرگ ایجاد شده
که با مشارکت تصمیم‌گیری می‌کنند
کارمند هم دیگر عبد نیست
هر لحظه می‌تواند از نظام اداری خارج شود
با اختیار خود هم داخل شده
نحوه امر کردن تفاوت نموده

اکنون یک فقیه
وقتی می‌خواهد روایتی را معنا نماید
آن را بر نظام «عبد و مولا» تطبیق می‌کند
زیرا معتقد است که روایات در صدر اسلام وارد شده
و باید قرائن عقلی و عقلایی و عرفی آن دوران را ملاک قرار داد
یعنی در علم اصول صریحاً گفته می‌شود
عرف زمان مخاطب حجت است
یعنی آن مقداری از این روایت را قبول می‌کنیم
که عرب در زمان ۱۴۰۰ سال پیش می‌فهمیده

این یک‌جور شاید تعطیل کردن بخشی از روایات باشد
که معانی متعالی و فراتصور عرب آن زمان دارند
و محدود کردن شرع به فهم عصر صدور روایات

اما اگر مبنای استاد حسینی (ره) را قبول کنیم
و به جای حاکم کردن نظام عقلایی زمان مخاطب
نظام اجتماعی امروز را در نظر بگیریم
و این احتمال را بررسی کنیم
که آیا می‌شود مخاطب روایات را خودمان در همین عصر بدانیم
و تلاش کنیم روابط اجتماعی امروز را از میان روایات استخراج کنیم
به نظر می‌رسد فهم جدیدتری به دست می‌آوریم
و البته استاد حسینی (ره) اصرار دارد که این فهم نیز باید مبتنی بر حجیت باشد
یعنی ابتدا روش
یعنی همان علم اصول فقه
ارتقاء یابد

که بتواند حجیت را در مرتبه‌ای جدید تعریف نماید
نه حجیتی که فقیه امروز ما را با یک انسان عادی آن عصر برابر بگیرد
و بگوید آن فهم حجت است
نه فهمی که امروز می‌تواند حاصل شود



البته به نظر می‌رسد شهید صدر (ره) هم به ضرورت چنین مطلبی توجه داشته‌اند نظریه حق الطاعه را شاید شنیده باشید

شهید صدر (ره) درباره «امر» در علم اصول و همین‌طور «برائت» به دلیل این‌که معتقدند همیشه تکلیف تابع «امر مستقیم و لسانی» نیست مدعی شده‌اند گاهی می‌شود که خود مکلف بدون این‌که «امر» از سوی شارع صادر شود از قرائن بفهمد که تکلیفی بر گردن اوست در این حالت مکلف است، ولو هیچ امری صادر نشده باشد لذا «برائت عقلی» را در اصول عملیه نمی‌پذیرند این مطلب به نظر می‌رسد با عرف زمان مخاطب ناسازگار باشد بلکه ایشان روند عقلانی امروز را مبنا قرار می‌دهند مثال ساده‌ای هم دارند:

مهمان عزیزی بر سر سفره شما نشسته باشند چند لقمه که از غذا خوردند شما متوجه می‌شوید که ایشان باید تشنه شده باشد اگر چه او آب نخواهد شما مکلف هستید که برای او آب بیاورید به حدی که اگر اتیان نکنید عقلاً شما را شایسته عقاب می‌دانند!

این چیزی فراتر از نظام «عبد و مولایی» را در نظر دارد که در زمان صدر اسلام رایج بوده انگار شهید صدر (ره) نیز چون استاد حسینی (ره) متوجه این معنا شده که باید با عقل امروز و لحاظ سیره متشرعه در عصر حاضر و آنچه عقلاً می‌فهمند و در زندگی روزمره خود به کار می‌گیرند علم اصول فقه را بازسازی کرد و سپس به حجیتی برتر و دقیق‌تر در فقه دست یافت در این صورت می‌توان نیازهای فقهی امروز را برطرف نمود

از این منظر است که استاد حسینی (ره) معتقد است استثنائاً در کلام معصومین (ع) تفاوتی نمی‌کند که رودررو با ما صحبت کنند یا از طریق روایات مکتوب زیرا آن‌ها با انسان‌های دیگر متفاوتند و دچار اشتباه در بیان مطلب نمی‌شوند که بعد بخواهند بگویند: منظورم این نبود! زیرا در ابلاغ هم عصمت دارند! از این رو، روایات مکتوب هم درست هم‌ارز و هم‌قدر بیان شفاهی ایشان است در هر عصر



سخن این است که آن تمدن که آقا فرمودند؛ به فهم فقها است و نه لزوماً اسلامی که امام مهدی علیه السلام می‌آورند.

و فهم فقها هم نه همه ی فقها بلکه آن سلسله ای که دنباله روی امام خمینی عزیز هستند. اما گویی آسد منیر مدعی بودند که میشود نوعی مدل تفاهم برای این مسئله ایجاد کرد. چرا میگویید این مسئله شدنیست؟؟

اقا خود می فرمایند، اختلاف نظر علما خاصیت فقه و اجتهاد جواهری است. بنده فکر میکنم، در این دوران دعوا سر این نیست که ما اصل اسلام را میفهمیم یا نه؛ بلکه باید با فهم فقهی به دنبال او

البته با اجتهاد نوبه نو

فقط زمینه ظهور را فراهم کرد.

وگرنه حتی مدل کاملی از اسلام حتی در یک خانواده هم نمیشود محقق کرد. چرا که ما نمیتوانیم مراد متکلم را بفهمیم.

از نظر حقیر اینجا فقط مجموعه ادله ای که بتوانیم پاسخ گوی پروردگار باشیم که بر اساس هوای نفس عمل نکردیم بلکه آنچه به عنوان اسلام فهمیدیم عمل کردیم است و نه غیر آن.

یعنی نمیتوانیم دقیقاً حقیقت و واقعیت را کشف کنیم.

بزرگوار بنده در حیطه علم کلام صحبت نمیکنم؛ که شما بفرمایید:

آیا این کلام هم شامل این حکم میشود یا نه؟

و دیگر ادله ی طرح شده پیرامون شک در شناخت و.....

بنده در ارتباط با فهم وحی

استنباط

اجتهاد سخن میگویم.

البته ادله ی عقلی را در ما قبل وحی به عنوان از بین برنده شکیات و شبهات کارآمد میدانم.

اما در بطن دین به عنوان مصباح دین سخن بسیار است.

در مورد روش اعتماد ساز انبیاء با شما موافق هستم.

اما در مورد اینکه آن عالم با فهم عمیق غیر قابل ارائه خود به عموم مردم است که جهت حرکت را تشخیص میدهد. و همان طور که فرمودید:

روش است برای تحقق آن چه با استنباط خود از وحی فهمیده است.

شاید بنده از غرض آسد منیر از ورود به مباحث و هدف ایشان بی خبر هستم.

حوب است که شما بیشتر برایم بگویید که ایشان میخواستند چه بکنند؟

و البته چرا فکر میکردند که میشود این کار را کرد؟

فرمایش شما متین و ارزشمند

فقط یک سؤال برای من باقی می ماند:

اگر در دوران غیبت نمی توانیم «مراد متکلم» را بفهمیم



در دوران ظهور چطور بفهمیم؟
در دوران حضور معصوم (ع) چطور فهمیدیم؟
اگر امروز در مراد متکلم تردید داریم
وقتی مشافهتاً نیز حضرت (عج) با ما سخن بگویند
دلیلی نداریم

تا اثبات کند قادر هستیم مراد متکلم را بفهمیم
زیرا حضرت (عج) نیز با کلمات سخن می‌گویند ظاهراً
همان‌گونه که حضرت رسول (ص) با امت خود صحبت می‌فرمودند
اگر هرمنوتیکی بیانیشیم و متن را صامت بدانیم
همان انسان هم اگر پیشاپیش ما بایستد
باز هم یک متن دیگر است
زیرا باز هم ما هستیم و سخنان او
تشکر

ممنون از پاسخ خوبتان

حال اجازه بدهید به منشا این بحث که طرح شد باز گردیم.
مسئله این بود که از کجا بفهمیم چه کسی درست می‌گوید؟ از کجا معلوم ما امروزی راهی را برویم و بعد از سالیانی
عده ای اشتباه ما را کشف کنند و ما مدتی را به انحراف رفته و کشانده باشیم.
خاطرتان هست وقتی بنده این سئوالات را طرح کردم شما فرمودید که سئوال بنده را تقویت کردید و بحث به مغز در
خمره رسید.

تقاضا دارم ربط این دو مسئله را کمی برایم باز کنید.
مایلم کمی هم از تجربه شما بدانم. (برایم خیلی مهم است)
در این مدتی که در حوزه علوم اسلامی و انسانی حضور داشتید قطعاً نظریات مختلف و بعضاً متناقض را دیده اید.
بنده هم دیده ام ولی نه به اندازه شما.
چه کردید با این همه نظرات وان قلت ها؟
کی درست می‌گوید؟ چگونه تشخیص دهیم؟

از تجربه خود اگر بخواهم بگویم
چنین قضاوتی درباره آن دارم
یک روز فهمیدم فلان آدم، خوب است
حرف‌هایش را شنیدم
در مسیر یادگیری دانش او پیش رفتم
رسیدم به یک جایی پس از مدتی
برایم واضح شد که خطا می‌کند
راهم جدا شد
چنین تصویری به نظرم می‌آمد
کوهی بزرگ
قرار است به سمت قله حرکت کنیم
طناب‌هایی آویزان است
هر کدام به جایی از کوه متصل



طناب را که بگیری و بالا بروی
به انتهایش که برسی
باید طناب را تعویض کنی
یکی دیگر به کارت می‌آید
قبلی ادامه ندارد

با اندیشه استاد حسینی (ره) که آشنا شدم
ایشان بسیار دقیق‌تر این مطلب را تبیین کرده‌اند
در نظریه «سیر اجمال به تفصیل» در علم
ایشان معتقد است که حرکت اشتدادی عالم
جامعه

و به تبع آن انسان
چنین سیری دارد
مهم این است که جهت را پاس بداری
اگر جهت انسان تعبّد باشد
در رویارویی با افراد
علوم
دانش‌ها و نظریه‌ها
و حتی حکومت‌ها و حکمران‌ها
متوجه می‌شود که کدام در جهت هستند
و البته پیش‌تازتر از او

این را از طریق «عجز» می‌یابد
استاد حسینی (ره) معتقد است که ملاک برتری
ملاک حجیت
ملاک درستی و صحت
غلبه است

برتری‌ای که مخاطب را به «عجز» برساند
معجزات انبیاء را از همین رو می‌داند
عجز و ناتوانی
نوعی پذیرش در فرد ایجاد می‌کند
با این برهان است که قرآن مردم را به توحید فرامی‌خواند

استاد حسینی (ره) آغاز حرکت بشر را از انتخاب جهت می‌داند
جهت الهی یا جهت الحادی
او که بخواهد در مسیر عبودیت گام بردارد
آدم‌هایی را پیش‌روی خود می‌بیند
وقتی در برابر نظریات و آراء آنان به عجز رسید
تسلیم می‌شود
به اختیار خود



زیرا می‌خواهد در جهت عبودیت باقی بماند
 اما در مراحل بعدی که رشد کرد
 متوجه می‌شود این مقدار دانشی که داشته
 این اطلاعات
 این نظریه‌ها
 برای پله قبل بوده
 اجمال داشته نسبت به حقیقت
 اکنون تفصیل را در می‌یابد
 و این ناشی از رشد است
 وقتی به علم عمل کند
 خداوند در او تصرف می‌نماید
 و ادراکات او را توسعه می‌بخشد
 او می‌فهمد آنچه تا کنون فهمیده نادرست بوده
 ولی گریزی هم از آن نبوده
 لذا از یک سو استغفار می‌کند
 و از سوی دیگر می‌پذیرد که راهی جز این نداشته

شاید همین است که قدما می‌گفتند:
 حسنات الابرار سیئات المقربین
 هر مرحله از رشد
 نسبت به گام بعدی اجمال و ابهام دارد
 و نسبت به مرحله قبل تفصیل
 این است که او نیز می‌تواند افراد پشت سر خود را هدایت نماید
 ولی همچنان نیازمند افراد راهبر پیش روی خود است

حالا درست چیست؟
 غلط چیست؟
 از کجا بفهمیم کدام نظریه نادرست است؟
 نظریاتی که در گذشته بوده و امروز باطل شده
 آیا تردید ایجاد نمی‌نماید که نظریات امروز هم باطل شود روزی؟

بر اساس نظریه استاد حسینی (ره) قطعاً چنین است
 نظریات امروز هم باطل خواهد شد
 و انسان به نادرستی آن پی خواهد برد
 زیرا همه این‌ها مخلوق بشوند
 و بشر مطلق نیست
 دانش خلق شده او نیز مطلق نیست
 حدّ زمانی و مکانی دارد
 اما این سبب نمی‌شود که نظریاتی که قرار است بعداً نقض شوند
 امروز هم بی‌اعتبار باشند



مثلاً ایشان مدعی ست منطق صوری دوره‌اش به سر آمده
اما این نظریه را در عصر خویش کارآمد می‌دانست
امروز فضا عوض شده
جامعه اسلامی رشد کرده
نیازها متعالی شده
دیگر آن منطق پاسخ ن‌تواند!

این نسبیت علوم است که استاد حسینی (ره) بدان معتقد شده
و مبنای فلسفه و روش‌شناسی خود را بر آن بنیان نهاده
از نظر استاد حسینی (ره) برترین نظریات
در هر عصر
از سنجش میان آراء مختلف به دست می‌آید
قوی‌ترین نظریه
آن است که دیگر آراء هم‌جهت با خود را به عجز بکشاند!

ممنون از مباحثی که طرح فرمودید.

بنده دو سؤال طرح کردم:

1. چگونه نزدیک تر به به آنچه مراد شارع است اجتهاد کنیم؟

2. چگونه با اختلاف فتاوا برخورد کنیم؟

در مورد سؤال اول؛ شما فرمودید شهید صدر نظریه حق الطاعه را طرح نمودند.

استاد سید منیر نظریه مشخصی دارند؟ یعنی در همان دوره ۹۵ جلسه ای نظریه خاصی مشابه شهید صدر دارند؟ یا خیر.

نظر خود شما در مورد دو پاسخی که به دو سؤال بنده از طرف استاد فرمودید، چیست؟
آیا پاسخ های دیگری هم است؟

حقیر که صاحب نظر نیست
هر چه تا کنون بیان شده
و هر چه زین پس خدمت شما عرض می‌شود
از اساتید نقل می‌شود
و آن چه گفته‌اند و اندیشیده‌اند

درباره سؤال اول:

نظر اخباریون را می‌دانید

«عمل به مطلق خبر»

یعنی هر خبر و روایتی که به دست ما رسید

به آن عمل نمایم

حتی اگر به خطا باشد

زیرا:

«آیا کسی تجویز می‌کند بنده ای از بندگان خدا وقتی مورد خطاب واقع شود

که در احکام شرعیه به چه عمل کردی و او پاسخ دهد که



"به قول معصوم عمل کرده و در موارد مشتبّه نیز احتیاط نموده است"
 قدم وی در صراط بلغزد؟» (نقل شیخ انصاری از اخباریون)
 آن‌ها مطلق ظن را حجت می‌دانند
 زیرا به نحوی آن را حکم ظاهری برمی‌شمردند
 و چون «دستیابی به علم» را ناممکن می‌پندارند
 دستیابی به یقین را
 قائل به انسداد باب علم هستند
 راهی جز این نمی‌بینند که به مطلق ظن عمل شود
 و آن را «منجز و معذر» می‌دانند
 یعنی برای رضایت شارع کافی‌ست!

نظر اصولیون را هم آگاه هستید
 اصولیون می‌گویند اگر چه باب علم منسدّ است
 باب علمی که باز است
 ظنون معتبره وجود دارند
 ظن‌هایی که می‌توانند نائب‌مناب یقین باشند
 آن‌ها هم اگر چه به «حکم ظاهری» قائلند
 اما صرف عمل به ظن را مجزی نمی‌دانند
 چرا؟!
 زیرا معتقدند نحوه کامل‌تری از «فهم» میسر است

اگر یک‌بار این ارتقاء صورت پذیرفته
 چرا دوباره نپذیرد؟
 اگر نحوه باز هم کامل‌تری از «اجتهاد» میسر باشد
 «اجتهاد اجتماعی»

نوعی از همکاری سازمانی برای دستیابی به حکم شارع
 اگر چه باز هم «حکم ظاهری» به دست خواهد آمد
 آیا این حکم ظاهری

همچنان که احکام اصولیون قریب‌تر به مراد شارع بود، نسبت به احکام اخباریون
 نمی‌شود گفت نزدیک‌تر از احکام اصولیون خواهد بود به نظر شارع؟!
 و اگر چنین امری ممکن شود
 آیا در آن صورت

روش اصولی به صورتی که امروزه مرسوم است
 اجتهاد فردی

بدون حجیت نخواهد شد؟!!

مانند اخباری‌گری که فقط در گاه عدم حضور علم اصول معذّریّت داشت؟!!

پس نزدیک‌تر بودن محصول به دست آمده از شیوه «اجتهاد جمعی» به مراد شارع
 امری قابل انکار نیست

زیرا قدرت بیشتری دارد بر حذف پیش‌فرض‌های مخل به حکم



کبرای قضیه این است که:
«پیش فرض‌های ضعیف در مناظره و مباحثه حذف خواهد شد»

اما سؤال دوم:
در شیوه‌ای که استاد حسینی (ره) پیشنهاد فرموده‌اند
دیگر جایی برای اختلاف باقی می‌ماند؟!
اگر تحولی که در عصر وحید بهبهانی روی داد
امروز تکرار شود
انتقال از اخباری‌گری به اصولی‌گری
پذیرشی که میان همه علمای آن عصر روی می‌دهد
اگر امروز اتفاق افتد
و نقل از اجتهاد فردی به اجتهاد جمعی صورت پذیرد
و مراجع آینده ما بپذیرند می‌شود بذل جهد را توسعه داد
و بر اساس یک نظام و قانون علمی
یک شبکه تحقیقات یکپارچه و مرتبط
تمامی آراء فقهی را به نقد یکدیگر سپرد
و به حکم ظاهری نزدیک‌تر به واقع رسید
اگر چنین تحولی صورت بپذیرد
آیا دیگر اختلافی در فتاوا ممکن خواهد بود؟

به نظر می‌رسد در این صورت
یک مجمعی از تمامی فقها شکل خواهد گرفت
که اگر چه شاید هر کدام فردی تدبّر و تحقیق و مطالعه نمایند
ولی آراءشان را به نقد هم می‌گذارند
و مصرّتند آنچه در نهایت اجماع با خود داشته باشد
همان فتوا را شکل خواهد داد
و فتوا

آن چیزی خواهد شد که تمامی این مجتهدین بدان معتقد شوند
در نتیجه مباحثاتی که بر اساس شیوه‌های علمی تحقیقاتی داشته باشند
اختلاف بر طرف می‌شود

مگر آن‌که بگوییم
طریق و سلوکی که ما می‌شناسیم
بعید است به نظری اجماعی منجر شود
مگر در اصل وجوب صلاة و صوم و حج!
البته که با شیوه پژوهشی فعلی چنین است
اما استاد حسینی (ره) معتقد است
باید روش علمی خاصی در مباحثات محور قرار گیرد
که بتواند اقناع جمعی بیافریند
و یقین‌های به زعم بعضی «مبتنی بر عقل خودبنیاد» را



بسیار خوب.

در مورد این اختلاف استنباط ها چه؟ استاد برای آن هم راه حلی به ذهن مبارکشان رسیده است؟
منظورم همان مدل تفاهم است.

چرا که در حیطه امسائل فردی میگوییم هر کس از مرجع خودش و لی در مسائل اجتماعی این کار آفات فراوانی دارد.
به نظر میرسد این مسئله تا کنون با راه حل سیاسی حل شده است.
یعنی اطاعت از ولی فقیه
موفق باشید

اجازه دهید یک مطلبی را بی پرده عرض کنم

صریح و رک

در جلسه ۴۰ بحث مبادی اصول

سال ۱۳۷۴

استاد حسینی (ره) مشکلات موجود در اختلاف فتاوا را

به «پیش فرضها» باز می گردانند

ایشان صریحاً می فرمایند:

«یقین، وحدت ترکیبی تمامی اوصاف روحی انسان است»

و منظورشان این است که تمامی اطلاعات و حالات انسان

در پیدایش یقین برای وی حضور دارند

و لذا این یقین نمی تواند حجت باشد

زیرا انتزاع آن از خصوصیات فردی ممکن نیست

لذا در جلسه ۴۲ راهی را پیشنهاد می فرمایند

به عنوان تنها راه

انحصار در دستیابی به حجیت

و آن «تفاهم اجتماعی» است

نسخه ای که ایشان برای علم اصول فقه می پیچد این است

که با توجه به مقدمات ذیل:

1. پیش فرضها قابل انفکاک از فرد نیستند

2. پیش فرضها دارای حجیت نیستند

3. افراد هم جهت، دارای نگاه و منظر یکسان نیستند

باید حجیت را در نهایت یک کار گروهی تحصیل نمود

معتقدند یعنی

که هر پیش فرضی یک وزن و قوتی دارد

اگر مجتهدین با هم مباحثه داشته باشند

هر نظر جدیدی را به بحث و تحلیل علمی بگذارند

پیش فرضهایی که نزدیک تر به نظام حساسیت های شارع باشند

برجستگی خود را نشان خواهند داد

و پس از «تفاهم اجتماعی متخصصین» است که «بذل جهد» محقق شده است



و می‌شود به آن گفت: اجتهاد!

البته اگر به گذشته نیز بنگریم
به غیر از دوران فترتی که پس از شیخ طوسی بود تا برآمدن ابن ادریس
و دورانی که پس از تأسیس حوزه علمیه قم پدید آمد
در سایر دوران‌های اجتهادی شیعه
مناظره و مباحثه بین علما کاملاً امری عادی بود
و این تحقق همان «تفاهم اجتماعی» خواص بود

آنچه می‌خواستیم صریح و رک عرض نمایم همین است
که استاد حسینی (ره) نیز چون پاره‌ای فلاسفه تجربه‌گرا
به زعم بنده البته
این حقیقت را که با عنوان «نسبیت علم» مطرح می‌شود
پذیرفته بودند
مشابه همان نسبیتی که در پیشینه فقه اجتهادی شیعه بوده
و با عنوان «حکم ظاهری» خود را نشان می‌داده است
ایشان اما دستیابی به حکم ظاهریه را امروز دشوارتر می‌داند
زیرا توانمندی امروز ارتقاء یافته
موضوعات پیچیده‌تر شده
و نمی‌تواند مجتهد به پیش‌فرض‌های خود تکیه کند
و باید به صورتی سازمان‌یافته
این پیش‌فرض‌ها که حضور در فتاوا پیدا می‌کنند
روبه‌روی هم قرار گرفته
و به محک هم زده شوند

استاد حسینی (ره) رفتار گذشته را که اجتهاد فردی معنا می‌شود
نقض نمی‌کند
آن را لازمه دورانی می‌دانست که این درک فعلی برای شیعیان حاصل نشده بود
درک قدرت تعامل اجتماعی
و دستیابی به قدرتی برتر از طریق کار جمعی
به زعم ایشان اگر در گذشته یک مجتهد بنفسه کار می‌کرد
و در نهایت می‌گفتند که بذل جهد واقع شده
مقتضای عصر خود بوده
و امروز همان دلیلی که بذل جهد را ایجاب می‌نمود
امروز حکم به عدم کفایت اجتهاد فردی می‌نماید
امروز بذل جهد به شرطی واقع می‌شود
که «تفاهم اجتماعی مجتهدین» تحقق یابد
لذا می‌فرمایند که ما نیازمند شبکه تحقیقات هستیم
تا تمامی آراء و نظریات به صورتی نظام‌مند تجمیع گردند
و در مسیری ضابطه‌مند



برترین نظریه که قطعاً نزدیک‌ترین به «مراد متکلم» است شناخته شود
و این همان «حکم ظاهری» خواهد بود
که «انقیاد» و «طاعت» به آن واقع می‌شود

میخواهم کمی جسارت به خرج دهم.
آیا این سخنان و نظریات در خودفرهنگستان آزموده شده است؟ یعنی در عمل هم توانسته است، کارآمد باشد؟
و سؤال جسورانه تر آنکه
خود شما در حال حاضر مشغول کاری در راستای اندیشه های استاد هستید؟
خیلی دو دل بودم که پرسم یا نه.
اگر جواب بدهید، ممنون میشوم.

سؤال‌های خوبی ست اتفاقاً
هر دو سؤال

در خصوص سؤال نخست ابتدا باید یک نکته را عرض نمایم
احتمالاً از آن سنخ سؤالاتی باشد
که پاسخ‌های متعددی به آن داده می‌شود
اگر از افراد مختلف پرسیده شود
اجازه اگر بدهید
بنده نظر خود را عرض کنم
اگر چه نظرات دیگری هم شنیده‌ام

در قالب یک مثال
گاهی بحث از تولید یک خودروست
می‌گویند یک ماکت اولیه بسازیم
بعد یک پروتوتایپ
یک نمونه کامل دست‌ساز
تست کنیم
اگر مشکلی نداشت ببریم توی خط تولید
اما اگر بگویند ما به یک نظریه علمی رسیده‌ایم
که «اگر تولید خودرو سه برابر ورود خودرو از خارج به داخل کشور باشد
آن وقت استقبال مردم از خرید خودروی خارجی به یک‌چهارم تقلیل خواهد یافت!»
این نظریه را نمی‌توانند بگویند آزمون کنید
زیرا فرض نظریه، یک کشور است
مصادیقی مشخص دارد
و گستره مشخص
اگر در یک شهر عمل شود نتیجه نمی‌دهد
در یک استان هم حتی
حتماً باید در یک قلمرو جغرافیایی که پول واحد دارد آزمون شود
عملاً آزمون آن با اجرای آن تفاوتی نمی‌کند در واقع



اصلاً بگوییم «آزمون‌ناپذیر» است، شاید درست‌تر باشد

بسیاری از نظریات مرتبط با علوم انسانی از همین سنخ‌اند
خصوصاً آن بخشی که «کلان» محسوب می‌گردد
مثلاً اقتصاد کلان

نظریاتش را نمی‌توان تبدیل به پروتوتایپ کرد
نمی‌توان به صورت پایلوت
و در یک محدوده کوچک تست نمود
چرا؟!

زیرا «کلان» است
همین!

مدتی در دفتر بنا شد شیوه مدیریتی پیشنهادی فرهنگستان پیاده شود
بنده نمی‌توانم قضاوت کنم
که آزمون موفق بود یا شکست خورد
ولی همین‌قدر می‌دانم که تداوم نیافت
شاید توقف آن را بتوان شاخصی دانست برای شکست!

یک دوره دکترای مدیریت تحقیقات هم تأسیس شد
با دخالت مستقیم دفتر فرهنگستان
در یکی از دانشگاه‌های وابسته به سپاه
دوستان فرهنگستان سیلابس‌های درسی را طراحی کردند
همان‌ها هم استاد شدند
دانشجو از مقطع ارشد گرفتند که دکتر بدهند
دوره با مشکل مواجه شد
ظاهراً همین‌قدر اجازه دادند که همان دانشجویان فارغ‌التحصیل شوند
و ادامه نیافت!

تحلیل‌های متفاوتی از این بن‌بست‌ها ارائه شده
تا کنون

ولی بنده نظرم همان است که عرض کردم
«کلان» بودن موضوع کار دفتر
و ذوابعد بودن

درگیر شدن اقتصاد و فرهنگ و سیاست
در تمام ابعاد اجتماعی

وقتی شما بخواهی جهت حرکت را تغییر دهی
نمی‌شود قطار پیشرفت را تکه‌تکه کرد
همه را با هم باید تغییر مسیر داد

مثالی هم از خارجه



مدل‌های مدیریت اقتصاد کلان مبتنی بر نظریه کینز
 بر اساس منحنی فیلیپس معتقد بود
 که «تورم» نسبت معکوس دارد با «بی‌کاری»
 به نحوی که هر چه تورم افزایش یابد
 به دلیل افزایش نقدینگی
 بنگاه‌ها تمایل به جذب منابع انسانی بیشتری پیدا می‌کنند
 بر عکس
 اگر سیاست‌های انقباضی مالی سبب کاهش نقدینگی
 و البته کاهش تورم شود
 بی‌کاری افزایش خواهد یافت
 یعنی درصد نیروی کاری که تمایل به کار دارد، ولی کار ندارد
 این شیوه مدیریت در آمریکا اجرا می‌شد
 تا این‌که در یک بحران نفتی
 شوک افزایش قیمت نفت به اقتصاد آمریکا
 سبب شد یک خرق عادت رخ دهد
 هم بی‌کاری و هم تورم با هم افزایش یافت
 اقتصاددانان کینزی به بن‌بست رسیدند
 تسلیم شدند یعنی
 چون هیچ راهی برای مهار طرفین بحران نداشتند
 این‌جا بود که معتقدین به مدل‌های پولی و مالی کار را به دست گرفتند
 و سیاست‌های پولی را برای مهار بحران به کار انداختند
 این مثال نشان می‌دهد که توسعه‌یافته‌ترین کشورها نیز
 قدرت آزمون نظریه‌های کلان خود را ندارند
 مگر در عمل
 در یک عمل بزرگ و کلان!

و اما سؤال دوم
 من مدتی در بمباران اطلاعات نادرست بودم
 داده‌هایی که گمان می‌کردم مربوط به نظریات استاد حسینی (ره) است
 و بعد متوجه شدم این‌طور نیست
 در مسیری قرار گرفتم
 که از قضاوت تحلیلی و دقیق و موشکافانه
 نسبت به آراء استاد حسینی (ره) محروم شدم
 البته و قطعاً
 انگیزه‌ها و خواسته‌ها و نگرش‌های خودم نیز در این امر دخیل بودند
 که به جای نگاهی عقلانی به موضوع
 اعتقادی و باوری به آن بنگرم

اگر چه اعتقاد و باور قطعاً باید مقدم بر جهت حرکت انسان باشد



ولی وقتی داخل در امر پژوهش شد
 باید بی‌باکانه قضاوت کند
 و عقل را در تولید گمانه‌ها
 محدود به هیچ ضابطه‌ای ننماید
 اصطلاح «تهوّر در گمانه‌زنی» استاد حسینی (ره) ناظر به همین معناست
 جریانی که خودم را در آن انداختم
 مرا به مسیری برد
 که «تهوّر» تبدیل شد به فاعلیت تبعی
 و پژوهش به آموزش
 و بعد هم درگیری در امور اجرایی و عملیاتی
 تکلیف‌هایی ساخته شد
 که عمل به آن‌ها ضروری‌تر از پژوهش
 و حتی «فهم» داده‌ها و تحلیل آن‌ها شد
 و این تکلیف‌هایی که بعدها متوجه شدم چندان هم تکلیف نبودند
 مرا از خیل تدبّرهایی که نیاز داشتم دور ساخت
 مسیری که ماه‌های اول آشنایی با آسیدمنیرالدین در پیش گرفته بودم
 بعد از فوت ایشان
 تغییر جهت داد
 و هفت سال رخوت و فترت و اتلاف فرصت

در این چند سال اما بنا را گذاشتم بر تدبّر
 با دو سه نفر از دوستان
 دوره‌های متعدّد و متفاوتی را به بحث گذاشتیم
 اگر چه بسیار کند پیش رفت
 ولی پیش رفت
 و زوایایی برای‌مان روشن شد
 که سال‌ها روشن نبود و ما می‌پنداشتیم روشن است!

هنوز درگیر مباحثات هستم
 هر هفته جلساتی داریم
 جلساتی که از افراد «تسلیم» در آن‌ها خبری نیست
 بنا را می‌گذاریم بر «فهم»
 و تلاش می‌کنیم تا متهورانه نقد کنیم
 شخصیت‌زده هم نباشیم
 وضعیتی که گروهی از آدم‌ها دچار آن می‌شوند

استاد حسینی (ره) در مباحث خودشان
 به شخصیت‌زدگی زیاد اشاره دارند
 تفکیک «اندیشه» از «اندیشمند»
 اگر چه ما برای اندیشمندان احترام قائل هستیم



ولی اندیشه‌شان که امکان خطا دارد!

موفق باشید

ممنون

در مورد سؤال اول، چون شما فرمودید: مدلی برای تلاش جمعی در مسیر اجتهاد. منظورم این بود که توانستید که با مدل پژوهشی استاد کاری را انجام دهید؟
اگر پاسخ همان کلان بودن است، به نظر تان چگونه میتواند یک نظام به یک فکر اعتماد کند؟
با توجه به همان نکته که فرمودید:
عمل کردن به نظریه همان ازمون است.
اما در مورد مباحثات خودتان:
سؤالم این است که متن محور است و یا؟
ممکن است کمی فضولی باشد اما: چه سرفصلی هایی را مورد بحث قرار میدهید؟
حال سؤال سوم:
بنده چگونه با اندیشه های استاد بیشتر و منظم تر آشنا شوم؟
مرسوم است، سیر مطالعه ارائه میشود.
البته نکته ای که فرمودید یادم هست که:
در آثار استاد تفکیک موضوعات ممکن و صحیح نیست.

سؤال سوم را پیش از این اشاره ای کردم
به سرفصل های اصلی مباحث
و شاید هم یک سیر اجمالی در آن قابل مشاهده باشد

طبیعتاً وقتی همه مباحث
مبتنی بر فلسفه تحوّل یافته باشد
ابتدا نمی شود فلسفه را ندید
فلسفه اصالت فاعلیت را به نظر می رسد باید مقدم داشت
بر مباحث اصول و اقتصاد و سایر
اما اصالت فاعلیت نیز از نقد اصالت ذات، اصالت ربط
و البته اصلاحاتی در اصالت تعلّق
حاصل می شود
به نظر می رسد بدون دیدن آن بحث ها
دستیابی به حاقّ اصالت فاعلیت ممکن نباشد

و بعد

از این فلسفه، روش زاییده می شود
روش تکثیر اصطلاحات، روش تعریف، روش تولید معادلات

و در انتها سه مدل اجرایی
برای مدیریت تحقیقات در حوزه
در دانشگاه



و برای پیاده‌سازی در محیط اجرا
یعنی نظام

اگر طراحی سیر مطالعاتی مباحث استاد حسینی (ره) را
به خود ایشان واگذاریم
ایشان چنین روندی را پیشنهاد کرده‌اند
در جدولی که دقیقاً به همین دلیل تولید نمودند:
جدول طبقه‌بندی آموزشی مهندسی نظام اجتماعی

فلسفه چگونگی اسلامی‌شدن مهندسی توسعه نظام اجتماعی									
طبقه‌بندی آموزشی									
مقطع موضوع	روند دستیابی			ارکان مدل نظری			کاربرد عملی		
	۱ اصول انکارناپذیر	۲ مسائل اغماض‌ناپذیر	۳ مراحل اجتناب‌ناپذیر	۱ نظام اصطلاحات	۲ نظام تعریف کیفی	۳ نظام توزین کمی	۱ تکامل حجبت	۲ اسلامیت معادلات	۳ جریان اسلامی اداره
۱	۱-۱-۱	۱-۲-۱	۱-۳-۱	۱-۱-۲	۱-۲-۲	۱-۳-۲	۱-۱-۳	۱-۲-۳	۱-۳-۳
کثرت	تغایر	نسبت بین وحدت و کثرت	اصالت ربط	مبنای اصطلاحات	تعریف منزله‌ها	نسبت‌های اندازه‌ای	تعیید	مشاهده استقرایی	تصمیم‌سازی
۲	۲-۱-۱	۲-۲-۱	۲-۳-۱	۲-۱-۲	۲-۲-۲	۲-۳-۲	۲-۱-۳	۲-۲-۳	۲-۳-۳
نسبت	تغیر	نسبت بین زمان و مکان	اصالت تعلق	اصطلاحات پایه	تعریف نظام منظوم	نظام توزین	تکثیر	سنجش قرایی	تصمیم‌گیری
۳	۳-۱-۱	۳-۲-۱	۳-۳-۱	۳-۱-۲	۳-۲-۲	۳-۳-۲	۳-۱-۳	۳-۲-۳	۳-۳-۳
وحدت	همانگی	نسبت بین اختیار و آگاهی	اصالت قابلیت	نظام اصطلاحات	تعریف نسبت اسلامی	نسبت اندازه‌ای اسلامی	تقاهم	آزمون و خطا	اجرا

استاد علامه سیدمحمدباقر الدین حسینی الهاشمی - آبان ۱۳۷۹ - تنظیم محبت ۱۳۸۸/۱/۲

[تصویر در اندازه بزرگ]

کل آموزش را به سه مقطع اصلی تقسیم می‌نمایند
آشنایی فرد با «روند دستیابی فرهنگستان به تئوری جدید در مهندسی نظام اجتماعی»
آشنایی با «ارکان مدل نظری» این تئوری
و آشنایی با «مدل تحقق آن»

در مقطع اول
فرد باید اصول انکارناپذیر را بفهمد
که زیربنای اندیشه فلسفی آسیدمنیر هستند
تغایر، تغییر، هماهنگی
سپس با مسائل اغماض‌ناپذیری آشنا شود
که مبنای نقد فلسفی و تولید فلسفی قرار خواهند گرفت
نسبت میان وحدت و کثرت
نسبت میان زمان و مکان
و نسبت میان اختیار و آگاهی
این‌ها چالش‌های هر فلسفه‌ای است
فلاسفه به دنبال پاسخ به این پرسش‌های بنیادین بودند
که به ورطه‌های عمیق حق و باطل در غلطیدند



در مرحله بعد که از مراحل اجتناب‌ناپذیر
اصالت ربط، تعلق و فاعلیت گذر می‌کند
هر بار باید همین مسائل غیرقابل اغماض را تحلیل نماید
هر بار با یک مبنای فلسفی جدید
هر مبنای فلسفی که بتواند تئوری واحدی ارائه نماید
که همه این نسبت‌ها را توصیف نماید
و تلائم نظری داشته باشد
تئوری مقبول خواهد بود
که اصالت فاعلیت ظاهراً می‌تواند
این جاست که روند پایان می‌یابد

جدول فوق از آخرین تولیدات استاد حسینی (ره) است
ظاهراً پانزده جلسه هم آموزش دارد
که خود استاد آن را تشریح کرده‌اند
جزواتش موجود است
یک بروشور کوچک هم هست
به رنگ زرد
تمام این جدول را به صورت خلاصه توضیح می‌دهد
ایشان این جدول را شاید بتوان گفت به عنوان یک سیر مطالعاتی ترسیم نموده‌اند.

متن‌محور

در پاسخ به سؤال دوم عرض کردم
فلسفه را بحث کرده بودیم
روش را دو دوره بحث کردیم با دوستان
روش تعریف را منظورم است
اکنون درگیر اصول هستیم
دوره اول، مبادی اصول را
این بار البته تحلیلی بحث می‌کنیم
با دقت
با توجه
بر خلاف بار قبل که پنج سال پیش بحث کردیم
این یک‌ساله که درگیر این بحث هستیم
هدف‌مان با دوستان
فهم تمامی نقطه‌های خلأ بحث است
و یافتن حلقه‌های مفقوده

اما نسبت به پرسش اول

اجتهاد

اجتهاد از مجتهدین سر می‌زند

باید آن بزرگواران کاری انجام دهند



ظاهراً تنها مجتهدی که مباحث استاد حسینی (ره) را پذیرفته
جناب آقای میرباقری باشد
ایشان در درس‌های خارج سنوات پیش
لابه‌لای مباحث الفاظ
بعضی نظریات استاد حسینی (ره) را هم گنجانند
که جزواتش موجود است
فجر ولایت مباحث ایشان را منتشر می‌سازد
سال گذشته هم یک درس فقه حکومتی شروع کردند
البته در مبانی فقه حکومتی
که به سیزده جلسه منتهی شد
و ادامه نیافت

بنده گمان می‌کنم تحوّل فرهنگی
نیاز به یک بستر عام فرهنگی در جامعه دارد
و این بستر از دو راه تأمین می‌گردد
ابتدا توجه خواصّ
و دوم افزایش انتظارات عوامّ از خواصّ
توجه خواصّ تأمین نمی‌شود مگر به حوادث شدید اجتماعی
فتنه‌ها یعنی
که التفات برایشان فراهم شود
نسبت به ناتوانی مبانی علمی‌ای که در دست دارند
و همین فتنه‌ها
انتظارات عوامّ را نیز افزایش می‌دهد

انقلاب ایران را اگر مورد دقّت قرار دهیم
سال ۴۲ همه منتظر یک تغییر بودند
فشار سیاسی و اجتماعی بی‌حدّ شده بود
در نفی شرایط موجود همه گروه‌ها متفق بودند
از مسلمان مذهبی و هیئتی گرفته
تا توده‌ای و خلقی
چپ و راست
تا روشنفکر غرب‌زده و غیرغرب‌زده
تا نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها
حتی ملی‌غیرمذهبی‌ها
در این‌که شرایط قابل تحمّل نیست

امام (ره) وقتی در این شرایط قیام کرد
علناً سخنرانی کرد و ۱۵ خرداد را شکل داد
همه این گروه‌ها به حرکت ایشان پیوستند
به تدریج و یک به یک



یعنی خواصّ به تفاهم رسیدند که باید پشت امام (ره) را بگیرند
خواصّ در تمامی این گروه‌ها و نحله‌ها
و خواصّ بودند که مردم را به میدان آوردند
و حضور مردم معادلات را تغییر داد

گروهی از مؤمنین انتقاد می‌کردند و از امام (ره) می‌خواستند
که مثلاً بعضی از خواص را از دور خود دور نماید
در نوشته‌های تاریخی هست
ولی امام (ره) همه را به دور خود راه داد
و نهضت را با همه گروه‌های خواصّ پیش برد
تا به پیروزی رسید
حتی آن دسته از خواصی که قطعاً با تحقق نظام اسلامی موافق نبودند
ولی در اصل مخالفت با وضع موجود شاهنشاهی
با امام (ره) همراهی کردند
بعد از انقلاب البته این گروه‌ها
بعضی‌شان جدا شدند
رفتند و مسیر دیگری پیمودند

باید تحلیل کرد آن اتفاق را
این که چه فشاری به خواصّ آمد
که حق و ناحق
در جهت ایمان و در جهت غیرایمان
همه این خواصّ به یک جمع‌بندی واحد رسیدند
«ادامه وضع موجود در عرصه سیاسی امکان ندارد»
این‌که:

«باید تغییراتی در نظام سیاسی روی دهد»
این جمع‌بندی تا شکل نگرفته بود
همه تلاش‌های مدرّس و کاشانی به ثمر نشست
و حتی شیخ فضل‌الله را هم
شاگرد برجسته میرزای شیرازی
آن مجتهد برجسته و دانشمند
بر دار کردند و اعدام نمودند

در عرصه فرهنگ هم چنین است
فتنه ۸۸ که رخ داد
گروه‌های خودی فوراً تحلیل کردند
به نظرشان آمد که ضعف جبهه خودی از دست کم گرفتن اینترنت است
بودجه‌های شگفت‌آوری را به این فضا آوردند
سایت‌های خبری جدیدی به راه افتاد
و امروز گمان می‌کنند فضای فرهنگی نظام را در اختیار گرفته‌اند



لذا به آرامش نسبی رسیدند
در حالی که مشخصاً در اختیار داشتن فضای مجازی نمی‌تواند
مانعی برای چالش فرهنگی‌ای باشد
که منشأ آن ناکارآمدی مدل‌های اقتصادی اداره نظام است
لذا به نظر می‌رسد هنوز باب فتنه سد نشده
و فتنه‌های بعدی

امتحان‌های الهی
ابتلائی که روی خواهد داد
یک به یک استحکامات را از ما می‌گیرد
و ما وقتی دانستیم پشت‌مان به این مفاهیم گرم نیست
و مدل‌های موجود ما را در وسط میدان نبرد حق و باطل تنها می‌گذارند
خواصّ مان آماده تغییر وضع فرهنگی موجود می‌شوند
آماده پذیرش «تحوّل در حوزه»
آماده پذیرش «تحوّل در علوم انسانی»
آماده پذیرش «تحوّل در اقتصاد و دستیابی به اقتصاد مقاومتی»
آماده برای همه مطالبات رهبری
همین‌ها را حضرت آقا پیوسته مطالبه فرمودند
خواصّ اما در باورهای خود گم شده‌اند
این باورها به تدریج فروخواهد ریخت

آن لحظه است که ما نیازمند یک امام امت خواهیم بود
دانشمندی که بتواند محکم بایستد
و رسماً اعلام کند باید وضع موجود علوم انسانی تغییر یابد
خواصّ تسلیم خواهند شد
همراه شده
و به لطف حضرت حق
مسیر انقلاب فرهنگی هموار خواهد گشت
امید که چنین روزی بیاید

اعتماد به یک نظریه کلان این‌طور شکل می‌گیرد
قطعاً یک نظام نمی‌تواند بی‌محابا هر نظریه منفرد و متفرّدی را ملحوظ نظر قرار دهد
و تمام منابع خود را به آن بسپارد
ولی توفندگی موانع و مشکلات
و استقامت در تبیین نظریه
اگر هر دو

هم نظام و هم صاحب نظریه در جهت واحد الهی قرار داشته باشند
امداد در راه است

در زمان مناسب این دو به هم خواهند رسید
و اعتماد من حیث لایحتسب فراهم می‌گردد



نمی‌دانم چقدر این مطالب برای شما قابل پذیرش باشد
ولی برای من که پذیرفتنی به نظر می‌رسد
موفق باشید

با فرمایش شما موافقم

منظور حقیر هم همین بود.

نکته ای که فرمودید، در مورد الگوگیری در مورد معصومین نیز همین گونه است.

به بیان شهید مطهری: منطق عملی ثابت داشتند.

نه این که در همه ی جا به یک نحو عمل میکردند.

همه ائمه از منطقی واحد پیروی میکردند

اما آن منطق در هر دوره متناسب با شرایط ظهوری و خروجی متفاوتی داشت.

حال سخن در مورد منطق عملی امام است.

بنده اول به حجیت آن فکر میکنم. یعنی اگر ما توانستیم آن منطق عملی یا آن روح حاکم بر رفتار امام و یا مدل تصمیم

گیری ایشان را استنباط کنیم، آیا مجاز هستیم بر اساس آن عمل کنیم یا خیر؟

بر فرض آن حال سخن بر سر چگونگی آن است.

که باز اینجا ممکن است بگوییم

رهبری محترم نزدیک ترین هستند، اعلم هستند در فهم اصول حاکم بر رفتار امام.

پس باید ایشان را فهم کنیم.

و داستان از اول

بحث از حجیت بحث درستی است

این که چه روشی در فهم اصول مورد نظر حجیت دارد

اما اگر توانستیم با یک روش قابل اعتماد

که بتواند مؤمن از عقاب باشد

اصول حاکم بر رفتار امام (ره) را دریابیم

دیگر استفاده از آن برای هدایت نظام به نظر نمی‌رسد جای تردید داشته باشد

روش بسیار مهم است

با چه روشی می‌توان اصول مذکور را یافت

یا همان منطق عملی معصومین (ع) را؟

سؤال دقیقاً همین جاست

استاد حسینی در جلسات ۳۴ الی ۴۲ تلاش می‌کند «روش رسیدن به حجیت» را تغییر دهد

از طریق ارائه تفسیر جدیدی از قیامت

و «مؤمن از عقاب»

بر مبنای فلسفی خویش

از این رو از جلسه ۴۳ تا ۵۰ به سراغ جامعه می‌رود

آن را توصیف کرده

و حجیت را به مبنایی اجتماعی تعریف می‌نماید

همه و همه به یک دلیل



که بتوانند حجیت را به نظام اجتماعی و احکام حکومتی برسانند

شاید یک راهی که به نظر می‌رسد همین باشد

این شیوه جدید در حجیت را به اثبات برسانیم

اگر نیاز دارد تکمیل کنیم

تا بتوانیم ابزاری معتبر برای تشخیص منطق عملی معصومین (ع)

و ایضاً امام راحل (ره) در اختیار داشته باشیم

بیشتر فرمایشات شما را قبول دارم.

یک: به نظرم همه ی مولفه های مدیریت علم آن نیست. که با ارائه پیشنهادی بهتر مشغول شود.

دو: همان مسئولین که شما فرمودید، از خیلی ها حرف شنوی ندارند.

بلکه غالباً از افرادی که خودشان میخواهند

یا بر اساس رابطه یا....

تاثیر پذیرند.

نمیخواهم گالیه ویا... کنم.

ولی به این نهاد ها نگاه کنید:

اوقاف- بسیج- سپاه- بنیاد مستضعفان- کمیته امداد- بنیاد برکت- ائمه جمعه و...

واقعا این نهادها نمیتوانند درست تر کار کنند.

فقط حرف این است که بهتر کار کنند و نه ایده ال!

رفتم پیش امام جمعه

چند بار

بهشون گفتم: آقا بنده آماده ام برای شما کار کنم.

تا بر شما این فشار که نفر ندارم نباشد.

اسم نوشتم، با ادرس و تلفن

خبری نشد.

بار دیگر رفتم و این بار پیشنهادهای متعدد برای حل مشکلات ایشان دادم.

و حتی ادعا کردم حاضرم خودم بدون هزینه اجرا کنم.

همین اتفاق در معاونت تبلیغ حوزه هم افتاد.

در ستاد راهیان نور هم

و....

طرح مکتوب با ادله مختلف و سکوت مسئولین.

بنده یقین داشتم که بهتر میدانم باید چه کرد.

شاید جهل مرکب باشد.

اما خبری نبود و نیست.

راستش بعضی اوقات احساس میکنم

عمده مشکل بی عدالتی است. (سرجای خودمان نیستیم)

نکته عجیب تر آنکه

بنده خودم میدانم حتی از بنده بهتر هم هستند و کاری در دستشان نیست.

حتی مسئولی که با تقواست، عادل است

هیچ جست و جویی نمیکند که آیا فردی هست؟



حداقل برای مشاوره، برای اتاق فکر و....
اما راه حل؟؟؟
امور اجتماعی را چگونه اداره میشود؟
آن برادر به ظاهر به تبع سخن آقا میگوید:
گفتمان سازی - یا به بیان شما تصمیم سازی و...
آیا این بهترین راهه؟
اگر آری
چگونه باید گفتمان سازی کرد؟
البته نکته شما مسلم است که باید حرفمان مشخص، مستدل، مبین و... باشد.
سلامت باشید.

در رابطه با «رابطه» صحیح می فرمایید
فرمایش درستی ست
حتی در نهادهای حوزوی بسیار بیشتر و فراگیرتر
فلان مدرسه که گفته بودند جا نداریم
با یک تلفن از فلان آقا
پذیرش کردند
فلان فردی را که سفارش شده بود
بارها و بارها
سالهای گذشته
شخصاً خودم درگیر این مسأله شدم
ولی وقتی فکر کردم
به همان نتیجه ای رسید که استاد حسینی (ره) می فرمایند
«حکومت منطق صوری بر روش تفکر»

این یک زمانی تنها در حوزه ها بود
اما امروز روش تفکر مردم ما شده است
و مدیران البته
هر فرد انسانی از این منظر
یا «ثقه» است و یا نیست
اگر ثقه باشد، هر چه گفت حجیت دارد
و مقبول
و اگر ثقه نیست
هر چه بگوید مورد پذیرش قرار نمی گیرد
انگار در مقام کشف حکم شرعی موضوعات هستند
و دارند به راویان نظر می افکنند
این تفکر صفر و یکی را در همه جا می شود دید
حتی در فیلم ها و سریال های ما



یک آدمی از ابتدا تا انتها خوب است
یکی هم بد
خیلی هنر نمایند «تطهیر» می کنند
مثلاً آدم بد قصه در نهایت توبه می کند و اصلاح می شود

اما به فیلم های خارجی که نگاه می کنم
می بینم آدم ها خاکستری اند
بعضی رفتارهای خوب
و بعضی رفتارهای بد دارند
آنها هم گویا کاملاً متممّده سعی دارند این نگاه خود را نشان دهند
که خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد

برای یافتن راه حل گفتمان سازی باید به چند اصل توجه کنیم:

1. گفتمان یعنی یک جریان اندیشه در یک عصر
2. جریان یعنی موج، یعنی همگرایی، یعنی در یک جهت قرار گرفتن اندیشه ها
3. موج سازی، جریان سازی و ایجاد گفتمان نیاز به هماهنگی و همگرایی مردم دارد
4. همگرایی از «پیروی» حاصل می شود، پذیرش مردم از یک قشر خاص
5. گفتمان سازی تابع نظریه خواص و عوام است
6. فقط خواص می توانند گفتمان سازی کنند، زیرا «پیروی» از آنان واقع می شود
7. خواص معمولاً محتاط هستند، زیرا خواص شدن بدون احتیاط میسر نیست
8. «پیروی» نیازمند «اعتماد» است، پس «اعتماد سازی» مقدمه «گفتمان سازی»
9. خواص اگر «محتاط» نمی بودند نمی توانستند «اعتماد» بسازند
10. جریان سازی یعنی حرکت در خلاف جریان موجود
11. حرکت در خلاف جریان، بی احتیاطی ست و خطر دارد
12. آنان که محتاطند چگونه می توانند «نوآوری» کنند؟
13. مسأله برای خواص باید خیلی حیاتی و مهم شود که آنان را به حرکت وا دارد
14. هزینه «گفتمان سازی» بالاست و کمتر کسی حاضر به پرداخت آن می شود

نظر شما چیست؟

سوالی از باب تشخیص تکلیف شرعی

به نظر شما یک فردی که فکر میکند کاری را میتواند بهتر از مسئولی انجام دهد، باید چه کند؟
خودش باید جلو برود؟ و به هر زحمتی شده کار را انجام دهد؟
خودش جلو رفته و فقط خود نشان دهد و منتظر آمدن مسئولین باشد؟
یا اصلاً اقدامی نکند؟ بلکه معتقد باشد که اگر مسئولی عادل و با تقواست باید به دنبال افراد توانمند باشد؟
لطفاً بحث پذیرفتن خلافت توسط مولا را که فرمودند اگر حضور حاضر و..... نبود
را هم مورد توجه قرار دهید.

تکلیف شرعی را باید از مجتهد پرسید
بنده مجتهد نیستم



ولی آنچه از اساتید خود یافتیم
آنچه از مجتهدین شنیدم و در کتاب‌های‌شان خواندم
در این باره مطلبی نداشت!
من از مجتهدین نشنیدم که وظیفه و تکلیف در چنین موضوعاتی چیست

اما سراغ مورّخین از علما که برویم
آن‌هایی که سیره ائمه اطهار (ع) را تبیین می‌کنند
این‌ها نظر شرعی که نمی‌دهند
ولی در توصیف رفتار معصومین
دو نکته جالب به نظر می‌رسد:

1. می‌دانیم اگر فردی بداند از او بهتر وجود دارد
که می‌تواند آن مسئولیت را تصدّی نماید
حرام است در آن‌جا بماند
این حدیث نبوی نه تنها در کتب ماست
حتی جان استوارت میل هم در رساله آزادی خود آورده است!
خب، شاید مسئول الف نمی‌داند
که آقای ب از او بهتر است در تصدّی آن مسئولیت
تکلیف چیست؟
دو تکلیف بر گردن ماست

نخست. این که او را آگاه نماییم
اگر چه وظیفه اولیه او بوده که فحص نماید
حالا یا نکرده
یا کرده و بهتر از خود نیافته
ما با ادله مستند و کافی او را آگاه می‌نماییم که سطح سواد و تقوایش
از دیگری کمتر است
یا از خود ما مثلاً
پس لازم است بر او که منصب را تحویل دهد

دیگر. اگر دانستیم که فهمیده و آگاه شده است
ولی باز هم تصدّی می‌کند
می‌فهمیم که در حال معصیت است
و تکلیف دوم بر ما «نهی از منکر» می‌شود
باید که به او واضح و روشن بگوییم
که عملی که انجام می‌دهد منکر است
اما اگر باز هم اصرار داشت بر این منکر
ما که نمی‌توانیم اقدام عملی انجام دهیم
اگر احتمال بدهیم که حاکمیت می‌تواند او را وادار به تمکین کند
بتوانیم گزارش کنیم به مراجع حقوقی مربوطه



مثلاً وزارتخانه و نهادهای بالاتر

اما؛

2. نکته دقیق‌تری در بین است
امیرالمؤمنین آن‌طور که از سیره ایشان فهمیده می‌شود
قیام بر علیه غاصبین خلافت نکرد
ولی عده‌ای را دعوت کرد
عده‌ای را گفت سرها بتراشند و صبح بیایند
اگر به حد نصاب رسیدند عمل کند
که نرسید و ایشان هم در امر حکومت دخالت نفرمود
این مطلب را می‌دانیم
اما اگر از این زاویه نگاه کنیم
که امر اجتماع با جمع درست می‌شود و نه فرد
اگر نگاهمان را سازمانی کنیم
شاید متوجه نکته جدیدی شویم
چه دلیلی وجود دارد که فرد حاضر در مسئولیت الف از ما بهتر نیست؟!
و ما از او بهتر هستیم؟!

گاهی ما به «سواد» و مدرک تحصیلی نگاه می‌کنیم
گاهی به «تقوا» و اخلاص فرد
مورد اول نمی‌تواند بیانگر علم فرد باشد
چرا که نظام آموزشی کشور ما ناکارآمد و فشل بوده
نه مدرک نشانه سواد است و نه بی‌مدرکی نشانه بی‌سوادی
برای تقوا هم که هنوز شاخص کارآمدی نداریم
رفتار فرد نمی‌تواند به خوبی توصیف‌گر اخلاص و تقوای وی باشد
پس ما با چه شاخصی سنجیدیم که گفتیم ب بهتر است از الف؟
بله

به کارآمدی
به نتیجه و آثار
وقتی دیدیم خیابان خراب شده و آسفالت داغان
قضاوت کردیم پس شهردار توانمند نیست
اگر ب بود
فرد ب
می‌توانست به آسفالت رسیدگی کند و این وضع روی ندهد

اما نکته کلیدی
در مسائل اجتماعی و حکومتی
کار به جماعت بر می‌آید نه به فرد
ممکن است فرد ب هم اگر در جای الف بنشیند
باز هم اختلالی در سیستم باشد



در یک جایی مثلاً در مسئول واحد ج
 که مشکل آسفالت خیابان حل نشود
 ما در این موارد به سادگی می‌گوییم که فرد الف مسئول است
 او قدرت دارد فرد ج را تغییر دهد
 او می‌تواند تمام سیستم را تغییر دهد
 او می‌تواند همه آدم‌ها را عوض کند
 و یک سیستم جدید برای شهرداری مثلاً بسازد
 ولی غافل از این هستیم
 که این قضاوت ما مبتنی بر نظام «عبد و مولا» است
 که صدها سال است برچیده شده
 امروز نظام‌ها این‌گونه عمل نمی‌کنند
 شما حتی اگر رئیس جمهور هم بشوی
 اختیارات مولایی نداری
 حتی در تغییر یک معاون گاهی
 نمی‌توانی اقدام نمایی
 حتی یک سطر قانون یک هو می‌بینی از تو قوی‌تر است
 زیرا اراده‌ها در هم منعکس شده
 نظام را می‌سازد
 دیگر نظام به اراده فرد عمل نمی‌کند
 فرد ب وقتی جای فرد الف را گرفت
 می‌بیند مصالح کل نظام اجرایی اصلاً
 بند به همین است که فرد ج از جایش تکان نخورد
 و فرد ج هم تا وقتی باشد
 خیابان مذکور آسفالت نخواهد شد!
 چه می‌شود کرد؟
 باید نظام را شناخت
 اگر نظام را و سازوکار عملکرد آن را بشناسیم
 دیگر سخت است به این قضاوت برسیم
 که اگر فرد ب جای فرد الف را بگیرد بهتر است
 و او می‌تواند کاری کند که الف نمی‌توانست
 رسیدن به چنین قضاوتی بسیار دشوار می‌شود برای ما
 و نیاز به حل معادلات بسیار زیاد
 و داده‌ها و اطلاعات فراوانی خواهد داشت
 آن بنده خدا هم عبد و مولایی می‌سنجید
 گمان ایشان بر این بود که رئیس جمهور قدرت کل است
 رفت و زحمات فراوان کشید
 ولی این شد که دیدیم
 یک جایی برید
 و حتی جلوی رهبری هم نزدیک بود که بایستد



وقتی فهمید در مقام ریاست جمهوری
یک اراده بیشتر نیست
در کنار صدها اراده‌ای که در نظام عمل می‌نمایند!

شاید این دلیل بود که ائمه ما ابتدا دنبال کادرسازی بودند
و بعد حکومت‌سازی
همان‌کاری که امام (ره) در انقلاب عمل فرمودند
امام کادر اداره انقلاب را پیش از انقلاب جمع کرده بود
و بنا نهاد
هیچ آدم جدیدی بعد از انقلاب سر کار نیامد
همان‌هایی که سال‌ها با امام بودند
همان‌ها مناصب را دریافت داشتند

بنده می‌پندارم مسئولین ما بسیاری‌شان آدم‌های منطقی و عاقلی هستند
ولی روشی برای اداره ندارند
وقتی با آن‌ها خصوصی صحبت می‌کنی و می‌گویی: فلان‌جای‌تان آسفالت نیست
خیلی صریح می‌گویند: گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن!
حاضر هستند خیلی‌هایشان
که از خیلی چیزها بگذرند
دقیقاً این را که می‌گویم همان است که آن برادرمان از آن استفاده می‌فرمایند
از همین حسن نیتی که در بسیاری از مسئولین ما نسبت به اسلام و روحانیت هست
اما مشکل دقیقاً در همان «بستان بزن» است
زیرا ما هم «زدن» را بلد نیستیم
و گمان می‌کنیم بلدیم
و گر نه اگر بلد باشیم نیاز نیست که الف برود و ب بیاید
همان الف باشد
روش را ب بدهد، مگر الف اجرا نمی‌کند؟!!

ما اگر نسخه‌های قابل قبول و منطقی فراهم کنیم
نسخه‌هایی که پنهان‌کاری در آن‌ها نباشد
وقتی الف سؤال کرد که این جایش چرا؟
نگوییم این‌ها را خودمان قبلاً بحث کرده‌ایم و به تو ربطی ندارد!
جواب بدیم
اگر ما الف را قانع کنیم که روش دال صحیح است
اصلاً نیازی نیست ب را جایگزین او کنیم
خود الف به روش دال عمل خواهد کرد
بنده این را با قطعیت عرض می‌کنم
بسیاری از مسئولین ما در مناصب مختلف این روحیه را دارند
ولی «نسخه دال» وجود ندارد!



بنده این را تجربه کردم
 در بعضی نهادها که افرادی را می‌شناختم
 پیشنهاد کردم
 مستدل و قانع‌کننده
 که مثلاً روش «تصمیم‌سازی» شما در عرصه مدیریت این آسیب را دارد
 زیرا بر اساس دموکراسی است
 در حالی که علم، دموکراسی‌بردار نیست
 وقتی ادله کافی دادم
 قبول کردند
 و حتی پذیرفتند که آئین‌نامه خود را بر اساس «اجماع» به جای «رأی اکثریت» بنویسند
 یعنی آئین‌نامه را تغییر دادند!
 حالا واقعاً آیا نیاز است من جای او باشم؟
 نمی‌شود خود او باشد
 ولی به روش صحیح عمل کند؟
 موفق باشید

راستش

بنده

اولاً خیلی به موضوعات ساده و بسیط نگاه می‌کنم.
 ثانیاً آراء دیگران را کمتر در نظر می‌گیرم.
 ثالثاً روز جمع بندی می‌کنم.
 همه اینها در مدت گفت و گو با شما
 خلاف آن چه که شما لحاظ میکردید بود.
 لذا بنده گفتم شما کمک کردید به رفع جهل مرکب.
 خیلی سخت است که فکر کنی میدانی و میتوانی کار کنی
 مخصوصاً کاری که بر زمین مانده
 بعد با خود بیاندیشی که نکند همه اینها خیال باشد؟
 و ساده دیدن و یا غلط دیدن مسائل است.
 بنده در این شرایط هستم.

این مطلب را بخوانید

به محض این‌که طلبه شدم
 سال ۷۶

همان اولین سال طلبگی
 احساس کردم مشاور رهبری هستم
 در تمام امور فقهی و اجتماعی
 و مسئولیت سنگین هدایت و تنظیم نظام
 بر عهده بنده است!



جدی عرض می‌کنم
واقعاً چنین احساسی داشتم
اگر نداشتم که چنین نامه مضحکی نمی‌نوشتم!
می‌نوشتم؟!
نه، نمی‌نوشتم!

همه ما گرفتار این مشکل می‌شویم
این که چیزی می‌دانیم که راه حل اول و آخر تمام مشکلات عالم است
آن‌هم قبل از فحص کامل!

موفق باشید

آخرین نوشته بنده رو جواب ندادید.
عرض کردم صحبت های شما جهل مرکب بنده رو از بین برد.
راستش بنده به شدت احساس خطر میکنم
نسبت به آنچه که میدانم و تصور میکردم که اینها درست است و حتی مولای درز آنها نمیرود.
نوشته های شما در زمینه اجتماع نقیضین و... را خواندم.
نمیگویم فهمیدم و یا قبول نکردم
به فکر فرو رفتم که:
1. چقدر مباحث است که نمیدانم
2. چقدر مباحث است که در موردشان فکر و مطالعه نکرده ام
3. چقدر بحث است که از کنارشان راحت و بی توجه گذشته ام
4. و...

به نظر شما چه کنم؟
از کدام باید شروع کرد؟
غالباً یکدیگر را نقد میکنند
و من هم تشخیص نمیدهم.
حال چگونه نسبت به مطالعه و تمحّص در یکی از آنها تصمیم بگیرم؟
بالاخره نمیشود که همه را باهم بیاموزم
اصلاً فکر کنم
عمر کفاف ندهد.

اگر هم قرار باشد من هم شروع کنم از خودم حرف زدن
خوب میشوم یکی مثال این همه آدم.
نظر شما چیست؟

تازه رسیدید به نقطه آغاز
نقطه آغاز هر آدمی همین است
همین تحیر
همین احساس عجز



آسیدمنیر حرکت تکاملی را از «عجز» می‌آغازد
زیرا حرکت را متکی به «بیرون» می‌داند
حرکت از درون ممکن نیست
برخلاف حرکت جوهری ملاصدرا
که اساساً درونی‌ست، نه بیرونی!
یعنی چه که حرکت از بیرون آغاز می‌شود؟
یعنی انسان به ضعف خود پی می‌برد
و دلیل پی بردن به عجز هم
اراده‌هایی‌ست که در بیرون وی عمل می‌کنند
همان ولایت
ولایت می‌شود انسان
در این‌که به نقطه آغاز برسد
نقطه‌ای که بداند هیچ نیست
هیچ نمی‌فهمد
و هیچ راهی ندارد
جز یک راه...
تولی

تولی یعنی اتکا به فاعل محوری
اتکا به قدرت برتر
پذیرفتن این‌که بدون هدایت نمی‌تواند بفهمد
و بدون راهنمایی نمی‌تواند حرکت کند

دو بحث از آسیدمنیر دقیقاً به این مطلب مرتبط است
یکی «تبدل، تکلیف، تمثیل»
و دیگری درک کلی از «ولایت، تولی، تصرف»
با توجه به سه‌گانه «بیرون، درون، ربط»

به آن آقای مکلاً بنگرید
به این بزرگ‌فیلسوفی که دگرگون شد یک روز
یک مصاحبه‌ای چند سال پیش داشت
نشان از سرگشتگی
آخر و پایان

آن‌جا می‌گوید پس از عمری تفلسف تازه فهمیده است که: جهان رازآلود است
و این راز قابل فهم نیست
و در نهایت می‌گوید:

فرقی نمی‌کند به عرفان بروی یا فلسفه
این به روحیه و شخصیت آدم‌ها ربط دارد
بعضی روحیه عرفانی می‌پسندند
و بعضی فلسفی

اما چیزی که در نهایت همه گروه‌ها به آن می‌رسند یک چیز است: راز!



این که به هیچ چیز نمی توانند برسند!

این ها را با حرف هایی که به نیچه منسوب می کنند مقایسه فرمایید
نیچه می گویند خودکشی کرد

مثل فوکو

مثل صادق هدایت

چرا؟!

این ها دقیقاً وقتی که به نقطه آغاز می رسند

تسلیم نمی شوند

نمی خواهند که بشوند

وقتی تسلیم نشوند

رشد نمی کنند

وقتی رشد نکنند

روزی که رشدها ملاک برتری می شود

وقتی که «تعبد» وصف نظام شد

نظام خلقت

آن روز آن ها دچار گرفتاری می گردند

خاطراتان هست عرض کردم که از جلسات بحث مبادی اصول

جلسه ۳۴ تا ۴۰ بحث اعتقادات است

بحث قیامت

تعریف جدیدی از عقاب

بحث جدیدی درباره معاد

آن جا استاد حسینی (ره) توضیح می دهد که «تسلیم» وصف نظام شود چه رخ می دهد

و آن ها که رشد نکرده باشند

در آن روز چه گرفتاری خواهند داشت

شما باید خوشحال باشید

چون طبق مبنای تکاملی استاذنا

به نقطه «عجز» رسیده اید

طبق نظر ایشان

شما در مرحله ای هستید که ولایت عمل کرده

انتظار «تولی» می کشد

تولی چگونه رخ می دهد؟!

با «پذیرش» عدم امکان حرکت اشتدادی بدون تسلیم

اما بعد چه رخ می دهد

«وجه الطلب» عوض می شود

آن چه مورد مطالبه شماست تغییر می کند

جهت که عوض شد

تسلیم که واقع شد

اگر چه این تسلیم شعاریست



فقط یک ادعاست
ولی با اعطای قدرت «تصرف» به آزمون می‌رسد
بیرون در درون اثر می‌کند
و قدرت متولّی تغییر می‌کند
رشد می‌یابد
قدرت که بیشتر شد عرصه‌های جدیدی در فهم و معرفت حاصل می‌گردد
و تصرف افزون می‌گردد
آن وقت است که مرحله عمل است
با این تصرف بیشتر
باید در همان مسیر «وجه‌الطلب» حرکت کند
تا در همان مسیر استقرار یابد

این‌ها مطالبی‌ست که در جزوات استاد حسینی (ره) دیده‌ام
از خودم نگفتم
جزوات ایشان را بخوانید
این فضاها گشوده می‌شود

امیدوارم موفق باشید
اما هنوز نفهمیدم که چطور آن مطالبی که عرض کردم
رافع جهل مرکب بود
مگر عرض بنده چه بود که چنین کند!
یا علی
خدایار تان

شاید برای شما خوش آیند نباشد،
ولی برای من خواندن خاطرات شما جالب است، گاهی اوقات احساس می‌کنم:
دارم بخش‌هایی از زندگی خودم رو از بیرون نگاه می‌کنم.
امروز یکی از دوستانم
وقتی وسط بحث از بخشی از روایات بودیم
به من گفت:
واقعا ما چه بلایی سر مردم می‌آوریم؟!
با این فهم، برداشت و تحلیل‌هایی که از اسلام، قرآن و روایات ارائه می‌کنیم.
کمی فکر کردم
با خودم گفتم:
ما با این فهم و... از دین چه بلایی سر خودمان آورده ایم؟!
الان

بعد از دیدن این خوبان یا بزرگان یا...
به چه نتیجه ای رسیده اید؟
درست چیست؟ چه باید کرد؟
احتیاط؟ سکوت؟



بهتر بگویم:
اگر برگردید به همان دوران
چه میکردید؟

ابتدا عرض پوزش
از دیرکرد در پاسخ
زندگی هم انقباض و انبساط دارد
مانند سیاست‌های مالی دولت در مهار تورّم!
گاهی روزها آنقدر منقبض می‌شوند
که گویا زمان فشرده شده
کارها به اتمام نمی‌رسند
و گاهی آنچنان کش می‌آیند
که هر چه به آفتاب می‌نگری
گویا قصد غروب ندارد!

ما چه بلایی سر مردم می‌آوریم؟!
استاد حسینی (ره) معتقد به نوعی فاصله و شکاف زمانی
بین پیشرفت فاعلیت منفی
و فاعلیت مثبت
در نظام خلقت است
ایشان در بحث‌های اصول خود
به این نکته اشاره دارند
که معمولاً تاریخ نشان داده
ابتدا «کفار» در جهت رسیدن به امیال دنیاپرستانه خود
به انواع جدیدی از خودپرستی می‌رسند
و روش‌های نو و بدیع در انکار پروردگار می‌یابند
در تخلف از قوانین الهی
در تولی حیوانی و نزول و سقوط در حضيض انسانیت
و سپس
بعد از آن
تأخری زمانی یعنی
مردم دین‌دار به تکاپو می‌افتند
تا برای مقاومت با این نوع جدید از کفر
ایمان خود را ارتقاء بخشند
از خداوند طلب می‌کنند
و زمانی طول می‌کشد تا به آن درجه از ایمان دست یابند
تا از کفر جدید مصون شوند
ایشان معتقد به چنین تقدّم و تأخری است
از لحاظ زمانی



و در جایی، این را به نوعی «تنبلی» اهل ایمان تعبیر می‌کند
این که وابستگی و توکل به خدا
اگر از معنای خود تجاوز نماید
و به اصل ایمان رسوخ کند
به این که فرد دیگر تلاشی برای ارتقاء وضعیت ایمانی
و تنوع پرستش خدای متعال نداشته باشد
به نوعی رخوت در خداپرستی منتهی خواهد شد
که تنها با فشاری که از سوی کفار در عالم به وی می‌آید
از خواب بیدار می‌شود

از این منظر اگر بنگریم
در طول تاریخ همیشه این‌طور نبوده که حوزه و روحانیت
این‌طور ناقص و ناکارآمد باشند
بلکه بالعکس
در دهه‌های گذشته
در سده‌هایش که قطعاً
روحانیت نقش پیشتازی در زندگی روزمره حتی برای جامعه داشته است

امروز است که در شکاف تاریخی واقع شده‌ایم
غرب کافر پیش‌تاخته
و ما حدود دویست سال است
درست از روزی که شاه عباس برای جنگ با عثمانی
فریب انگلیسی‌ها را خورد و از آن‌ها توپ خرید
از همان زمان استعمار ما را قبضه کرد
و ما را از خود بیگانه نمود
و در این شکاف تاریخی
مردم به دلیل آگاهی‌بخشی‌های امام (ره)
خیلی سریع‌تر آگاه شدند و پیش رفتند
و حوزه‌ها همچنان در اندیشه‌های گذشته خویش باقی مانده
امروز با تأخیر حرکت را آغاز کرده‌اند

این بلایی که امروز دارد سر ما می‌آید
ناشی از پیش افتادن مردم از روحانیت است
یک‌جور جلو افتادن عوام از خواص
که خب البته عوارضی هم دارد
جامعه به هرج و مرج فرهنگی و اعتقادی هم کشیده می‌شود
چه بسا خرافاتی هم زاییده شود
وقتی که مردم می‌فهمند خودشان باید نوآوری کنند
و به نوآوری اهل علم در مبارزه با کفار امیدی نیست!



چه باید کرد؟
 احتیاط؟
 سکوت؟
 قطعاً خیر
 الآن درست وقتی ست که باید سخن گفت
 اما نه در افزودن بر هرج و مرجها
 امروز عصر شلوغی تفکر در کشور ما آغاز شده است
 در علوم اسلامی دقیقاً
 هر که از راه می‌رسد نظریه می‌دهد
 هر که دو کلاس سواد دارد یا ندارد حتی
 وقتی زمین بکر پیدا شود
 هر که دانه‌ای داشته باشد می‌کارد
 جامعه تشنه شده
 نیازمند مباحث اعتقادی جدید است
 وقتی بزرگان از علما همچنان بر همان اعتقادات سابق
 و همان تقریر و بیانی که مثلاً از معاد داشته‌اند
 یا از مذهب
 یا تولی و تبری و شیعه و سنی
 یا از ولایت و عصمت
 تا وقتی بر همان پای می‌فشرند
 جامعه که لایه‌های تازه‌ای از فهم دینی را تجربه کرده است
 با ظهور انقلاب
 با ورود شیعه به عرصه حاکمیت
 جامعه نمی‌پذیرد
 به سمت حرف‌های جدید می‌رود
 ولی مردم هر چقدر که علاقه‌مند باشند
 خواص که نیستند
 قدرت تشخیص حق و باطل را که به سرعت ندارند
 طبیعی ست که عده‌ای دنبال علی یعقوبی بروند
 دنبال طیف فکری مشائی
 دنبال رمالی و طلسم و جن‌بازی
 بعضی هم دنبال درگیری با اهل سنت
 به نام وهابیت و تکفیری
 و اختلاف مذهبی را بیافزایند
 و حاکمیت نظام اسلامی را به مخاطره افکنند
 چه بسا خیلی‌ها هم خالصانه
 در جهت توسعه کفر
 به صورت ناآگاهانه عمل می‌کنند



و بازی می‌خورند

درست مثل بازی خوردن ملا محمد کاظم
نسبت به سید محمد کاظم
اولی همان آخوند خراسانی
صاحب کفایه
و دومی هم سید یزدی
طباطبایی
صاحب عروه
چطور این دو با فتاوی‌ای خلاف هم دادن
یکی به نفع مشروطیت
و دیگری علیه آن
جامعه ایران را دوپاره کردند
و تکه تکه به حلقوم انگلیس افکندند
و انگلیس هم جامعه دوپاره را راحت تر می‌بلعد!
شیخ فضل الله را هم اعدام کردند
و شگفت این که هر سه؛ آخوند و سید یزدی و شیخ فضل الله
شاگرد میرزای شیرازی بودند!

نتیجه دیدن رفتار این آدم‌ها چیست؟
این که خوب‌ها هم اگر بی‌بصیرت باشند
اگر زمان آگاه نباشند
آب به آسیاب دشمن می‌ریزند
آسیدمنیر تعبیر قشنگی دارد
در توضیح مشکلاتی که پدید آمده
این که «قدرت موضوع سازی» باید دید دست کیست؟
آن که «موضوع» می‌سازد
اوست که پیش‌روست
و باقی را به دنبال خود می‌کشد

امروز کفار موضوعات جدید حادث می‌کنند
و ما در پاسخگویی به این مسائل مستحدثه
اسیر جبر زمانیم
اما اگر گردونه را بگردانیم
و این دور باطل را بشکنیم
و به جای پاسخگویی به چالش‌های ناشی از حدوث موضوعات جدید
خودمان موضوع بسازیم
کفار در مضیقه قرار می‌گیرند
ولی خب...
موضوع سازی نیازمند منطق دیگری است



غیر آنچه که ما داریم!

امروز فضا برای طرح مباحث استاد حسینی (ره) تا حدی باز شده است
فلان منبری را دیدم چند وقت پیش
درباره «سیستم‌ها» صحبت می‌کرد
باورتن می‌شود؟!
امروز باور به نظام‌مند بودن جامعه
و رفتارهای اجتماعی و حتی فردی
از بستر جامعه بالا آمده
به طلبه‌ها هم کشیده
کم‌کم دارد به سطوح اساتید عالی حوزه هم می‌رسد
ما قدرت داریم این سرعت را افزایش دهیم

اما در ابتدا...

ما باید «درست» بفهمیم
اگر در این هرج و مرج اندیشه‌ها
نظریه‌ها و اقوال
ما هم یک نظریه باشیم
به هماهنگی جامعه که نیاززوده‌ایم
بر ناهماهنگی و هرج و مرج اضافه کرده‌ایم
یادتان هست که استاد چه فرمود؟
در همان جلسه مشهد
که اگر نمی‌توانیم هماهنگ‌کننده باشیم، نباید بر ناهماهنگی بیافزاییم.

ازین روست که گمان بنده بر این است
که بیشتر باید بر طبل راستگویی همه نظریه‌پردازان بکوبیم
و صداقت ایشان
و ایمانشان
و این‌که اگر ناهماهنگی در نظریه‌ها و رفتارهای اجتماعی هست
ناشی از «منطق» است
نه از «آدم‌ها»
همه آن‌هایی را که در جبهه خودی هستند
تطهیر کنیم
و گناهشان را به گردن منطق صوری
و فلسفه ارسطویی بیاندازیم
و بگوییم: این‌ها خودشان خوبند!
اگر این حرف ترویج شود
هرج و مرج‌های اجتماعی
به سطوح علمی کشیده می‌شود
و مردم از دعوا



به حمایت از نظریه پردازان خود دست برخواهند داشت
فضای جامعه باید تلطیف شود
و از هوچی گری های سیاسی
به سمت مباحث فرهنگی سوق داده شود
تا بتوان آراء را روبه روی هم قرار داد
و به تضارب رسید
و به تعالی ناشی از آن
و به نظر می رسد اندیشه آسیدمنیرالدین
در این تضارب است که برتری خود را بر سایرین نشان خواهد داد!

یک جایی که یادم نیست کی و کجا
شنیدم که فردی می گفت
که استاد حسینی (ره) گفته بود
که اگر به گذشته برگردم
دوباره همین مسیری را خواهم آمد که آمده ام
زیرا قطعاً این بهترین مسیر
و متناسب ترین راهی بوده که خداوند
متناسب با شرایط روحی، ذهنی و عینی من
برایم تدارک کرده!

من اما به جرأت ایشان نیستم
و چنین اعتماد به نفسی ندارم
و از گذشته خود
از زمان طفولیت
تا یومنا هذا
آن قدر در اُسف و شرمندگی هستم
که هر لحظه که بتوانم به گذشته بازگردم
قطعاً
قطعاً و قطعاً
بدون تردید
مایلم که تغییراتی
بسیار عمده و کلان
و گاهی بسیار جزئی حتی
در رفتارم بدهم

من اگر به روزی که فرهنگستان را یافتم باز می گشتم
حتی در مسیر آموختن اندیشه استاد نیز
راهم را تغییر می دادم
یا شاید بگویم که تغییر نمی دادم
و به همان راهی که در آن بودم ادامه می دادم



راهی که با حوادثی تغییر کرد
و مرا به ناکجاآبادی که در آن هستم کشاند!

راستی خاطره اولین ملاقات با آسیدمنیرالدین را برای شما گفتم؟
گفتید خواندن خاطرات جالب است

این را هم عرض می‌کنم
من و برادری قرار شد با خود استاد حسینی (ره) ملاقات کنیم
نظر آن برادر این بود
او طلبه پایه ۹ بود به نظرم
و من پایه ۴

در مدرسه حقانی درس می‌خواندیم
سال ۷۹ بود

ایشان جلوی راه‌پله‌های فرهنگستان جلوی آسیدمنیر را گرفت
من که ایشان را تا به حال ندیده بودم

آن برادر بود که گفت: این خودش است!
رفت و گفت: ما چند سؤال داریم که می‌خواستیم از شما بپرسیم.
آسیدمنیر هم حواله داد به دوستان دفتر
اما آن برادر پرروتر از این‌ها بود

گفت: ما به هر کدام از این افراد التماس می‌کنیم برای ما وقت نمی‌گذارند
آسیدمنیر یکهو تغییر حالت دارد
خیلی متواضعانه: من خودم در خدمت شما هستم
و قرار شد فردا ساعت ۱۰ خدمت ایشان بیاییم
فردا جمعه بود

وقتی آمدیم چهارراه شهدا
بعد از کله‌پزی

کنار کتاب‌فروشی‌ها

در فرهنگستان که بسته بود!

آن برادر جرأت کرد و زنگ زد

صدای خودش بود

آسیدمنیر از پشت آیفون صحبت کرد

در را گشود و بالا رفتیم

مستقیم به اتاق ایشان

میز بزرگی گذشته بودند

و ایشان در منتهی‌الیه میز نشسته بود

با یک دشداشه سفید

و بدون عمامه

بلند شد و با ما دست داد

و من در سمت چپ ایشان نشستم

و آن برادر کنار من



و در اولین صحبت‌ها
به جای این‌که پاسخ به سؤالات ما بدهد
یک کاغذ کوچک به دست من داد
و گفت: شما این را بلند بخوان!

همان جمله معروف امام (ره) بود
کاغذ کوچک سبز رنگی بود
که این جمله روی آن چاپ شده بود:
اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و تمام ... به همان‌جا می‌انجامد که در
صدسال گذشته... (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۳۲۲)

خواندم
ایشان پرسید منظور امام (ره) چیست؟
من هم عرض کردم معنایی که می‌فهمیدم
ایشان از همین‌جا وارد عدل و ظلم اجتماعی شد
و این‌که چگونه می‌شود دین نسبت به عدل و ظلم اجتماعی
که اتفاقاً بسیار شدیدتر از عدل و ظلم فردی است
ساکت باشد
و حکم نداشته باشد!
تمّت خاطره!

خلاصه این از مسلمات است
این‌که امروز ما به چیزی نیاز داریم
که نداریم
همین‌که خواص ما این را بفهمند
و ما اگر نقشی در این فهماندن داشته باشیم
فُزنا
به فوز اکبر رسیده‌ایم به گمانم
بعید است به این زودی‌ها
جامعه متخصصین وارد تفصیل ادعا شود
امروز نیازمند درک اصل این ضرورت است
ضرورت تحول در فقه
ضرورت تحول در اصول فقه
ضرورت تحول در روش‌های اداره نظام اجتماعی
فعلاً تا این درک برای خواص روی ندهد
و حاصل نگردد
گمان نمی‌کنم بشود وارد ریز بحث‌ها شد
ریز بحث‌هایی که آسیدمنیر برای ما میراث نهاده است
اگر به دوران گذشته باز می‌گشتم



روز آشنایی با استاد
همان تصمیمی را که داشتم، ادامه می‌دادم
می‌خواستم یک‌بار تمام هفت هزار ساعت بحث ایشان را مطالعه کنم
بحث‌هایی که حدود چهار هزار جزوه از آن درآمده است
و من به دلیل هفت سال درگیری در پیاده و ویراست و فهرست
نرسیدم به مطالعه آن‌ها
و اکنون که می‌خواهم
گرفتاری‌های زندگی و کمبود وقت‌ها مانع می‌شود
و با کندی مشغول این مطالعه هستم
با کندی زیاد
من اگر به گذشته باز می‌گشتم
ارتباط خود با آن آقا را به همان مقدار مباحثه که روزهای اول داشتیم تقلیل می‌دادم
هفته‌ای سه جلسه یک‌ساعته
در همان مقدار حفظ می‌کردم
و در کنار آن
به شدت به ادامه خواندن جزوات می‌پرداختم
و همان‌طور که پیش از آن قصد داشتم
و همیشه در تقویم برنامه‌ریزی آینده‌ام بود
سال ۸۸ ازدواج می‌کردم
به جای سال ۸۴
یعنی چهار سال فرصت بیشتر برای مطالعه
چه این‌که از ۷۹ تا ۸۰ مشغول مطالعه بحث‌های آسیدمنیر بودم
قصد داشتم تا ۸۸ این مطالعات را به پایان برسانم
و بعد متأهل شوم
اما شد آن‌چه شاید نباید می‌شد
و چه و چه و چه...
دنیا جای افسوس خوردن نیست
و نه حسرت
هنوز زیرا فرصت هست
می‌توان جبران کرد
و می‌توان به آینده رسید
و خداوند وعده کرده که یاری می‌رساند
شاید بر طول عمر ما و سلامتی مان بیافزاید
تا بتوانیم گذشته را در آینده تحصیل کنیم
به شرط این‌که توبه کنیم
و بیش از این استغفار نماییم
جای حسرت، محشر است
آن‌جا که دیگر فرصت تمام شده



و به دنیا نمی‌توانیم بازگردیم
و کار از کار گذشته
وقت حساب و کتاب رسیده

ضمناً من عادت ندارم ایمیلی را که می‌نویسم بازخوانی کنم
معمولاً سریع می‌نویسم و با هر اینترنت
به پایین می‌روم
و دیگر سختم است اسکرول کنم و به بالا برگشته
غلط‌ها را ویرایش نمایم
گاهی بعدها که ایمیل را می‌بینم
غلط‌ها آشکار می‌گردند
اگر از این دست غلط‌های املائی و نگارشی یافتید
بگذارید به حساب سرعت زیادی که در تایپ دارم
و عدم عادت به مرور نوشته‌شده‌ها

موفق باشید

نامه شما رو خوندم.
خیلی خوب بود، پس این بیماری همه گیره.
الحمدلله تنها نیستم.
خوب شما چه کردید با این مسئله؟
شما با این روحیه چطور زیر بار آن آقا و ... رفتید؟

خیلی قبل‌ترها خبری شنیده بودم
که ابتدا تأثیربرانگیز بود
بعدتر حکمت آن را درک کردم
می‌گفتند آوینی، سیدمرتضی نوشته‌های بسیاری در فلسفه داشت
از وقتی که ظاهراً شاگرد فردید بود، دکتر احمد فردید
همه را یکروز روی هم ریخت و آتش زد
تمام نوشته‌های سابق خود را
دقیقاً وقتی که دیدگاه‌های فکری‌اش تغییر کرد!

به نظرم مهم‌ترین تغییر در دیدگاه‌هایش همین بود
که فهمید: «این همه به کار آخرت نمی‌آید
به کار دنیای مسلمین هم حتی»

معمولاً حجم زیاد کارهایی که ما انجام می‌دهیم
فقط به کار خودمان می‌آید
اعتباری می‌شود که بیشتر مقبول شویم
مشهور شویم
بیشتر ما را بستایند



دعوت کنند
 بالاتر در مجلس بنشانند
 کمی بیشتر خوش بگذرانیم در دنیا
 به نوعی خودپرستی «طلبگی» دچار می گردیم
 دقیقاً همان هوای نفسی که دیگران را به قتل و غارت و دزدی می کشاند
 به ما که می رسد
 تغییر شکل می دهد
 و به کتاب و مقاله خلاصه می گردد
 دنبال حرف جدید می گردیم که بزنیم
 بلکه بیشتر دیده شویم
 چه بسا به بدعت هم گرفتار می شویم
 همین اضافاتی که به مقاتل می کنیم
 و در «حماسه حسینی» هم شهید متفکر به آن اشارتی دارد

شاید همین باشد که گناه علما بیشتر از بقیه آدم‌ها به حساب می آید
 یا در حدیث وارد شده که ۹ گناه از ۱۰ مربوط به اهل علم است!

مگر همین خواجه نصیر نبود، در آداب المتعلمین
 حاشیه همین جامع المقدمات خودمان
 به نظرم آن‌جا خواندم که ایشان به ما توصیه می کرد
 به ما طلبه‌ها
 که زود کتاب ننویسیم
 زود خود را در معرض قرار ندهیم
 در معرض شهرت
 تا قبل از این که نظریات و آرائمان قوام یابد
 پخته شود و قدرت گیرد
 تا قبل از آن که بتوانیم از پس معضلات «خودپرستی» تحمیلی از جانب شهرت برآییم!

من همان روزهای اول طلبگی افتادم در یک مسیر عرفانی
 یک مسیر سیر و سلوک روحانی و معنوی
 دنبال چیزی بودم که نداشتم
 ظاهراً همان «تقوایی» که هنوز هم ندارم
 مرید یک روحانی شدم
 سرمان را از ته تراشیدیم و عرق چین سیاهی بر سر می گذاشتیم
 ما را در مدرسه معصومیه (س) الاهیون می خواندند
 بعضی هم کلاهیون!

او ما را وصل کرد به یک آقای دیگری
 آن آقا هم مقام سه تن از بزرگان را بالا برد در نظر ما؛
 آیات عظام: بهاءالدینی، بهجت و خوشوقت
 به حیات بزرگ نخست که نرسیدیم



این شد که نماز آقای بهجت شد قرارمان
و جلسات عمومی و خصوصی آقای خوشوقت پاتوقمان

حتی پرسش‌های خصوصی‌ام را
نگه می‌داشتم که وقتی به تهران می‌آیم
بروم پیچ‌شمران و در مسجد ایشان نماز بخوانم
تا پس از نماز معروض بدارم
آقای بهجت را هم از دم در خانه مشایعت می‌کردیم تا مسجد
نماز را خوانده
با ایشان باز می‌گشتیم تا دم خانه‌شان!
هر روز قبل از روشن شدن هوا دم خانه ایشان جمع می‌شدیم
ما چند نفری که تقوا را آن‌جا می‌جستیم.

یک روز از یک آقای خصوصی پرسشی کردم
گفتم: شنیده‌ام مهدی هاشمی را آقای بهاء‌الدینی گفته بود:
طلبگی را رها کن و برو چوپان شو!
ایشان نرفت و به این جنایات کشیده شد!
خب آن آقا شاگرد آقای بهاء‌الدینی بود
خیلی هم نزدیک بود به ایشان
پرسیدم اگر به درد طلبگی نمی‌خورم
بفرمایید تا همین الآن بروم
نمانم و جنایتکار شوم!
ایشان لحظاتی در چشمانم نگریست
احساس کردم دارد تمام گذشته و آینده‌ام را
کارهای کرده و نکرده‌ام را
تمام خلیقات و ملکات فاضله و رذیله‌ای که دارم یا خواهم داشت
همه را دارد مثل یک سرور هشت هسته‌ای پردازش می‌کند
ناگهان گفت: شما در حوزه بمان!

بعدها که اخبار اختلافات ایشان با آقای خوشوقت را شنیدم
سر حمایتی که از آقای موسوی کرد
از خود پرسیدم: آیا راست گفت؟!
آیا آن‌بار هم مثل این بار اشتباه کرد، یا خیر؟!

بعدترها یکی از دوستان اصفهانی مرا به منزل آیة‌الله طیاره برد
پیرمردی شریف

همسن و قیافه و بسیار شبیه به آقای بهجت
به من گفت: ایشان در همان رده آقای بهجت است
مدتی هر جمعه عصر به منزل ایشان می‌رفتم
می‌خواستم برایم صحبت کنند



ایشان هم خاطرات و قصه‌ها و حکایات فراوان طرح فرمودند
ولی قبول نکردند «استاد اخلاق خاص» شوند
با تمام التماس‌های مستقیم به حضرت‌شان
و در نهایت فرمودند: «بی‌مایه فطیر است»!

حالا در همین ببحوحه به آقای میرباقری برخوردیم
دیدم عین تافلر حرف می‌زند
عین همان مطالبی که در کتاب‌های او خوانده بودم
اکنون یک روحانی همان حرف‌ها را می‌زد
پی آقای میرباقری را گرفتم که به آسیدمنیرالدین رسیدم
بعد که با یک آقای
که شاگرد یک آقای دیگری بود مشورت کردم
ایشان گفت آن آقا فرهنگستان را قبول ندارد
دیگر به جلسات آن آقا نرفتم
از آن مراد نخستین هم پرسیدم
که نظر شما درباره فرهنگستان چیست؟
ایشان هم مخالفت خیلی نرم و اجمالی خود را بیان داشت
از آن سلک هم خارج شدم
کاملاً شدم فرهنگستانی
چرا؟!
زیرا دیدم حرف فرهنگستان به سخن امام(ره) خیلی شبیه‌تر است
تا حرف آن‌ها
من اسلام را از رفتار امام آموخته بودم
اسلام را آن‌طور می‌شناختم
اجتماعی و جهان‌اندیش
ولی در تمام این سیر و سلوک عرفانی
انزوا بود و نفی اجتماع و فعالیت‌های سیاسی
یک آقای که شخصاً در پاسخ به سؤالی که پرسیده بودم
فرمودند: نیازی نیست روزنامه بخوانی، همین که تیر اخبار را بدانی کافیست!

و من فرهنگستانی شدم
اما سه ماه نکشید
که آسیدمنیرالدین هم مرد!
مات الناس حتی الانبیاء
برای ختم ایشان رفته بودیم به شیراز
که این آقا سخن آغازید
قصه‌اش طولانی
ولی مرا که سابقه آن علایق عرفانی را داشتم
دوباره به همان وادی کشاند
این آقا نسخه‌ای از اندیشه آسیدمنیر را بر من عرضه کرد



که بیشتر با روحیه عرفا سازگاری داشت
و مرا که برای عقلانیت دینی به فرهنگستان آمده بودم
دوباره به گذشته خویش بازگرداند
و به جهت سنخیت تامی که با آن مقوله داشت
با مقوله سیر و سلوک
با مقوله رفع تکلیف تفکر از خویشتن
با مقوله چشم بستن و تنها به هادی نگریستن
با مقوله فرشته شدن و عقل و اختیار انسانی را از خویش سلب کردن
با مقوله مسخ شدن و مست شدن و به دور یک موجود فرااندیشه چرخ زدن و طواف کردن
با مقوله فکر از او و عمل از من
با مقوله تو نیاندیش، زیرا من می‌اندیشم
با مقوله اراده خود را تسلیم اراده فاعل برتر کردن
این تشابه در مقوله انگار مرا به عقب سوق داد
به تجربه گذشته خود
از لذت

و رفاه
و آسایشی که در این تلقی هست
آسودگی روانی و روحی
این که «به من چه؟!»، همه به او مربوط است!
نوعی رخوت در قلمرو اندیشه
نوعی سکون و سکوت ذهنی
مغز از کار تعقل استعفا می‌دهد و به اداره جسم اکتفا می‌کند!

هفت سال پذیرفته بودم که «من نیستم» و «همه اوست»!
و او این «نیستی عرفانی» را با «نظام فاعلیت» توجیه کرده بود
این که فاعل تصرفی باید تابع فاعل محوری باشد
با این که یک روز به من گفت
وقتی به شدت انتقاد کرده بود
از این که چرا کم تسلیم هستم:
«شما شمّ سیاسی نداری، من که نباید بانگ بزمن تا شما بیای، من که نباید رفتار خودم را برای شما توضیح بدم. شما
خودت باید دور ولی فرهنگی بچرخ و در رفتارهای او گمانه‌زنی کنی.»
گمانه‌زنی؟!!

بله، گمانه‌زنی!
همان فعلی که آسیدمنیر مدعی ست باید در حدیث صورت گیرد
در فعل و قول و تقریر معصوم (ع)
این آقا همان توقع را در رفتار خود داشتند
از ما

بله برادرم
من با آن تجربه عرفان‌زدگی



که بیشتر تصور می‌کنم ناشی از زندگی در تهران باشد
زندگی در محیط‌های «دنیا زده»
معمولاً ما را به «دین‌زدگی» می‌کشاند
این‌که دین را گریزگاهی می‌خواهیم
از تمام تجربیات ناموفقی که در ارتباط با جامعه داشتیم
گویی می‌خواهیم انتقام تمام تحقیرهایی که کشیده‌ایم را
با دین بگیریم
از انگشت‌نما شدن در محیطی که بیشتر بد هستند
و به خاطر اعمال دینی مان تحقیرمان می‌کنند
این وازدگی معمولاً ما را به نوعی افراط می‌کشد
ما را تندرو و افراطی می‌کند
آن‌قدر می‌رویم که از آن طرف پشت‌بام بیافتیم
به نظرم این تجربه بود
که قرائت او از سیدمنیر را برایم زیبا جلوه داد
و مرا در خود فرو برد

یک قصه دیگر از عمق این مطالبات عرفانی بگویم و ختم کلام
منبر را به شما واگذارم
پنجشنبه شبی در حجره
مدرسه امام باقر (ع) نشسته بودیم با رفقا
کسی آمد و کتابی در دست داشت
دو سه خطی که خواندم مست شدم
گرفتم و گفتم یک روز امانت بده
تازه چاپ شده بود و تازه هم فوت شده
شیخی که کتاب درباره او بود
خواندم و تا جمعه عصر تمام شد
دیدم طاقت ندارم
همین شاعر معروف نوشته بود
رفتم تهران و ایستگاه راه‌آهن
به قصد مشهد
که قبر شیخ را زیارت کنم
پول زیادی نداشتم
بلیط ارزان نداشتند
بیشتر همان‌چه که داشتم را دادم و بلیط گران خریدم
قصه مفصلی‌ست
دو سه روز ماندم مشهد و تعدادی از شاگردان وی را ملاقات کردم
و داستان‌هایی...
امروز که تصوّر می‌کنم...

آقا اگر این صفحه کلید را از بنده نگیرند



دستم به قصه و خاطره که برود
پایان ندارد انگار
هوای نفس من هم همین دست به کیبورد شدن است
پایدار باشید در مسیر حق
یاعلی

پیرو معرفی نامه مباحث استاد که فرمودید در سالگرد ایشان منتشر شده که برایم فرستادید.
قبلا فرموده بودید که استاد خودشان مباحث را برای آموزش با نظمی طبقه بندی کرده بودند و طی پانزده جلسه بیان.
آیا متن اون مباحث موجود هست؟
بنده کتابی پیدا کردم که جداول آموزشی درش هست.
فکر کنم همان است که شما فرمودید.
اما خیلی متوجه نمیشم.
جداول "کاربرد عملی" و "ارکان مدل نظری" و "فلسفه چگونگی"
این کتابچه توسط آقای حسینیان جمع آوری شده.

احسنت
خودش است
همین بروشور است
زرد رنگ
معروف به بروشور طبقه بندی آموزشی مباحث دفتر
این تنها دوره بحثی از آسیدمنیرالدین است
که بنده در آن حضور دارم
و با ایشان صحبت می کنم
و در نوارها صدایم ضبط شده است:)
آخرین دسته بندی ایشان از مباحث خود
چند ماه قبل از رحلت

یک توضیح ابتدایی مختصر ایشان داده بودند
و آقای حسینیان از روی آن جدول را توضیح داده
همین بروشور مبنای تشکیل جلساتی تبیینی شد
که در دفتر به صورت عمومی برگزار می شد
در زیرزمین دفتر فرهنگستان

جلسه دومی که خدمت استاد حسینی (ره) رسیدم
تقاضا کردم بیشتر وقت بگذارند که هر هفته خدمتشان برسم و پرسش هایم را طرح کنم
ایشان فرمودند که حالشان خیلی مساعد نیست
و دعوت کردند که در این بحث شرکت کنم
و من هم به جلسه رفتم
پنج جلسه عمومی بود
که تمام خانه های هر سه جدول را تشریح فرمودند



و پس از این تبیین اجمالی
جلساتی را با آقای پیروزمند ادامه دادند
که به تفصیل توضیح دهند

خیلی خلاصه عرض کنم که
جدول اول جدول روند است
روند دستیابی استاد حسینی (ره) به «فلسفه منطق» معروف خویش را
فلسفه نظام ولایت
نشان می‌دهد

فلسفه چگونگی اسلامی شدن مهندسی توسعه نظام اجتماعی									
طبقه‌بندی آموزشی									
مقطع	روند دستیابی			ارکان مدل نظری			کاربرد عملی		
	اصول	مسائل	مراحل	نظام ۱	نظام ۲	نظام ۳	تکامل حجیت	اسلامیت	چرخان
سطح	۱-۱-۱	۱-۲-۱	۱-۳-۱	۱-۱-۲	۱-۲-۲	۱-۳-۲	۱-۱-۳	۱-۲-۳	۱-۳-۳
کثرت	تغایر	نسبت بین وحدت و کثرت	اصالت ربط	مبنای اصطلاحات	تعریف منزلت‌ها	نسبت‌های اندازهای	نقشه	مشاهده استقرایی	تصمیم‌سازی
۲	۲-۱-۱	۲-۲-۱	۲-۳-۱	۲-۱-۲	۲-۲-۲	۲-۳-۲	۲-۱-۳	۲-۲-۳	۲-۳-۳
نسبت	تعبیر	نسبت بین زمان و مکان	اصالت تعلق	اصطلاحات پایه	تعریف نظام منظم	نظام توزین	تکین	سنجش قیاسی	تصمیم‌گیری
۳	۳-۱-۱	۳-۲-۱	۳-۳-۱	۳-۱-۲	۳-۲-۲	۳-۳-۲	۳-۱-۳	۳-۲-۳	۳-۳-۳
وحدت	همانگی	نسبت بین اختیار و آگاهی	اصالت قابلیت	نظام اصطلاحات	تعریف نسبت اسلامی	نسبت اندازهای اسلامی	تقاهم	آزمون و خطا	اجرا

استاد علامه سیدعلی‌الدین حسینی الهادسی - آبان ۱۳۷۹ - تنظیم مجتبی ۱۳۸۸/۱/۲

[تصویر در اندازه بزرگ]

ایشان با اصول انکارناپذیر تغایر، تغییر و هماهنگی مواجه می‌شوند
و برای پاسخ دادن به سه مسأله اغماض‌ناپذیر
ناگزیر می‌شوند دست از اصالت ذات بردارند
اصالت وجود و اصالت ماهیت هر دو اصالت ذات هستند
و حتی اصالت ماده و انرژی
که مبنای فیزیک قدیم است
ایشان برای این‌که بتواند نسبت میان وحدت و کثرت
نسبت میان زمان و مکان
و نسبت میان اختیار و آگاهی را به درستی تبیین نمایند
مجبور شدند به اصالت ربط
به عنوان یک مبنای فلسفی رو آورند
ولی اصالت ربط قادر نبود نسبت‌های سه‌گانه اغماض‌ناپذیر را به درستی تبیین کند
لذا آن را ناقص تشخیص داده
به اصالت تعلق تبدیل نمودند
یعنی «ربط جهت‌دار»
نه ربطی که دو طرف دارد و هیچ جهتی ندارد



و سپس مبنای اصالت تعلق را
برای این که بتواند با اختیار سازگار باشد
به فاعلیت تغییر دادند
این اصالت فاعلیت همان فلسفه نظام ولایت است

در جدول دوم، ارکان نظری مدلی را توضیح می دهند
که فرهنگستان با آن می خواهد جامعه را سامان دهد
زیرا اصل کار انبیاء هدایت جامعه بوده
و کار ولایت اجتماعی در دوران غیبت نیز همین است
اصلاً تکلیف ما همین است
برای این کار ایشان یک مدل سه مرحله ای دارند
در ستون نخست نظام اصطلاحات ساخته می شود
که ولایت و تولی و تصرف از آن در می آید
که به توسعه و ساختار و کارایی نظام منتهی می شود
هماهنگی و وسیله و زمینه
ظرفیت و جهت و عاملیت
که همه این ها در کتابی که آقای پیروزمند نوشته اند
تبیین شده است
روش تولید تعاریف کاربردی

در ستون دوم نظام تعریف ارائه می شود
و در ستون سوم معادلات

جدول سوم نیز اصل مدل است
همان مدلی که قرار است اجرا شود
همان که ارکانش در جدول دوم بیان شده
همان که در روندی که جدول اول نشان می دهد پدید آمده است
این مدل سه بخش دارد
به تبع سه بخش اساسی از نظام اجتماعی
یک بخش آن مربوط به حوزه ها می شود
همان ستون نخست
که حجیت را متکفل است
ستون دوم متوجه دانشگاه است
که با علوم جزئی سروکار دارد
و قرار است بر اساس حجیتی که از حوزه می گیرد
بر اساس آن احکام کلی
معادلات تصرف در جامعه را بسازد
و ستون سوم متوجه نظام اداره است
یعنی دولت و تمامی قوای نظام
مقننه و قضاییه و سایر قوایی که لازم است



این‌ها باید بر اساس معادلاتی که تولید شده
در دانشگاه
مبادرت به تصرف در جامعه نماید

این سه جدول تمام بحث‌های فرهنگستان را باید در خود جای دهد
یعنی هر عنوان از نوارها
یا جزوات

یا هر بحثی که در جلسات مطرح شده
ضرورتاً باید در یکی از این ۲۷ خانه قرار بگیرد
این چیزیست که ظاهراً استاد حسینی (ره) مدعی هستند

پیش از این ایشان یک دسته‌بندی دیگر داشتند
دسته‌بندی مربوط به سال ۷۸ به نظر
که مقام معظم رهبری تشریف آوردند قم
و از نمایشگاه محصولات حوزوی تمامی نهادهای حوزه علمیه دیدن کردند
دفتر هم آن‌جا غرفه داشت
استاد حسینی (ره) یک جدول ۲۷ تایی برای آن نمایشگاه درست کردند
که به جای روند، ارکان، مدل
دارای ۹ خانه برای حوزه
۹ خانه برای دانشگاه
و ۹ خانه برای نظام اداره بود
هر کدام از این سه نیز دارای مبادی، مبانی و مقاصد

آن دوره بحث که این جزوه آقای حسینیان را شرح می‌دهد
پیاده شده
جزوه شده
و باید در دفتر موجود باشد
بنده آن را نخوانده‌ام
ولی در چند جلسه عمومی نخست آن شرکت داشته‌ام
همین قدر!

موفق باشید

برای من همیشه این سؤال بوده و هست
حتی چند مورد از آن برادر سؤال کردم که:
چرا شما خودتان را این همه کوچک می‌کنید؟
برای تولید یک جزوه
یا وقت گرفتن از فلان فرد یا مسئول
اما جواب....



طوری پاسخ داده میشد
گویی که ایشان برای جبهه نبرد حق علیه باطل دارند از خودشان میگذرند.
سؤال خیلی مهم بنده اینکه
شما در طول

به قول خودتان: پیاده، ویراست و فهرست مباحث آن آقا-
به این موضوع فکر نکردید که مباحث ایشان خیلی خوب و مفیده؟
و یا اینکه نسبت به دیگر مباحث موجود تو بازار علم برتری چشم گیری داره؟
و این فکر باعث بشه از اشتباهات روشی و ابزاری ایشان چشم پوشی کنید؟
یا خیلی مسائل دیگه.

ابتدا یک نکته را پیرو ایمیل قبلی شما عرض کنم
امروز خیلی ناراحت شدم
یعنی سبب ناراحتی شدم
که خودش سبب ناراحتی خودم نیز شد
سر رودربایستی!

این را عرض کنم که عطف به بحث قبلی شود
شاید جالب باشد
که ببینید بنده هم هنوز گرفتار همین مشکلات هستم
هفته پیش یکی از آشنایان
از تهران
دیداری به قم آمد و درباره یک پژوهشکده جدیدالتأسیس صحبت کرد
و این که مدیر آن
با ایشان صمیمیت دارد
و ایشان به اعتبار ارتباط با بنده
قول همکاری به آن دوست صمیمی خود داده است
که مثلاً دبیرخانه پژوهشکده را طراحی و راهاندازی نماید
کاری که خودش می گوید که خودش نمی تواند!
گفت: «من به اعتبار این که شما کمک کنی قول همکاری به آن آقا دادم»
من من و من کردم و گفتم: چشم!
توی رودربایستی!

دو روز پیش تماس گرفت که جمعه جلسه می خواهیم بیایم قم
آن مدیر را هم می آورم!
بنده گفتم که شاید نتوانم
ولی ایشان اصرار کرد
من هم گفتم: إن شاء الله اگر مشکلی پیش نیاید و بتوانم هماهنگ کنم
اگر پدر یا مادرم بیایند قم که بچه ها را نگهداری کنند
خدمت می رسم



حالا امروز تماس گرفته که فردا ساعت ۱۰ می آییم قم
جلسه هم در فلان مؤسسه
گفتم: متأسفانه شرایط من جور نشد و نمی توانم
ایشان هم کلی دلخور شدند
و جدی پرسیدند: اصلاً شما تمایل و علاقه ای به این فعالیت دارید
البته خب کارشان بسیار فرصت گرانبهائی بود
که بشود مباحث استاد حسینی (ره) را در یک فضای گسترده تر مطرح کرد
ولی خب...
وقتی امکان یک فعالیت برای انسان نیست
خب نیست دیگر!
ولی همین الان هم هنوز ناراحت هستم
از این که چرا در همان اولین گفتگو
خیلی صریح نگفتم: «نه، نمی توانم!»
بگذریم!

بله صحیح می فرمایید
دقیقاً اتفاق افتاد
من از همه اشتباهات آن آقا می گذشتم
فقط و فقط به این دلیل
که گمان می کردم حرف ایشان خیلی دقیق و متقن است
ولی زمانی که نگاه عمیق تر شد
کمی که از فضای مسموم انسان پرستی که ایجاد کرده بودند رها شدم
وقتی بدون توجه به «گوینده» به «حرف ها» توجه کردم
دیدم خیلی هایش اصلاً توجه ندارد
و باقی هم اثبات نشده است!
مثلاً

به ما گفتند: تنها و تنها یک راه برای نجات اقتصاد ایران وجود دارد
آن هم تصرف در معادله تری کپس است
و جالب این که آن را تری کپس می نامیدند!
می گفتند باید شکاف صادرات و واردات را برطرف کرد
به این که ورود تمام کالاهای های تک از خارج ممنوع شود
مثلاً موبایل چرا باید باشد؟
تمام تجهیزاتی که فناوری بالایی دارند
باید ممنوع الورد به کشور شوند
فقط به تعداد محدود
برای امور نظامی و امنیتی و ارگان های خاص



من تمام این حرف‌ها را تایپ کردم
نمودار کشیدم
پاورپوینت کردم
یک سند مفصل شد
و بردیم برای معاول اول رئیس جمهور
پرزنت کردیم
برای این که در برنامه توسعه پنجم ثبت شود
اصلاً هم به خودم اجازه ندادم
فکر کنم
فکر این که چقدر صحیح است!

بعدترها که فراتر از دایره بحث‌های ایشان مطالعه کرده
و فهمیدم تری گپس یعنی چه
وقتی قصه کینز را خواندم
و نظریاتی که بعدتر از او آمدند
تازه فهمیدم آن چه گفته شد اصلاً عملی نیست
و راه حلی برای مشکل اقتصاد نیست
و آنانی که حرف‌های ما را می‌شنیدند
کاملاً حق داشتند که به آن بی‌اعتنایی نمایند!

مهم این است که فراموش نکنیم:
هر که یک طرفه به قاضی برود راضی باز می‌گردد
فردی که یک حرف را بشوند
امکان مقایسه ندارد
و استاد حسینی (ره) معتقد است
که عقل انسان «سنجشی» عمل می‌کند
انسان تا دوئیتی را نبیند
عقل انسان
نمی‌تواند حکم صادر کند
به حتی اصل بود و نبود
وقتی فقط حرف الف را می‌شنویم
معلوم است که می‌گوییم خوب و مفید است
اما وقتی با حرف‌های دیگران بسنجیم
وقتی در همان موضوع
چهارتا کتاب دیگر ببینیم
چند تا مقاله
چند تا مطلب از اساتید دیگر...

اگر انسان بخواهد یک حرف تخصصی را قضاوت کند
باید در سطح تخصصی فکر کند



و برای این کار
لازم است که مانند متخصصین
تا حرف سایر متخصصین را نشنیده
به قضاوت نرسد

این شد که چشم‌پوشی کردم
و به ندانسته‌ها قضاوت نمودم

حق یارتان

بنده در مورد نکته ای که فرمودید
باید چند حرف را شنید
و یا مثال مدل تری گپس
و...

کمی فکر کردم
اتفاقا سئوالی به ذهنم رسید
مرحوم سید منیر در این زمینه چه میکردند؟
یعنی نظریات غربی‌ها را چگونه مطالعه میکردند؟
در چند نوبت اسامی را از زبان ایشان خواندم یا شنیدم
و یا اینکه ایشان اشکالی را به نظریه و... برخی دانشمندان غربی بیان میکنند.
ایشان چگونه بر این مباحث مسلط میشدند تا به نقد برسند؟
از ترجمه؟ یا مباحثه با دانشمندان آن علم؟ و...
آن آقا چگونه؟
و در آخر شما چگونه؟

برخلاف حرف بعضی
که استناد می‌کنند به این جمله از استاد حسینی (ره):
«من فقط تا ۵ کلاس درس خوانده‌ام»
و می‌خواهند ادعا نمایند ایشان هیچ اطلاعاتی نداشته
و همیشه به شنیده‌ها اکتفا نموده
و از خود
مطالب جدید تولید می‌کرده است
می‌گویم ایشان در دوره جوانی بسیار مطالعه داشته است!

در جایی از خاطراتشان
خودشان تصریح دارند که در دوره نوجوانی
تمام نوشته‌ها و آثار پدرشان را می‌خوانند
جایی می‌گویند
وقتی می‌شنوند یک دستگاهی در غرب درست شده
که درب خانه را از راه دور
و با فشار یک کلید باز می‌کند



ایشان حدس زد که باید از سیم‌پیچ استفاده شده باشد
که آهنربا می‌شود
و خودش آن یک دستگاه در بازکن برقی می‌سازند
در حالی که هنوز چنین دستگاهی را به چشم ندیده بودند
درک همین مطلب که سیم‌پیچ می‌تواند میدان مغناطیسی ایجاد نماید
و مانند آهنربا عمل کند
بدون مطالعه میسر است؟

بله

ایشان سواد کلاسیک زیادی نداشتند
ولی در یک برهه طولانی از زندگی خویش
حجم مطالعات بسیار زیادی داشتند
و هر آن‌چه که برای مباحث آینده‌شان مورد نیاز بود
از این مطالعات به دست آوردند

البته یکی دو سالی که دوره‌هایی با عنوان هفته‌های اقتصاد در جریان بود
ابتدای انقلاب

تحت عنوان مجامع مقدماتی فرهنگستان
خب بسیاری از اساتید دانشگاه در آن شرکت داشتند
به دلیل تعطیلی دانشگاه‌ها هم فرصت کافی بود
حتماً بخشی از اطلاعات اقتصادی استاد حسینی (ره) نیز از آن مسیر فراهم شده است

اما این در خصوص آن فرد است
فردی که از ابتدا مسیر زندگی‌اش معلوم نبوده
و حتی تا چند سال قبل از وفات خود
تصمیم نداشت که علم اصول فقه تولید نماید!
بلکه ضرورت‌های بحث‌های علمی ایشان را به این مسیر کشاند

اما برای شاگردان ایشان چه؟
آن‌ها که دیگر فهرستی از علم‌های مورد نیاز دارند
سرفصل‌ها را هم که می‌دانند
این بسیار دور از ذکاوت است که بی‌مطالعه پیش روند
یک استاد درس خارج
در همین حوزه‌های علمیه
اگر نظریات همه متقدمین و متأخرین را نخوانده باشد
اصلاً نمی‌تواند درس خارج بگذارد
اگر نداند مرخوم خویی در هشت دور درس اصول خود
چه نظریات نوینی طرح نموده
چگونه می‌خواهد در اصول فقه حرف جدیدی بزند؟!



آسیدمنیر طلبه بوده
اگر هم آخرین نظریات اصولی و فقهی را نمی دانسته
آقای میرباقری در مباحث ایشان شرکت داشته
و هر جا نظریه‌ای بوده بیان می داشته است

اما نسبت دوستان ما با آن آقا چه؟
تا می گفتند مرحوم آخوند خراسانی چنین می گوید
در همان کفایه
در همان حد
قبول نمی کردند
صریح می گفتند: شما حرف کفایه را نفهمیده اید
حالا ایشان از کجا فهمیده بودند؟
زیرا ترجمه کفایه را از روی فلان کتاب خوانده بودند
کتابی که برای طلبه‌های ضعیف نوشته شده که بتوانند نمره بگیرند و به زور قبول شوند!

بنده هم مدتی گرفتار همین بدعت شدم
این که هیچ جا نروید
در خانه اهل بیت (ع) بمانید
و همین بحث آسیدمنیر را بخوانید کافیست
در هیچ جای دیگر هیچ حرف به درد بخوری نیست!
کفایه را خب درس آقای حسینی بوشهری می رفتم در دارالشفاء
ولی خواستم خارج فقه و اصول بروم
همین حرف ایشان سبب شد نروم
و خیال کنم که اهل بیت (ع) فقط به فرهنگستان کمک کرده اند
و این همه مرجع و عالم شیعه در خانه اهل بیت (ع) نبوده اند!

حالا اصلاً علم به کنار
آیا نباید برای ردّ نظریات آنان به نظریاتشان مسلط شد؟
من از وقتی که جدا شدم
بریدم به قول دوستان
مشغول مطالعات گسترده تری شدم
نظریات شهید صدر (ره) را در اصول خواندم
شروع کردم به مباحثه تقریرات اصول آقای حائری از شهید صدر
یک جلد را کامل مباحثه کرده ام
نظریات منطقی شهید صدر را خواندم در کتاب الاسس المنطقیه للاستقراء
اقتصادنای ایشان را خواندم

بعد هم رفتم و در سایت های آموزش مجازی عضو شدم
یکی دو دوره مباحث اقتصاد کلان را دیدم
حتی شاخه های جدید اقتصاد



مانند اقتصادعصبی
همه و همه البته در حد ابتدایی
برای یافتن بیشتر باید بیشتر مطالعه کرد
و من از روزی که جدا شدم از این مسیر نادرست
گرفتار کمبود وقت شدیدی هم شدم
زیرا...

خلاصه معتقدم باید مطالعه کرد
این مطالعه‌ها سه کارکرد می‌تواند داشته باشد:

1. چیزهای جدیدی در آن‌ها پیدا شود که انسان از قبل نمی‌دانسته
حرف‌هایی که اساساً قوی‌تر از حرف‌های دیگر باشد
انسان بگیرد و به دانسته‌ها ضمیمه سازد

2. در حین مطالعه، مطالبی به نظر انسان برسد
که قبلاً نمی‌رسیده
یعنی از مطالعه جدید متوجه نکات جدیدی شود که اگر چه در متن نیست
ولی ذهن انسان در نقد مطالب به آن می‌رسد

3. وقتی بخواهد نقض کند
حرف دیگران را
وقتی مطالعه کرده هم مسلط‌تر است و بهتر نقد و نقض می‌کند
و هم نزد دیگران مقبول‌تر است وقتی مستند نقد می‌کنی

موفق باشید

پیرامون به قول آقایان حکم شناسی
جمع بندی خوبی بود، برام مفید بود
اما موضوع شناسی ویا تطبیق فرمایشات شما:
مثلا من کدام منظر رو انتخاب کنم و چرا؟
و یا اگر مثلا رویکرد دوم را انتخاب کردم، فقط به یکی از سه عنصر
توجه کنم ویا اینکه ترکیبی از آنها؟
و حال تازه اول سخن است که من تا الان چه خوانده ام؟
و یا علاقه ام چیست؟
و از همه شاید سخت تر برای من تشخیص نیاز امروز؟
برایم انتخاب ها سخت شده است!
با اینکه هنوز سنی ندارم - حدود ۲۵-
ولی گاهی این حس به من دست میدهد:
آدم هایی که بخاطر سن بالا سخت پسند و یا محافظه کار شده اند.
آدم گاهی قلبش زودتر پیر می‌شود



سن هنوز بالا نرفته
ولی از درون
یک حالت پختگی احساس می کند
که به همان محافظه کاری می انجامد
انتخاب ها سخت می شود
زیرا انسان ورای انتخاب های خود را بهتر می بیند
و سخت تر می تواند تصمیم بگیرد

آدم تا جوان تر است
تا دو قدم بیشتر جلوی خود را نمی بیند
تصمیمات او پخته نیست البته
نمی داند اگر این مهره را جابه جا کند
چند حرکت بعد چه اتفاقی می افتد
اما وقتی کاسپاروف باشد
یا قائم مقامی خودمان
وقتی تا سی حرکت بعد هم در جلوی چشمش بیاید
برای هر انتخاب به تردید می افتد
زیرا می بیند چه تالی فاسدهایی بر آن مترتب است

بسیاری از محافظه کاری ها ناشی از دید عمیق است
شاید این دید اشتباه باشد
شاید ناشی از جهل مرکب
ولی وقتی انسان احساس می کند چنین دیدی دارد
تصمیم گیری های او دچار یک اختلال شدید می گردد
اختلال تأخیر

و تردید
و دیرباوری
و دیرپذیری
و سخت پسندی
و حتی در انتخاب کتابی که مطالعه می کند
یا فیلمی که می بیند
یا مطلبی که می نویسد...

بنده خدایی برای فلان سایت مقاله می خواهد
دیگری برای نشریه فلان
آن قدر در تردید افتادم
این که الآن فلان بحث استاد حسینی (ره) را می توانم طرح کنم؟
بکنم چه می شود؟
نکنم چه می شود؟
آیا دوستان دفتر ناراحت خواهند شد؟



که چرا فلان بحث چالش برانگیز طرح شده؟
آنقدر از این فشارها به ذهنم می‌آید
که لپ‌تاپ را می‌بندم
چشمانم را هم
و تصوّر می‌کنم:
«نه خانی آمد و نه خانی رفت!»

این‌ها خوب نیست
این تردیدها ناشی از عدم تشخیص تکلیف است
انسان اگر تکلیف را تشخیص دهد
می‌تواند مقتدر بایستد
تا «هر چه می‌خواهد بشود!»
اما وقتی پیشوایی در مقابله نیست
که به جای تو فکر کند
و به جای تو تصمیم بگیرد
تصمیم سخت می‌شود
و دوران غیبت چنین دورانی‌ست
قرار نیست امام زمان (عج) برای ما تصمیم بگیرد
قرار است خودمان تصمیم بگیریم
و این
دقیقاً همین
دقیقاً همین تصمیم گرفتن می‌شود تکلیف ما
تکلیف ما شاید درست همین باشد
این‌که از قرائن و شواهدی که برای ما گذاشته
و می‌گذارند
درک کنیم
تکلیف ما چیست
چه بسا همین را بفهمیم کار تمام باشد
و «فزت و رب الکعبه» شویم!
توکل بر خدا

ممنون از اینکه برای پاسخ دادن وقت می‌ذارید.
ببخشید این تعبیر رو بکار می‌برم:
اگه آن آقا آویزان شما میشد
چه میکردید؟
چه طور از دستش خلاص میشدید؟
البته منظورم
دعوا و... نیست.
این برادر همیشه افراد رو یا در رودرباسی یا تو معذوریت بین آدم و خدا و...



قرار میده.

به نظرتون چه باید کرد؟

قطعا آدم ها -همه- نمیتونن تصمیم قاطع بگیرند و مثل امام بگن جواب خون ها رو میدیم از طرفی هم توان پاسبه گفتن رو ندارند.
بنده هم گاهی دچار این شرایط شدم.

شد

همین که می فرماید شد

واقعاً اتفاق افتاد

بخشش نیاز نیست

مطلبی صحیح است

بعضی آدم ها این طوری کارشان را پیش می برند

بنده نیز بارها گرفتار آن برادر شده ام

یادم هست

اولین کتابی که ایشان می خواست بیرون بیاورد

آن قدر اصرار کرد که قبول کردم صفحه بندی نمایم

واقعاً توی رودربایستی

هنوز هم صدایش توی گوشم است

آن قدر با لحن زیر و خاصی می گفت: «سید خدا»

همیشه مرا با این نام صدا می کرد

و هنگامی که یک کاری را قرار می شد برایش انجام دهم

به حدی اصرار و پی گیری داشت

که انسان با خود می گفت:

«همه کارهایم را بگذارم کنار و اول این کار را انجام دهم تا شرش کم شود!»

وقتی فکر می کنم

اصلاً اولین ارتباطم با آن آقا همین طور آغاز شد

در همان اتوبوس

انگار همین الان جلوی چشمم است

ایشان پیشنهاد کرد در جلساتی مشترک

بحث های علامه طباطبائی و شهید مطهری را بررسی کنیم

در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

ولی چند جلسه از بحث که گذشت

کم کم فضا تغییر کرد

کارهای جدیدی آمد

«حالا این بروشور را تایپ بفرمایید»

تا چشم به هم زدم

دیدم من هستم و یک رایانه



و پریتتری که با هزینه خودم خریده‌ام
و درس حوزه را ترک کرده‌ام
و شغل خوبی که در فلان نهادهای مرتبط با حوزه داشتم
و دارم حرف‌های آن آقا را تایپ می‌کنم!
و در یک رودربایستی بزرگ گرفتار شده‌ام:
«اگر نکنم، می‌گویند ضد انقلاب است، خسته شده است، بریده است، جا زده است!»

آدم‌ها این‌طوری‌ست که جامعه‌پذیر می‌شوند
وقتی که به «تشویق»‌های بیرونی
بیش از «حقیقت» بها می‌دهند

این را از کودکی فرا می‌گیریم
این که با تشویق عمل کنیم
و برای تشویق کار کنیم
به تشویق‌ها توجه کنیم
و برای آن‌ها ارزش فراوانی قائل شویم

به نظر من
آدم‌هایی که در خانه
در کودکی
خیلی خوب تربیت شده‌اند
یعنی خیلی به تشویق‌ها پاسخ مثبت داده
و بسیار مطیع و سازگار با محیط عمل کرده‌اند
این‌ها وقتی هم که بزرگ شوند
بیش از آن‌چه که حق است
به تشویق‌های اجتماعی پاسخ می‌دهند
و احتمالاً

همین‌ها هستند که زودتر جذب سازوکارهای فریب می‌گردند
گرفتار آدم‌هایی
که اصلاً تخصص در «تشویق» دارند
در ارائه محرک‌هایی
که فرد را به اطاعت و می‌دارد
و آدمی که فراگرفته همیشه از تویخ بگریزد
و به تشویق بها دهد
وقتی او را تمجید می‌کنند
و به او می‌گویند...
دقت بفرمایید
این را زیاد به من گفتند:

«تو بهترینی، هیچ‌کس مثل تو نیست، تو نعمت‌های خاصی از خدا گرفته‌ای، تو...»
و انسان باور می‌کند



این که علمی دارد که دیگران ندارند
 فهمی دارد که دیگران از آن محرومند
 با مجموعه و استاد و افرادی در ارتباط است
 که دیگران نیستند
 و در کل
 در شرایط بسیار خاصی زندگی می کند
 و نفس می کشد
 که همه عالم از آن دورند
 و انسان
 شاید کیش شخصیت بیابد
 و شاید هم
 صرفاً با احساس تکلیف
 گمان می کند اگر فلان عمل اجتماعی را انجام ندهد
 دین خود را نسبت به اسلام ادا نکرده
 و تنها برای خدا
 دقیقاً همین جا و همین آدم ها
 تنها برای خدا آدم هم می کشند
 و سعید عسگر دستش به ترور سعید حجاریان آلوده می شود
 و دود این ترور
 به چشم انقلاب هم می رود!

دنیا سراسر پر از این رودبایستی ها است
 که ابتدا با تعریف شروع می گردد
 و سپس انسان را معتاد می نماید
 و انسانی که معتاد به دریافت تشویق است
 دیگر عین مواد مخدر
 اگر به بدنش نرسد خمار می گردد
 در این حالت است
 که ما به دنبال تشویق حرکت می کنیم
 و امثال آن آقا
 ما را به مسیری می کشند
 که نه دلمان به آن راضی ست
 و نه عقلمان آن راه را تأیید می کند
 همیشه هم در تردید
 ولی عمل می کنیم
 به آن چه می گویند
 و نمی دانیم که از هوای نفس مان است که اطاعت می کنیم
 از فشار نفس
 که به آن تأیید بیرونی «محتاج» است



و گرنه انسان آرام
او که بر نفس غلبه کرده باشد
به هدایت پروردگار
از طریق عقل پناه می‌برد
و راه خود را
بر طریق حق می‌جوید
و در برابر هر اصرار و ابرامی
بسیار آسان و باادب و کاملاً استوار، می‌گوید: «نه!»

دیگران وقتی چند بار شنیدند
آن‌هایی که درصدد فریبند
دست بر می‌دارند
و برای سواری مفتی...
البته همیشه آدم‌هایی هستند که به این افراد سواری مفتی بدهند!

برای خدا کار کردن
در جهت الهی بودن
به صرف «تلاش» نیست
«کیفیت» هم بخشی از کار است
نمی‌شود «هر کاری» را به صرف «نیت خوب» تأیید نمود
و به انجام رساند.

ایمان‌مان ضعیف است
ایمان که زیاد شود
هم «بله» گفتن به «حق» آسان می‌شود
و هم «نه» گفتن به «باطل»
این‌ها لازم و ملزوم همدند
به قول شهید مطهری (ره)
جاذبه و دافعه، هر دو لازم است!

موفق باشید

قبل از هر چیز از این تاخیر و وقفه ای که پیش آمد عذر خواهی میکنم.
در این مدت
-که ارتباط قطع بود-

بنده هم

از استادی که عرض کرده بودم سؤال کردم
و هم در سایت‌ها پیرامون مسئله مغز در خمره کمی جست و جو کردم.
جست و جو‌ها در اینترنت بیش‌تر به تبیین مسئله متوجه بود. البته چند نقد در مورد فیلم ماتریکس هم دیدم.
از استاد هم که پرسیدم:
ایشون گفت این سؤال در واقع اشکال وارد کردن به بدیهیات است و نمیتوان برای آن استدلال کرد.



بلکه فقط میتوانید به او بگویید در مقابل آنچه تو احتمالی بیان میکنید،
احتمال دیگری نیز وجود دارد، که اگر راست باشد تو ضرر کرده ای و اگر آنچه تو میگویی راست باشد، ما ضرری
نکرده ایم.
نظرتون؟

یک پاسخی هست به زبان ریاضی
ذیلاً نمایش داده شده است:

به زبان ریاضی:

Title: Brain in vat

Want: *I am brain – in – vat?*

We have two spaces:

$$\left\{ \begin{array}{l} A = \text{brain-in-vat Space} \\ B = \text{brain-in-skull Space} \end{array} \right\} \Rightarrow \left\{ \begin{array}{l} A \in R \\ B \in V \end{array} \right\}$$

$$\text{If: } \left\{ \begin{array}{l} R = \text{Real World} \\ V = \text{Virtual World} \end{array} \right\} \Rightarrow A \neq B \Rightarrow \{ \forall x \in A \Rightarrow x \notin B, \forall y \in B \Rightarrow y \notin A \}$$

I know: $\exists I, \{ I \text{ am brain – in – skull} \} \Rightarrow I \in B$

Supposition: $I \text{ am brain – in – vat} \Rightarrow I \in A \Rightarrow I \notin B$

$\therefore I \neq I$ means: *I am not me! Its false, So supposition is incorrect.*

اگر اشکالی بر این مطلب به نظرتان رسید بفرمایید
موفق باشید

توضیح فارسی آن هم چنین است:

در این راه حل
تنها از «خود» سخن به میان آمده
و با فرض تحقق شبهه مغز در خمره
به نتیجه‌ای متناقض رسیده است
این که «من» مساوی نیست با «من»
هر گاه در فلسفه به چنین نتایجی برسیم
یک برهان اقامه شده است
که در منطق به «برهان خلف» مشهور است
از تناقض موجود در نتیجه
پی به «نادرستی» آن می‌بریم

و «نادرستی» نتیجه علت می‌شود برای «نادرستی» مفروض

مفروض: من | مغز در خمره | هستم

بدیهیات مسأله:

1. «مغز در خمره» در یک جهانی‌ست که ما آن را «الف» می‌نامیم.
 2. «مغز در جمجمه» هم در جهان دیگری‌ست که آن را «ب» می‌نامیم.
- فارغ از این‌که جهان الف را حقیقی می‌دانیم و جهان ب را مجازی یا بالعکس در هر صورت با این گزاره مواجه هستیم:
3. جهان «الف» مساوی نیست با جهان «ب»

و در نتیجه:

4. هر چه که عضوی از «الف» باشد، قطعاً عضوی از «ب» نیست
5. و هر چه که عضوی از «ب» باشد، قطعاً عضوی از «الف» نیست

اکنون اگر این بدیهیات را به مفروض اضافه کنیم
با توجه به این‌که مفروض می‌گوید:

من در خمره هستم

یعنی:

6. من در «الف» است

پس:

7. من در «ب» نیست

تا این‌جا مشکلی نیست

ولی یک گزاره دیگر داریم که کار را دشوار می‌کند
«من» از کجا آمده است؟

ما «من» را از «مغز در جمجمه» انتزاع کرده‌ایم
پس:

8. «من» مفهومی است که از «مغز در جمجمه» اخذ شده
با توجه به این بدیهی:

9. هر مفهومی حداقل بر منشأ انتزاع خود صدق می‌کند
نتیجه می‌گیریم:

10. «من» بر «مغز در جمجمه» صدق می‌کند

یعنی:

11. من در «ب» است

از مقایسه ۱۱ با ۷ به یک تناقض می‌رسیم:

12. من نیست!

زیرا نمی‌شود من هم در «الف» باشد و هم در «ب»

اما اگر اشکال شود به بدیهی ۹

که فردی بگوید ممکن است مفهومی نادرست اخذ شده باشد



و لذا صدق نکند بر محل انتزاع خود
 این طور گفته می شود که مفهومی که از خارج اخذ شده
 چون وجود خارجی شخصی ست
 یعنی انحصار در یک مصداق مشخص دارد
 اگر چه مفهوم بماهو مفهوم قطعاً کلی ست و اباء ندارد از صدق بر کثیرین
 اما از آن جهت که منتسب به مصداق خارجی خاص است
 عقل شرط کرده است در چنین مفهومی
 که صرفاً بر مصداق خود حمل شود
 و بر آن صدق نماید
 و در این صدق اهمیتی ندارد که خصوصیات و کیفیات و اعراض موجود خارجی
 درست درک شده باشد یا اشتباه

بنا بر این استدلال
 اگر مغزی در خمره ای وجود داشته باشد
 قطعاً «من» نیستم!
 زیرا «من» خودم را از همین وجود فعلی خود درک کرده ام
 که مغز در جمجمه است
 و چنین درکی
 نمی تواند منطبق بر مغز در خمره ای شود
 که در یک جهان دیگر واقع است
 «من» نمی تواند هم زمان در دو جهانی باشد
 که با هم در تعارض هستند؛
 یکی واقعی و دیگری مجازی!

نظر شما چیست؟

ممنون از پاسختون، برام مفید بود.

دو سؤال:

1. مگه صاحب سؤال، مدعی بود که این همانی در "من" ها بر قرار است که شما فرمودید: نیست.
 به عنوان مثال فردی که بر اثر تصادفی حافظه خود را از دست می دهد، و هویت جدید-جعلی- دوباره شروع به زندگی
 میکند.

ایشان همان من است اما با هویتی دیگر و با داده های مغزی دیگر.
 به عبارت دیگر مغز در خمره با داده هایی که دارد، خود را مشغول زندگی میابد.
 و اصلاً متوجه این جابه جایی نمیشود.

در واقع او درکش از خودش تغییری نکرده است.

2. آیا در پاسخ به این سؤال که ظاهراً ابتدائاً در حیطه فیزیک بوده ، میشود جواب فلسفی و ... داد؟
 یادم هست، فردی از قول صاحب منظومه نقل میکرد:

آمدند خدمت ایشان و پیرامون دوربین عکاسی که اختراع شده- یا میخواهد اختراع شود- صحبت کنند.
 ایشان هم در پاسخ فرمودند: [آقا جان] مگر میشود، شیء در عین اینکه در یک جا هست صورت عینی آن در جای
 دیگر ضبط شود. ...



بحث این‌همانی در «من‌ها» نیست
بحث ارائه یک برهان است
بر این‌که بتوان ثابت کرد
«من | مغز در خمره | نیست»

برای اثبات این مطلب
از راه برهان خلف رفته‌ایم
ابتدا فرض گرفته‌ایم که «من | مغز در خمره | است»
سپس لوازمات عقلی آن را پی گرفتیم
و به بدیهیاتی ضمیمه نمودیم
تا رسیدیم به یک تناقض
این‌که «من | من | نیست»
وقتی لوازمات عقلی یک قضیه به تناقض بیانجامد
چون تناقض محال است
نتیجه می‌گیریم که اصل آن قضیه هم محال بوده است
پس به روش برهان خلف ثابت می‌شود
که محال است آن‌که خود را در این جهان فعلی می‌بیند
و در آن زیست می‌کند
و خود را در این جهان یافته و درک کرده است
یک مغزی در یک خمره‌ای باشد
و تمام این چیزهایی که واقعیت می‌پندارد مجازی باشد
زیرا آن مغز دیگر این فرد نخواهد بود!

هویت دیگر هم معنایی ندارد
زیرا ما اصلاً با ماهیت کار نداریم
تا از هویت بحث کنیم
ما با شخص وجود ارتباط داریم
هر موجودی یک وجود شخصیه خارجی دارد
این وجود نمی‌تواند چندگانه باشد
حتماً یکی است
هر وجود دیگری تصور شود
یک فرد دیگر خواهد بود و نه این فرد از وجود

مغز در خمره یک وجودی دارد
مغز در مجمله وجودی دیگر دارد
من که خود را مغز در مجمله می‌بینم
و «من» بودنم را از همین جسم و وجود مشخص انتزاع کرده‌ام
نمی‌توانم آن مغز در خمره باشم
حتی اگر یک مغز در خمره‌ای هم وجود داشته باشد که من داخل در تصورات وی قرار داشته باشم



من من هستم
و من همین هستم که خود را درک کرده‌ام
این مطلب از آن استدلال که عرض شد فهمیده می‌شود

داده‌های مغزی هم نمی‌تواند وجود فرد را تغییر دهد
هر چقدر داده‌های مغزی تغییر نماید
باز هم این وجود خودش است
و همان شخص
لذا ممکن است خصوصیتی که از خود به خاطر دارد متفاوت باشد
مثلاً مرد بوده و حالا خود را زن تصور می‌نماید
ولی باز هم آن‌چه از «من» درک می‌کند
لزوماً همین «من» است که درک می‌نماید
و نمی‌تواند هم‌زمان در دو وعاء مختلف باشد
که وجه اشتراک ندارند
فضا و جهانی که مغز در خمره در آن است
هیچ وجه اشتراکی نمی‌تواند با جهانی داشته باشد که مغز در جمجمه خود را در آن متصور است
زیرا فرض بر این است که آن حقیقی و این مجازی‌ست
وقتی دو جهان در هیچ نقطه‌ای وجه اشتراک ندارند
من یا در این جهان هستم و یا در آن
در هر صورت
من یکی از این دو بیشتر نخواهم بود
و چون «من» را با عقل خود از همین جهان جمجمه‌ای انتزاع کرده‌ام
پس بر مابعداء واقعی خود صدق می‌نماید
و دیگر نخواهد توانست بر مغز در خمره صدق کند

فلسفه علم هستی‌شناسی‌ست
هر مطلبی که درباره «بود یا نبود» باشد
وجود را اگر مدّ نظر داشته باشد
لزوماً به فلسفه مرتبط می‌گردد
اتفاقاً بخش عمده‌ای از بنیان‌های فیزیک
آن‌جا که از ماده و انرژی و هست و نیست آن‌ها صحبت می‌کند
به فلسفه مربوط است

این‌که یک فیلسوف آن‌چه را نادرست تصوّر کرده
تصدیق ننماید

دلیل نمی‌شود آن مطلب اشتباه باشد
اگر به نحو صحیح برای ایشان بیان می‌شد
که تصوّر درستی از دوربین داشته باشند
ایشان مگر فیلسوف نبوده است
مگر قبول نداشته که هر شیء وجود ذهنی می‌تواند داشته باشد



وجود کتبی را مگر برای الفاظ نپذیرفته
خب وجود تصویری هم برای تمام اشیاء روی کاغذ عکاسی که ممتنع نیست
کاملاً واضح و مبرهن است
هر فیلسوفی معتقد است که یک وجود ذهنی متناظر از شیء در نفس ما حاضر می‌شود
تا آن را درک می‌کنیم
حالا همین وجود به کیفیتی دیگر
همان‌طور که عارض بر نفس شده
عارض بر صفحه کاغذ می‌شود
البته در حقیقت عارض بر رنگ‌ها می‌گردد
زیرا رنگ‌های روی کاغذ جرم دارند
و جوهر هستند، نه عرض!

بنده در خدمت هستم
اگر کلام ناقص بود
بگذارید به حساب ضعف در بیان حقیر
آنچه از اساتید آموخته‌ام پس می‌دهم
امید که مقبول افتد

و اما در ایمیلی دیگر
پس از ایمیل قبلی نوشتم:

یک نکته به نظرم آمد
با توجه به این که شما به حسب استفاده از مباحث آسیدمنیر (ره)
و آشنایی بیشتر با اندیشه ایشان
از بنده پرسش نمودید
لازم است عرض نمایم
استاد حسینی روش معروفی در مباحثه با سوفسطایی دارند
یعنی فردی که شک در واقعیت نماید
ایشان بر خلاف آنچه بنده در ایمیل قبلی خدمت شما عرض کردم
به سراغ برهان نظری نمی‌روند
زیرا معتقدند برهان نافی اختیار نیست
و لذا نمی‌تواند مخاطب را
یعنی همان سوفسطایی
مجبور نماید به پذیرش

به سراغ برهان عقل عملی می‌روند
به این ترتیب که شرایطی را ایجاد می‌نمایند
که مخاطب بیشتر از دو گزینه پیش روی خود نداشته باشد
که هر کدام را بپذیرد
تسلیم ما شود به ناچار



یعنی یک جبر در عمل
که اگر هر دو طرف را طرد نمود
در یک تناقض گرفتار شده
رسوا گردد
و اطرافیان وی او را رها نمایند

روش استاد این است
به سوفسطایی می‌گوید:
آیا بین این نظریه‌ای که من می‌گویم با آنچه تو می‌گویی تفاوتی هست
آیا حرف من و حرف تو متفاوت است؟
اگر مخاطب پذیرفت
که اصلاً سوفسطایی نیست
زیرا یک تفاوت بین دو چیز را پذیرفته است
و این پذیرش تغایر
تغایری که در ذهن وی است
از دو تصویری که درک کرده
بحث را به علت تغایر می‌کشد
یعنی این که علت این تغایر چیست
چون نمی‌تواند درون نفس همان فرد باشد
پس باید بیرون باشد
و هر چه که باشد
همین علت تغایر دلیلی بر وجود واقعیت است
و استاد حسینی اگر مخاطبش قبول کند تغایر را
او را می‌کشد تا تغییر و سپس هماهنگی
و در نهایت اصالت ربط و تعلق و فاعلیت را به وی ثابت می‌کند
بر اساس همین یک پذیرش اولیه

اما اگر مخاطب نپذیرفت
گفت من قبول ندارم تغایری را درک می‌کنم
بین حرف خودم و حرف شما
استاد می‌گوید: پس حالا که هیچ تفاوتی را درک نمی‌کنی
بین حرف من و حرف خودت
چرا به حرف من عمل نمی‌کنی؟
یعنی نمی‌پذیری که تغایر وجود دارد
و دنبال آن؛ علت تغایر
و ... تا آخر

اگر طرف بگوید به حرف تو عمل نمی‌کنم
یعنی عملاً به تغایر معتقد است و دروغ گفته
و اگر هم عمل کند
باز هم به تغایر معتقد شده



اگر چه از سر این که بین حرف خود و حرف ما تفاوتی ندیده

پس سؤالی را در معرض مخاطب قرار می دهد

که انتخاب هر طرف آن منجر به تسلیم می شود

تسلیم یعنی پذیرش تغایر

همین که سوفسطایی تغایر را بپذیرد

مسیر اصلی را طی خواهد کرد:

تغایر، تغیر، هماهنگی، ربط، تعلق، فاعلیت

و عملاً اصالت ولایت را خواهد پذیرفت

این شیوه استاد حسینی برای اثبات واقعیت به نحوی است که به آن معتقد می باشد

پس آنچه بنده از برهان نظری گفتم

از منطق صوری وام گرفته بودم

موفق باشید

و گفتگویمان در همین جا پایان یافت

ایمیل هایی که ردّ و بدل می شد

همان گونه که برای نویسنده این وبلاگ مفید بوده

امید است برای خوانندگان نیز باشد!

